

تاتی وهرزنی

دو لهجه از

زبان باستان آذربایجان

تألیف

عبداللهی کارنگ

ناشر

اسمعیل واعظ پور

مدیر بنکاه بازرگانی و مطبوعاتی واعظ پور
خیابان پهلوی - تبریز

تیر ماه ۱۳۳۳

چاپخانه شفق

۱۰/۰۰ فاع
ت-۶

بنام خدای دانا و توانا

این کتاب را بمادر عزیزم تقدیم
میکنم . عبدالعلی کارنگ



مقدمه ناشر

بنام آفریدگار پاک

علم زبان‌شناسی در عین حال که بسیار شیرین و مشغول‌کننده است، یکی از رشته‌های پر رنج دانشهای امروزیست. مخصوصاً تحقیق و تتبع در زبان ولججه‌ای که از مدت‌ها پیش متروک شده و از میان رفته است کار آسانی نیست. بالاخص دربارهٔ زبان باستان آذر بایجان که نه تنها در فاصلهٔ چند صدسال بکلی فراموش شده است، بلکه جای خود را بزبانی داده است که همیشه عنوانی در دست بهانه جویان بوده و در منظورهای سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است. در مباحث علمی و تاریخی وارد کردن نظرات خصوصی و تعصبات شخصی بسیار نامطلوب است. کسی که می‌خواهد در این قبیل مباحث وارد شود باید خود را از اینگونه آلودگیها برکنار دارد و از روی کمال بیطرفی حق مطلب را ادا کند؛ خوشبختانه کتابی که اینک بدستتان میرسد این مزیت را دارد.

جوان فاضل آقای عبدالعلی کارنگ با آن قلب پاک و صاف همچون آئینه‌ای ^{بزرگ} که دارد، بی آنکه تعصبی ^{بزرگ} بخرج دهد یا تألیف خود را وسیلهٔ تصفیة حسابهای شخصی قرار دهد، در نتیجه چندسال زحمت و کوشش، صرفاً روی زبان‌شناسی این اثر را بوجود آورده اند.

در این کتاب هیچ گفته‌ای را بدون ذکر دلیل تاریخی نخواهید یافت، و هیچ نوشته‌ای را بدون اینکه شاهی از نوشتهٔ پیشینیان همراه داشته باشد، پیدا نخواهید کرد؛ و همین‌روش بیطرفانه و در عین حال محققانه است که ارزش علمی کتاب را بالا برده آنرا در ردیف تألیفات گرانبهای رشتهٔ زبان‌شناسی قرار داده است.

آقای کارنگ در این کتاب ابتدا گفتار فاضلانهای دربارهٔ زبان باستان
آذربایجان نوشته، پس از آن از واژه‌های دو لهجهٔ تاتی و هرزنی و مقایسهٔ
پنجاه لغت با ده لهجهٔ ایرانی و دستور این دو لهجه بحث کرده، با نوشته‌ای
دربارهٔ سود و اهمیت گردآوری و فراگیری لهجه‌های هرزنی و تاتی کتاب خود
را پایان داده‌اند.

بنگاه مطبوعاتی نوزاد ما، امیدوار است با انتشار این کتاب بتواند
خدمتی ولو هر قدر ناچیز باشد در اینباره انجام بدهد و راه را برای تحقیقات
بیشتر و کاملتری در این رشته باز نماید و این خدمت کوچک مورد توجه
دانشمندان و زبان‌شناسان قرار گیرد، آنوقت است که مؤلف دانشمند این اثر
و ناشر آن اجر معنوی زحمات خود را خواهند گرفت.

تبریز تیرماه ۱۳۳۳ - سمیل واعظ‌پور



بسمه تعالی

هولاله

موضوع این کتاب تاتی وهرزنی یعنی دولهجه باقیمانده از زبان باستان آذربایجان میباشد که هنوز درپاره ای ازقراء دورافتاده جنگلی و کوهستانی آذربایجان متداول است، تألیف لغات و دستور لهجه تاتی بامقدمه ای در زبان باستان آذربایجان و فصلی درمقایسه و اهمیت و سود فراگیری آن درخردادماه سال ۱۳۲۹ شمسی پایان یافته، و توفیق گردآوری و تدوین لغات و دستور لهجه وهرزنی و قرائت چند نمونه از زبان آذری نیز در تابستان سال ۱۳۳۰ دست داده بود، ولی نگارنده نمیخواست باین زودی بچاپ و انتشار آنها اقدام نماید و در نظر داشت این عمل پس از تکمیل واژه ها و دستور سایر لهجه های آذری که قسمت زیادی از آنها گردآوری شده است انجام گیرد، اما از یکطرف اشتباه مؤلف در انتشار پنج نسخه ماشین شده از رساله تاتی در بهمن ماه سال ۱۳۲۹ و سوء استفاده و ناجوانمردی یکعده فضل فروش، و از طرف دیگر تشویق و اصرار جمعی از دانشمندان نگارنده را بر آن داشت که هرچه زودتر بچاپ آن اقدام نماید تا هم فکر کسانی که با خیال اقتباس و استراق بیشتر از آن رساله معذب هستند راحت گردد، و هم امر دوستان دانشمند اجرا شود اینک بایاری خدا بطبع این اثر ناچیز اقدام و اعتراف میکند گرچه نگارنده با این تألیف نتوانسته خدمت فوق العاده مهمی بعالم زبان شناسی و تاریخ و زبان زاد بوم خود یعنی آذربایجان عزیز بنماید ولی خوشوقت است که لااقل خود درسی آموخته و تجربه ای اندوخته که از این پس اثری را که بطبع نرسانیده در دسترس کسی قرار ندهد، و مایه زحمت خود و دیگران را فراهم نسازد.

درخاتمه ازدوست دانشمند گرامی آقای اسمعیل واعظ پور ناشر کتاب
 واز دانشمندان محترم آقایان : دکتر خیامپور-جعفر سلطان القرائی- محمد باقر
 علیاری - سید حسن قاضی طباطبائی - دکتر ماهیار نوایی - محمد جواد
 مشکور - حاج محمد آقا نخجوانی - حاج حسین آقا نخجوانی که کتب مورد
 نیاز را از نگارنده دریغ نفرموده وبا کمال لطف و خوشروئی در دسترسش
 قرار دادند اظهار تشکر مینماید و همچنین از آقای یحیی ذکاء که در کتـاب
 گویش کرینگان بعبارت (از نسخه خطی رساله تاتی عبدالعلی کارنگ ۱۳۲۹
 خورشیدی سود جسته ایم) از مأخذ اصلی نام برده اند سپاسگزاری میکند .

عبداللهی-کارنگ



گفتار نخست

فصل اول

زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام

موضوع زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام چندان روشن نیست ولی چون تاریخ آن تقریباً از زمان مادیها شروع میشود، لذا زبانشناسان نیز قدیمترین زبان آذربایجانی را مادی دانسته و درباره آن عقاید مختلفی اظهار کرده اند که نگارنده بطور اجمال آنها را ذکر میکند:

۱- عده ای از دانشمندان زبانشناسی معتقدند چون زرتشت از آذربایجان برخاسته پس زبان وی نیز زبان قدیم آذربایجان یعنی همان زبان مادی بوده و گاتهای اوستا نیز نمونه ای از آن میباشد (۱).

۲- عده دیگر عقیده دارند که زبان مادی یا عیناً زبان فارسی هخامنشی و یا لهجه بسیار نزدیکی بآن بوده است، چه اگر زبان مادی غیر از زبان فارسی هخامنشی میبود کتیبه های شاهان هخامنشی که برای فهم عموم بزبانهای متداول

۱- «دارمستتر Darmestetèr (زبانشناس فرانسوی) و ایران شناس معروف حدس زده که اوستا در زمان مادیها نوشته شده، و اگر کتیبه هایی بدست آید این حدس محقق خواهد شد. از زمانیکه نوشته هایی به زبان در آسیای وسطی پیدا شد این عقیده قدری قوت یافت، زیرا معلوم است که زبان اوستائی باین زبانها که معروف بزبان اول و دوم و سوم بودند نزدیک نیست و بنا بر این زبان اوستا از زبانهای مشرق ایران نمیباشد» ص ۲۲۰-ج ۱ - ایران باستان - حسن پیرنیا - تهران ۱۳۳۱.

- «دارمستتر معتقد است براینکه زبان ماد بازبان اوستا مطابق است.» ص ۱۸۵-ج ۱ - تاریخ ایران سرررسی سایکس - ترجمه فخردهای کیلانی - تهران ۱۳۲۳.

- «میدها دورینده یارادیلان آذربایجان ادبیاتین ان قدیم و ان عظمتلی اثری اوستادر.» ص ۴-ج ۱ - مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی - پروفور میکائیل رفیععلی - باکو ۱۹۴۳ م.

آن عصر یعنی فارسی و آشوری و عیلامی نوشته شده لابد بزبان مادی نیز نوشته میشد (۱) و دلائل دیگری نیز بر مدعای خویش آورده میگویند:

اولاً نام همه پادشاهان مادی دارای ریشه و ترکیب فارسی است، ثانیاً کلمه سپاک «سپاکو» (۲) که بنا بقول هردت (۳) در زبان مادی بمعنی «ماده سگ» (۴) میباشد در زبان هخامنشی نیز همان معنی را دارد (۵).

۱- «دارائین مشهور اوج دیلمه ترتیب ایدیلیمیش مشهور میخی خطای آیدیلرینده اوست سطرار قدیم ایرانین دیلینده، آشاغی سطرارر بسابل دیلینده، یازیلیمیش اولدوغی حالدا، آکادمیک مار(Marr) بن ایرهلی سوردوکی فکره گوره اورتا حصه سی میدیا دیلینده یازیلیمشدی» ص ۴ - ج ۱ - مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی - م. ر.

«عقیده اهرت Oppert این است که زبان مادهمان است که درستون دوم کتیبه هائی دیده میشود که بسه زبان منقوش میباشد ولی امروزه عموماً آرا زبان شوش میدانند.» ص ۱۵۷-۱۶۱ - تاریخ ایران - س. پ. س. - ترجمه ف. د. ک.

(اما حدس اغلب زبان شناسان اینست که ردیف دوم کتیبه های هخامنشی بزبان آشوری است و سر برسی ساینکس خود عقیده دارد که زبان ماد فقط زبان تکلمی بود و برای کتابت استعمال نمیشده است، چه نظایر این امر مکرر دیده شده مثلاً در افغانستان زبان ملی پشتو، و زبان کتابی فارسی است و ممکن است که زبان کتابت ماد آشوری بوده باشد. ص ۱۷۵-۱۶۱.)

۲- این کلمه هنوز در لهجه های باقیمانده زبان باستان آذربایجان بهمان معنی استعمال میشود. یعنی در لهجه ارزین (Esba = إسبة) و در لهجه کرینکات (Pa = پا) و در لهجه هرزن (Esbâ = إسبا) معمول است و اینکه در لهجه کرینگان (س) اذول کلمه و در هر سه لهجه (ک) از آخر کلمه حذف شده است روی یک قاعده کلی است.

۳- Hérodote

۴- ص ۳- ج ۱- سبک شناسی (مرحوم ملك الشعراء بهار قسمت زبان ایرانی را از: ص ۱۱-۱۲ «زبانها» - و زبان مادی را از: ص ۲۲۰-۲۲۱ «تمدن مادها» ی - ایران باستان - مرحوم مشیرالدوله حسن بیرنیا اقتباس نموده و در گفتار نخستین ج ۱- سبک شناسی آورده، ولی در ذکر مآخذ نسیانی رفته است.)

۵- «بهر حال شکی نیست که زبان مادها بازبان پارسی قدیم تقریباً یک زبان بوده و تفاوت جزئی با آن داشته، چنانکه در زمان استرابون پارسی ها و مادها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند.» ص ۴۶- ایران قدیم - حسن بیرنیا - تهران ۱۳۰۹ - نولدکه (Nöldeke) در صفحه ۲۲ - تتبعات تاریخی درباره ایران قدیم - چاپ پاریس سال ۱۸۹۶ گوید: «اگر کتیبه های از شاهان ماد بدست آید گمان میکنم از حیث خط و زبان مانند کتیبه های شاهان پارس باشد.» ص ۲۲۰ - ج ۱- ایران باستان - ح. پ.

«بقول استرابون (Strabon) زبان مادها، بازبان پارسیان و آریان و باختریان و سفدیان که امال مشابهت را داشته است.» ص ۱۵۷- ج ۱ - تاریخ ایران - س. پ. س. -

۳- عده‌ای نیز بر آنند که زبان کردی باز مانده زبان مادی است (۱)
 بهر حال چون تا امروز کتیبه‌ای سنگی یا سفالی از مردم ماد بدست نیامده (۲)
 لذا نمیتوان زیاده بر این درباره زبان آنان چیزی گفت. ولی از عقاید مزبور
 میتوان باین نتیجه رسید که چون هر سه زبان یعنی فرس قدیم، اوستایی و کردی
 از زبان‌های هندواروپائی و پیوندی میباشند لذا مادی نیز از همان سنخ و دارای
 ریشه آریائی بوده است.

پس از مادیها یعنی دوره هخامنشیان - اسکندر - سلوکیان - اشکانیان
 و ساسانیان نیز حادثه‌ای که بتواند ریشه زبان باستانی را تغییر دهد در آذربایجان
 روی نداده است، و زبان آذربایجانی بتحول و تغییر تدریجی و عادی خود ادامه
 داده است. حتی در زمان استیلای اسکندر و جانشینان وی نیز تغییراتی در زبان
 و آداب «مادخرد» یعنی آذربایجان آنروز بوجود نیامده است، و کلمه آذربایجان
 خود دلیل این مدعا میباشد. چه در زمانیکه اسکندر مقدونی بر ایران تاخته، و
 اغلب نقاط آنرا با خاک یکسان ساخته بود، سرداری از اهالی مادخرد بنام آتروپات
 «آتورپات» (۳) قیام کرد و زادوبوم خود را از تجاوز بیگانگان حفظ نمود و حکومت
 مستقلی ترتیب داد (۴) که تا دوران فرمانروائی اشکانیان دوام داشت و از آن
 زمان سرزمین مادخرد بنام این سردار نامی آتروپاتکان «آتورپاتکان» نامیده
 شد، و سپس در نتیجه مرور زمان و کثرت تلفظ و تعریب و تحریف بصورت «آذربایجان»
 درآمد (۵)

۱- «دارمستر زبان کردی کنونی را مشتق از زبان مادی میداند.»
 ص ۲۲۱- ج ۱ - ایران باستان - ح. پ. - چاپ دوم
 ۲- «در سال ۱۹۱۳ م هیئت فرانسوی در همدان، مصلی را کردند، لکن
 چیزی که قابل توجه باشد بدست نیاوردند.» ص ۱۵۷- ج ۱ - تاریخ ایران - س. پ. س
 ۳- Atropatus

۴- ص ۲۶۷- تذکره جغرافیای تاریخی ایران - تألیف و. بارتولد V. Bartold
 ترجمه حمزه سردادور (طالبزاده) - تهران ۱۳۰۸ ش
 (داستان آتورپات را صاحب کتاب آذری نیز در چاپ دوم کتاب بسال
 ۱۳۱۷ آورده است.)

۵- «مردی آذرباد نام در عهد او (شاپور ذوالاکتاف) در آذربایجان دعوی
 پیغمبری کرد. اهل آن ولایت منابع او شدند. آذربایکان بدو باز خوانند الخ - گزیده
 طبع برون، ص ۱۰۹» یادداشت‌های قزوینی - ص ۲ - تهران ۱۳۳۲
 ۵ - کلمه آتورپاتکان بتدریج بصورت‌های «آذربادگان» - «آذرآبادگان» -
 «آذربایجان» - (بسکون ذال، فتح راء، کسرباء) - «آذربایکان» - «آذربایجان» درآمد
 است. رجوع بلفظ نامه دهخدا.

اما راجع بترکی باید متذکر شد گر چه در زمان اشکانیان ترکان روی بسوی غرب آورده بمرزهای شرقی و شمال شرقی ایران نزدیک شدند ولی قدرت فوق العاده پادشاهان اشکانی مانع تجاوز و دخول آنان ب خاک ایران گردید (۱) در هنگام فرمانروائی ساسانیان نیز با وجود اینکه از طرف مشرق و شمال با ایران هم مرز بودند و بالنسبه قدرت و قوتی یافته بودند (۲) باز توانائی و نیروی کافی و مراقبت دائم مرزداران ایرانی اجازه تجاوز و ورود ب خاک ایران را ب آنان ننمیداد، و پادشاهان ساسانی ب اندازه ای بامر جلوگیری از ترکان اهمیت قائل بودند، که برای تشویق و تحریص مرز داران شمال امتیازات و اختیارات فراوانی بانان اعطاء میکردند. یا قوت حموی درباره مرزداران در بند مینویسد :

«وكانت الاكاسرة كثيرة الاهتمام بهذا الشغل، لا يفترون عن-

النظر في مصالحه، لعظم خطره وشدة خوفه؛ و اقيمت لهذا المكان حفظة من ناقلة البلدان، و اهل الثقة عندهم لحفظه، و اطلق لهم عمارة ما قدروا عليه بلاكفة للسلطان و لامؤامرة فيه و لا مراجعة حرصاً على صيانه من اصناف الترك و الكفر، و الاعداء.» (۳) یعنی خسروان ایران باین مرز اهمیت بیشتری میدادند بواسطه خطر بزرگ و ترس شدیدی که در برداشت، از نظر در مصالح آن غفلت نمپورزیدند و برای نگاهداری آن از مردم شهرها و اشخاص موثق مرزدارانی میگماشتند و آنان را آزادی میدادند که بدون زحمت و کسب اجازت از پادشاه هر قدر که میتوانند برای خود ملک عمارت کنند تا (بدینوسیله) بنگاهداری و حراست آن از (تجاوز و دست درازی) ترکان و کافران و دشمنان تحریص شوند.

و این عبری ضمن بیان اهمیت مرزبانی باب الابواب در زمان ساسانیان بخصوص در عهد (انوشیروان) مینویسد: «واذن للمر زبان الذی یقیم هناك (ای باب الابواب) بالجلوس علی سریر الذهب، و لذلك یسمى ملك تلك الناحية ملك السریر (۴)» یعنی بمرزبانیکه در آنجا فرمان میراند اجازت داد که بر تختی از زر بنشیند و از این جهت بود که مرزبان آن ناحیت راشاه

۱ - رجوع به ص ۱۴۴ - ۲ - رجوع به ص ۱۸۰ - تاریخ ایران قدیم ح. پ - تهران ۱۳۰۹ - (اذک)

۳ - معجم البلدان - زیر عنوان «باب الابواب»

۴ - ص ۹۷ - تاریخ مختصر الدول ابن عبری (گرېگوریوس Grigorius) ابوالفرج ملاطی بیروت ۱۸۹۰ م

تخت میگفتند. (۱) « پس بطور کلی این نتیجه گرفته میشود که :
 اولاً تا انقراض سلطنت ساسانیان زبان آذربایجان باقیمانده و تحول
 یافته زبان مادی و دارای ریشه آریایی، و یکی از زبانهای پیوندی (۲) بوده است.
 ثانیاً زبان ترکی که یکی از زبان های ملتصق (۳) میباشد تا ظهور
 اسلام راهی بایران و آذربایجان نداشته است .

۱۶- س. ۴۰- ۴۱ تاریخ ایران باستان بر روایت ابن عربی- ترجمه محمد-

جواد مشکور استاد تاریخ دانشکده ادبیات تبریز- تهران ۱۳۲۶ ش.

۱۷- Langues flexionnelles

۱۸- Langues agglutinantes



فصل دوم

زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام

تاریخ و زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام بالنسبه روشن تر است چه باره ای از مورخین و جغرافی نویسان اسلامی در اعصار مختلف ضمن بحث از آذربایجان بزبان آن نیز اشارتی کرده و حتی نمونه ای هم از آن ذکر نموده اند. اما تحقیق ناقص، وطن ناروا، واستنباط نادرست جمعی از متبعین و نویسندگان باعث ابهام مطلب گردیده و دو عقیده مخالف و ناسازگار ظاهراً مستند بوجود آورده است که اینک نگارنده برای ایضاح کامل مطلب نخست دلائل کسانیه را که معتقدند زبان باستان آذربایجان ریشه آریائی و هندواروپائی نداشته و هم ریشه بالهجه کنونی «ترکی آذری» بوده است؛ ذکر میکند و سپس آنها را با میزان منطق و تاریخ میسجد و ضمن بیان صحت و سقم آنها عقیده خود را اظهار می نماید (۱) اشخاص نامبرده (۲) میگویند:

۱- «خطیب تبریزی در ضمن بحث از قوت حافظه ابوالعلاء مہری استاد خود می نویسد: روزی با وی در مسجد نشسته بودم، و دو سال بود که از یار و دیار خبری

۱- از دیر باز مخصوصاً از نخستین سالهای نیم قرن اخیر راجع بزبان باستان آذربایجان حرفهائی زده اند و کتب و مقالاتی نوشته اند که يك سلسله آنها عبارت است از: رجز خوانی و حماسه سرائی، جمل خبر و بهشتی یا جهنمی دانستن زبانی، جیره خوار یا خدمتگزار شمردن محقق، تجلیل و تقدیس کسانی، و تمعیر و تحقیر اهل لسانی، که فاقد هر گونه ارزش علمی و زبان شناسی می باشد. و يك سلسله دیگر با روش صحیح و منطقی برشته تحریر در آمده که رساله «آذری» با زبان باستان آذربایگان را می توان سر آمد آنها شمرد و نگارنده بآخذی که با راهنمایی این رساله مراجعه نموده علاوه بر ذکر خود مأخذ علامت (اذ - ک) نیز گذاشته تا زحمت و حق تقدیم دانشمندی بایمال نشود.

۲- مأخذ: (یادداشتهای آقای م. ق) - (تاریخ ادبیات آذربایجان تألیف فریدون بیگ کوچرلو، ج ۱ - چاپ باکو) - (تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان ج ۱ - تألیف: ح. حسینوف - ج. آراسلی - م. رفیعی - م. ح. طهماسب - باکو ۱۹۴۳) - (آذربایجان دلی - میرزه ابراهیموف - تبریز ۱۹۴۵) - (آنا دیلیمیز - ش ۳ ، ۴ مجله آذربایجان - محمد عارف داداش زاده - باکو ۱۹۴۵) .

نداشتم، ناگهان یکی از همسایگان تبریزم وارد مسجد شد؛ با اجازه استاد پیش او رفتم...، پس از صحبت ابوالعلاء پرسید این چه زبانیست؟ گفتم زبان آذری...»
 ۲- «ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد: هنگامیکه بتبریز رسیدم با شاعری قطران نام ملاقات نمودم که شعر خوب میسرود، ولی فارسی نیک نمیدانست، دیوان دقیقی و منجیک را پیش من آورد و اشکالاتی که داشت از من پرسید...»

۳- «حکیم نظامی در مقدمه لیلی و مجنون اشاره میکند که شروانشاه نامه‌ای بشاعر نوشته و از ترکی بیزاری جسته و خواسته است که کتاب لیلی و مجنون را بزبان فارسی برشته نظم درآورد؛ و این موضوع موجب ملال خاطر نظامی گردیده است...»

۴- «وجود داستانهای دده قور قود که بزبان ترکی تألیف یافته و برای اولین بار بوسیله مستشرق شهر روسی و بارتولد چاپ و منتشر شده است.»
 ۵- «شعراى ترکی گوی بسیاری که از صدها سال پیش از سر زمین آذربایجان برخاسته و اشعار بلند و دلنشینی با مضامین عالی و شیرین ساخته و پرداخته اند، نشان میدهند که این زبان از هزار سال پیش در آذربایجان معمول بوده؛ و مردم آذربایجان بدین زبان صحبت میکردند، شعر میسرودند، افسانه میگفتند و نامه مینوشتند.»

۶- «مدارك تاريخى كافى در دست نيست تا حكم شود كه عامل مؤثرى براى تغيير زبان آذربايجان وجود داشته است، و بعنوان شاهد اضافه ميكند كه جمعيت قليلى از ارامنه كه از چهار قرن پيش در اصفهان متوطن شده، در ميان پارسى زبانان بسر ميرند هنوز كوچكترين تغييرى در زبان و آداب و رسوم آنان بعمل نيامده است؛ پس چگونه زبان چندمليون آذربايجانى در تحت تأثير عوامل تاريخى بكلى عوض و بزبان ديگرى مبدل شده است؟ و تازه اگر حوادث مهمى هم بوده ميتوانست زبان اهالى شهرها و مراکز مهم كشورى و لشكرى را تغيير دهد، پس چگونه اهالى قراء هم ترك زبان گرديده اند؟»

۷- «مسألة عكس نفوذ فتوٰداليسم (۱) را نبايد از نظر دور داشت، چه تاريخ و مشاهدات روزانه نشان ميدهد كه : فتوٰداليتنه نمیتواند تأثیری در

آداب و اخلاق و زبان و سایر مشخصات قومی داشته باشد (۱). »

در پاسخ این دلائل باید گفت :

۱- درست است یا قوت حموی در معجم الادباء (۲) در ذکر ابوالعلاء معری از قول سماعی بسخن گفتن خطیب تبریزی بزبان آذری، بایکی از همشهریانش اشاره میکند، و مینویسد: «... و ذکر تلمیذه ابوزکریا التبریزی انه کان قاعداً فی مسجده بمعرة النعمان، بین یدی ابی العلاء، یقرأ علیه شیئاً من تصانیفه، قال و کنت قد اقامت عنده سنین و لسم ار احداً من اهل بلدی فدخل المسجد مغافصة (۳) بعض حیراننا للصلاة، فرأیته و عرفته فتغیرت من الفرح، فقال لی ابوالعلاء: ایش (۴) ما اصابک؟ فحکیت له انی رأیت جاراً لی بعد ان لم الی احداً من اهل بلدی سنتین، فقال لی قم و کلمه، فقلت: حتی اتمم السبق (۵) فقال: قم انا انتظر ذک؛ فقامت و کلمته بلسان الاذریه (۶) شیئاً کثیراً الی ان سألت عن کل ما ادرت، فلما رجعت و وعدت بین یدی، قال لی: ای لسان هذا؟ قلت هذا لسان اهل اذربيجان، فقال لی: ما عرفت اللسان ولا فهمته، غیر انی حفظت ما قلتما، ثم اعاد علی اللفظ بعینه من غیر ان ینقص عنه أو یزید علیه جمیع ما قلت، و قال جاری، فتعجبت غاية التعجب، کیف حفظ ما لم يفهمه؟!»، ولی این مطلب بترکی بودن زبان باستان آذربایجان دلالت نمیکند چه آذری (بفتح اول و ثالث، بسکون ثانی) (۷) آذری (بفتح اول و سکون ثانی)

۱ - Féodalité

۲- ج ۱- ص ۱۷۳ - مصر ۱۹۲۳ .

۳- ناکهان

۴- ای شیء

۵- بفتح اول و ثانی - درس (حاشیه ص ۱۷۳ معجم الادباء). آنچه شاگرد در یکبار از معلم فرا میگردد - ترجمه از قاموس ترکی - ش. س.

۶- الاذریه (در بعضی از نسخ).

۷- الاذری منسوب الی آذربيجان علی غیر قیاس، هکذا یقوله العرب و القیاس ان یقول «آذری» بغير باء، کما یقال فی النسب الی «رام هرمز» «رامی» و هو مطرد فی النسب الی الاسماء المركبه. (نهایة ابن اثیر - چاپ تهران ۱۲۶۹ ه. ق)

بابك،...» (۱) « اهل آذربایجان را آذری نامیده است.

و یا قوت حموی در کتاب معجم البلدان زیر عنوان آذربایجان مینویسد:
«... وحد آذربایجان من برذعة مشرقاً، الى ارزنجان مغرباً
ويتصل حدّها من جهة الشمال ببلاد الديلم والجيل والطرّم؛ وهو
اقلیم واسع من مشهور مدائن تبریز وهي اليوم قصبتهّا واكبر مدنها...
واهلها صباح الوجوه؛ وحمرها رقاق البشرة ولهم لغة يقال لها
الاذرية، لا يفهمها غیرهم» (۲)... که در اینجا لغت ولهجه آذربایجان را
آذری خوانده است پس کلمه آذری یا اذربی بتنهایی ریشه وچگونگی زبان
باستان آذربایجان را روشن نمیکند، ولی مدارک تاریخی و فیلولوژیک (۳)
متعدد دیگری وجود دارد که ثابت میکنند زبان قدیم این سرزمین مانند سایر
ولایات ایران لهجه‌ای از فارسی (ایرانی) و دارای ریشه آریایی بوده است و از
آنجمله است نوشته‌های :

الف- ابن الندیم نویسنده بزرگ اسلامی که در الفهرست راجع بلهجه‌ای که
از زمان فرمانروایی ساسانیان تا زمان تسلط اعراب در سرزمین آذربایجان
متداول بوده، ضمن شرح لهجه‌های سایر استانهای ایران گوید: «وقال عبد الله
بن مقفع لغات الفارسية: الفهلوية والدريّة والفارسية والخوزية و
السرانية، فاما الفهلوية فمنسوب الى فهلة اسم يقع على خمسة بلدان
وهي اصفهان والري وهمدان وماء نهاوند و اذربيجان...» (۴)
و زبان آذربایجان را بازبان اصفهان وری و همدان و نهاوند یکی یعنی پهلوی
میداند .

ب - ابن حوقل در کتاب (المسالك و الممالك) که در نیمه
اول قرن چهارم هجری تألیف نموده درباره زبان آذربایجان و ارمنستان مینویسد:

۱- کتاب البلدان ص ۳۸- نجف ۱۳۳۷ هـ ق. این قسمت را مرحوم قزوینی
نیز ضمن مقاله‌ای که در تاریخ ۵ دیماه ۱۳۰۵ هـ ش زیر عنوان «آذری یا زبان باستان
آذربایکان تألیف کسروی» نوشته‌اند، یادآور شده‌اند- بیست مقاله قزوینی
بمبئی ۱۳۰۷ ش

ماده آذری بيجان- چاپ لیدن (ا.ذ.ك)

Philologique-۳

۴- ص ۱۹- چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ ق.

«فاما لسان اهل آذربيجان و اكثر اهل ارمنية فالفارسية تجمعهم،
والعربية بينهم مستعملة، وقلمن بهامن يتكلم بالفارسية لا يفهم بالعربية،
وفصح بها من التجار وارباب الضياع ولطوائف من الاطراف من
ارمنية وما شاكلها السنة اخر، يتكلمون بها كالارمنية مع اهل ديبل
ونشوى ونواحيهما، ويتكلم اهل برذعة بالرائية(١)...» و زبان باستان
آذربايجان وقسمتی از ارمنستان را فارسی (ایرانی) معرفی میکند. وحکیم ناصر خسرو
قبادیانی نیز در کتاب سفرنامه(٢) خویش این سخن را تأیید نموده در باره زبان شهر
اخلط یکی از بلاد ارمنستان بوده مینویسد: «در شهر اخلط به زبان سخن گویند: تازی
وبارسی و ارمنی، وطن من آن بود که بدین سبب نام آن شهر اخلط نهاده اند.»

ج- مورخ شهر اسلامی مسعودی در کتاب (التنبیه والاشراف) که در
نیمه اول قرن چهارم تألیف یافته در تحت عنوان (ذکر الامم السبع فی سالف
الزمان ولغاتهم و آرائهم ومواضع مساکنهم وما بانث به کل امة
من غیرها وما اتصل بذلك) گوید: «... فالفرس امة حد بلادها الجبال
من الماهات و غیرها و آذربيجان الی ما یلی بلاد ارمنية واران و
البیلقان الی دربند و هو باب الابواب و الری وطبرستان و المسقط و
الشابران و جرجان و ابرشهر (وهی نیشابور) و هراة و مرو و غیر ذلك
من بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و الاهواز و ما اتصل بذلك
من ارض الاعاجم فی هذا الوقت و کل هذه البلاد کانت مملکة واحدة،
و مملکها ملک واحد، و لسانها واحد، الا انهم کانوا یتباینون فی
شیء یمیر من اللغات، و ذلك أن اللغة انما تكون واحدة بان تكون
حروفها التي تکتب واحدة؛ و تألیف حروفها تألیف واحد؛ و ان
اختلفت بعد ذلك فی سائر الاشياء الاخر کالفهلویة و الدریة و
الاذریة و غیرها من لغات الفرس (٣)» پس از شمردن ولایات آذربايجان
واران و بیلقان و دربند و ری و طبرستان و مسقط و شابران و جرجان و نیشابور و هراة
و مرو و سایر شهرهای خراسان و سجستان و کرمان و اهواز و غیره میگوید: «تمام

١- ص ٣٤٨ چاپ لندن (اذک)

٢- حاشیه ص ٦- چاپ بیثی ١٣١٤ ه.ق

٣- ص ٦٧- قاهره- ١٣٧٥ ه.ق (اذک)

این شهرها يك کشور و دارای يك پادشاه و یک زبان بودند؛ جز اینکه در بعضی لغات اختلافی میان آنها موجود بود، البته زمانیکه حروف کتابت و تألیف لغات در چند لهجه یکی باشد همه یک زبان خواهد بود اگرچه اختلافی در پهلوی و دری و آذری بودن داشته باشند.

د- جهانگرد شهیر ابو عبدالله بشاری مقدسی که در کتاب احسن التقاسیم در بحث از «اقالیم الاعاجم» سرزمین ایران را بهشت اقلیم تقسیم نموده مینویسد: «و کلام اهل هذا الاقالیم الثمانية بالعجمية، الا ان منها دریة و منها منغلقة و جمیعها تسمى الفارسية (۱)» یعنی زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، جز اینکه بعضی دری و بعضی نیم زبانهای (باز بسته ای) (۲) است و همه آنها فارسی نامیده میشود.

علاوه بر مدارك تاریخی مزبور نمونه های نظمی و نثری متعددی نیز از لهجه باستان آذربایجان باقی مانده که میتوان شواهد نثری: مندرج در زهدت القلوب (۳) - صفوة الصفا (۴) - رسالة روحی انارجانی (۵) و شواهد نظمی: دوبیتی های شیخ صفی (۶) - و مریدانش (۷) و ملمع مشهور همام

۱- ص ۲۵۹- چاپ لیدن (اذك)

۲- این کلمه از کتاب «آذری» گرفته شده ص ۱۰- چاپ سوم.

۳- چاپ لیدن ۱۹۱۳ میلادی- تألیف حمدالله مستوفی قزوینی که در نیمه اول قرن هشتم با آذربایجان مسافرت کرده است- در ص ۸۵ تحت عنوان ارومیه نمونه ای از زبان تبریزی را بیان و در ص ۸۷ زبان اهالی مراغه را پهلوی معرب، و در ص ۹۲ زبان اهالی گشتافی (واقع در میان رود کر و دربند) را پهلوی بخیلانی باز بسته، و در ص ۶۱ زبان زنجان را پهلوی راست ذکر میکند. (اذك)

۴- چاپ بمبئی ۱۳۲۹ ه.ق- تألیف درویش توکلی بن اسمعیل معروف بابن- بز از که در قرن هشتم هجری میزیسته و معاصر باشیخ صفی بوده است، در ضمن چند داستان از زبان تبریزی وارد خیلی نمونه هایی بیان کرده است.

رك: به ص ۳۵ و ۳۶- چاپ سوم «اذك» و ص ۲۵ و ۱۰۷ و ۲۲۰ صفوة الصفا

۵- چاپ تهران ۱۳۲۷ ه.ش

۶- رك: به ص ۲۹-۳۰- ۳۱ و ۳۲ سلسله النسب صفوی - شیخ حسین

پیرزاده چاپ برلین ۱۳۴۳ ه.ق- و ص ۳۹ تا ۴۶ - چاپ سوم (اذك)

۷- رك: به ص ۱۳۵ و ۱۹۱ و ۲۲۰ صفوة الصفا و ص ۳۷ و ۳۸ چاپ سوم

(اذك)

تبریزی (۱) نام برد. و اینک نگارنده سه نمونه تازه نیز بعرض خواننده عزیز می‌رساند:
الف - غزلی از همام تبریزی که در پایان آن بیتی بلکه تبریزی
آمده است :

خیالی بود و خوابی وصل یاران	شب مهتاب و فصل نو بهاران
میان باغ ، یار سرو بالا	خرامان بر کنار جویباران
چمن میشد ز عکس عارض او	منور چون دل پرهیز کاران
سر زلفش ز باد نو بهاری	چو احوال پریشان روز گاران
برفت آن نو بهار حسن و بگذاشت	دل و چشم میان برف و باران
خداوندا هنوزم هست امید	بده کام دل امید واران
همام از نو بهار و سبزه و گل	نی یابد صفای روی یاران

و هار و ول و دیم یار خوش بی

اوی یاران مه ول بامه و هاران (۲)

ب- يك دو بیتی از یعقوب اردبیلی :

رشته دستت بلا کله کون کریته تو بدستان هزاران خون کریته
در آئینه نظر کن تا بویی که وینم زندگانی چون کریته (۳)

۱- مندرج در شماره ۱۰ سال هشتم مجله آموزش و پرورش-تهران-
۱۳۱۷ ه. ش (نسخه خطی ملمع در جنگی است که در نیمه اول قرن هشتم نوشته
شده و متعلق بکتابخانه شخصی آقای محیط طباطبائی میباشد.) و در شماره ۱۰
ایران کوده بانضمام رساله روحی انارجانی بسال ۱۳۲۷ مجدداً بطبع رسیده است.
۲- در روی سفینه ای که در قرن هفتم نوشته شده و مرحوم خلخالی در
مقدمه دیوان حافظ از آن یاد نموده است، بخط آقای سعید نقیسی درج گردیده،
و آقای محمد جواد مشکور از روی آن استنساخ کرده است.

۳- ص ۴۰۱ دانشمندان آذربایجان - محمد علی تربیت - تهران ۱۳۱۴
ه. ش. و همین دو بیتی در کتاب هفت اقلیم خطی که تاریخ اتمام کتابت آن غره
شوال ۱۲۰۰ ه. ق ، و متعلق بکتابخانه شخصی کتابشناس و دانشمند محترم آقای
جعفر سلطان القرائی میباشد بصورت ذیل آمده است :

رشته دستت بلا کله کون کرده تو بدستان هزاران خون کرده
در آئینه نظر کن تا بویی که ویتم زندگانی چون کرده

ج- يك داستان از كتاب مزارت تبريز (۱) كه در ضمن آن يك جمله بلهجه تبریزی بيان شده است :

ماما عصمت قدس الله سرها بسيار بسيار بزرگند ؛ صاحب مقامات عجيب ، وحالات غريب . جلالت بر مشرب ايشان غالب بوده ، روزی برزگرايشان تخم میافکنده ، ماما رسیده و فرموده كه تخم را خوب نمی پاشی ، برزگر گفته كه شما عورتانید ، بحال خود باشید ، چه خبر دارید ، ماما از روی جلال گفته كه : « چكستاني میسندیم » یعنی ای بناگاه مرده نمی پسندی مرا ؟ همان لحظه برزگر جان داده .

۲- حكيم ابو معين حميد الدين ناصر بن خسرو قباديانی در كتاب سفر نامه كه تأليف آن در سال ۴۴۵ ه . ق . پايان یافته است ؛ در باره تبريز و قطران تبریزی مینویسد : « و شانزدهم صفر از شهر سراب بر فتم و از سعید آباد گذشتم بیستم صفر ثمان و ثلثین و اربعمائه شهر تبریز رسیدم و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود . آن شهر قصبه آذربایجان است ، شهری آبادان ، طول و عرضش بگام بیومدم هر يك هزار و چهار صد بود و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذكر میكردند : (الامیر الاجل سيف الدولة و شرف الملة ابو منصور و هسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین) . مرا حكایت كردند كه بدین شهر زلزله ای افتاد شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنة اربع و ثلثین و اربعمائه و در ایام مسترقه بوده ، و گفتند چهل هزار آدمی هلاك شده بودند . و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شه-ری نيك میگفت ، اما زبان فارسی را نيكو نمیدانست ، و دیوان منجيك و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند ، و هر معنی كه اورا مشكل بود از من پرسید ، با او بگفتم و شرح آن بنوشت ، و اشعار خود بر من بخواند ، چهاردهم شهر ربیع الاول از تبریز روانه شدیم براه مرند ، و بالشكری از آن و هسودان تاخوی بشدیم (۲) » باید دانست :

۱- این كتاب ظاهراً در عهد صفویه نوشته شده و نسخه خطی آن در استانبول موجود است . آقای مجتبی مینوی فیلمی از آن بر داشته و آقای دكتر ماهیار-نوابی از روی همان فیلم عكس دیگری گرفته و نگارنده از روی فیلم اخیر این قسمت را استنساخ کرده است .

۲- ص ۶- چاپ بهی ۱۳۱۴ ه . ق

اولا- نیکو ندانستن زبانی دلیل ندانستن آن نیست، چه بسا اشخاصی که مسقط الرأس آنها تهران است و خودشان فارسی حرف میزنند ولی از درک نکات باریک و معانی لطیف اشعار ادبی پارسی عاجزند، والیته این امر منحصر بزبان پارسی نیست، بلکه در تمام زبانها همین حال موجود است، پس دانستن زبان بانیك دانستن آن فرق بسیار دارد.

ثانیا- بفرض اینکه قطران تبریزی فارسی بلد نبوده، آیا این کار دلیل بر ترك زبان بودن قطران است؟ البته نه؛ چه بلد نبودن زبان فارسی دلیل ترك زبان بودن، و آشنائی نداشتن بزبان ترکی دال بر پارسی زبان بودن شخص نیست و چه بسا اشخاص هستند که هیچك از این دو زبان را نمیدانند و بزبان دیگری جز اینها حرف میزنند. در صورتیکه این خود فرضی بود و بنا بچند دلیل روشن که در دست است معلوم میشود که قطران تبریزی برخلاف ادعای ناصر خسرو فارسی را نیک نیز میدانسته و بادیات و رموز آن کاملا آشنا بوده است:

الف- اینکه دیوانهای منجيك و دقیقی را پیش ناصر خسرو قبادیانی خوانده و لغات چندی را از وی پرسیده، گواه دقت و کنجکاوی قطران تبریزی است، چه خواسته لغات غریب دری را که در این دو دیوان بکار رفته، نیز نیک بداند. ب- اگر چه ناصر خسرو مرد حکیم و دانشمندی بوده، ولی از اغلب قصائد وی پیداست که تکبر و علوی طلبی هم داشته (۱) و بعید نیست از بیان این مطلب،

۱- ص ۲۱۰:

بچان خردمند خویش است فخرم	شناسند مردم صغیر و کبیرم
هم از روی فضل و هم از روی نسبت	زهر عیب پاکیزه چون تازه شیرم
بیاریک و تاری ره مشکل اندر	چو خورشید روشن بخاطر منیرم
ز گردون چو برنامه من بتابد	ثنا خواند از چرخ تیر دبیرم

ص ۳۶:

من شرف و فخر آل خویش و تبارم	گر دگری را شرف بآل و تبار است
آنکه بود بر سخن سوار، سوار اوست	آن نه سوار است کو بر اسب سوار است
شهره درختی است شعر من که خرد را	نکته و معنوی بر او شکوفه و بار است
علم عروض از قیاس بسته حصار است	نفس سخنگوی من کلید حصار است
مرکب شعر هیون علم و ادب را	طبع سخن سنج من عنان و مهار است

از دیوان قصائد ناصر خسرو

منظورش این بوده، که قطران گوینده آن همه قصائد رزین و رزین از محضر من استفاده کرده است .

ج- کسی که زبانی را نیک نداند ، چگونه اشعار نیک میتواند گفت؟ و وزهی بی انصافی است که بقطران یعنی گوینده قصیده « زلزله تبریز (۱) » گفته شود : « زبان فارسی نیکو نمیدانست ! »

۳- اما داستان نامه شیر و انشا به حکیم نظامی اینکه ، نظامی در کتاب (ایلی و مجنون) زیر عنوان (سبب نظم کتاب) پس از بیان مقدمه ای حاکی از مبارکی روز، و طراوت صبح و خوشوقتی خود گوید :

«در حال رسید قاصد از راه	و آورد مثال حضرت شاه
بنوشته بخط خوب خویشم	ده ، بانزده سطر نغز پیشم
هر حرفی از او شکفته باغی	اف-روخته تر ز شبچراغی

۱- از قصیده زلزله تبریز بمطلع :

« بود محال ترا داشتن امید مجال بعالمی که نباشد همیشه دریک حال
«.....»

«نبود شهر در آفاق بهتر از تبریز	بایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال
ز ناز و نوش همه خلق بود نشانوش	ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول	امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق	یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام با سماع غزل	یکی بتاختن یوز در شکار غزال
بکام خویش همیگشت هر کسی مشغول	بمال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز بر فکند فنا	خدا بنعمت تبریز بر گماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز	رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
دربیده گشت زمین و خمیده گشت نبات	دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسایرای که بامش همی بسود فلک	بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار	وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسیکه رسته شد از مویه گشته بود چوموی	کسیکه چسته بد از ناله گشته بود چونال
یکی نبود که گوید بد دیگری که مموی	یکی نبود که گوید بد دیگری که منال
کمال دور کند ایزد از جمال جهان	کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال»

ص ۲۰۸ دیوان قطران تبریزی- بتصحیح و اهتمام
آقای حاج محمد آقا نخب جوانی - تبریز ۱۳۳۱ ه.ش

جادو سخن جهان نظـامی	کای محرم حلقه غـلامی
سحری دگر از سخن برانگیز	از چاشنی دم سحر خیز
بنمای فصاحتی که دارای	در لافگه شگفت کاری
رانی سخنی چو در مکنون	خواهم که بیاد عشق معنون
بکری دو سه در سخن نشانی	چون لیلی بکر اگر توانی
جنبانم سرکه تاج سر بین	تا خوانم و گویم این شکر بین
آراسته شد بنوک خامه	بسالای هزار عشقنامه
شاید که سخن کنی در آن صرف	شاه همه حرفهاست این حرف
ده پنج دهی رها کن از دست	تا ده دهی غرائب هست
در مرسله که میکشی در	بشگر که ز حقه تفکر
ترکانه صفت سزای من نیست	ترکی صفت وفای من نیست
او را سخن بلند باید»	آن کز نسب بلند زاید

سپس میگوید چون فرمان شاه را دریافتم باندیشه فرو رفتم، چه از یکطرف «سستی عمر و ضعف حالت (۱)» مانع اجرای امر بود، و از طرف دیگر از انجام آن گزیری نداشتم، شرح حال با یگانه محرم اسرار خود، فرزندم محمد نظامی در میان نهادم، او با نهایت مهر و ادب بر تنظیم لیلی و معنوم ترغیب، و اظهار نمود که دریغ است پادشاه «نعمت ده و سخن نوازی (۲)» چون شروانشاه، از تو بنامه خواهشی کند و تو نپذیری؛ این گفتار در من کار گرفتاد، و من تنگی میدان سخن و فقدان نشاط و انبساط جوانی را نادیده انگاشتم، و گفتم:

«چون شاه جهان همی کند ساز	کاین نامه بنام من پرداز
با اینهمه تنگی مسافت	آنچاش رسانم از لطافت
کز خواندن او بحضرت شاه	ریزد گهر نسفته بر راه
خواننده اش گر فسرده باشد	عاشق شود از نمرده باشد»

جگر گوشه من چون این سخن بشنید بیش از پیش مرا امیدواری داد تا این داستان شاهوار را که بیش از چهار هزار بیت است، در مدتی کمتر از

۱- سرگشته شدم بدان خجالت	از سستی عمر و ضعف حالت.
۲- خاصه ملکی چو شاه شیروان	شیروان چه، که شاه شهریاران
نعمت ده و پایگاه ساز است	سرمایه ده و سخن نواز است

چهار ماه برشته نظم در آوردم و تقدیم خدمت شاه نمودم. چنانکه ملاحظه میشود نظامی از این لحاظ که شاه از «صفت ترکانه» بیزاری جسته، هیچگونه اظهار کدرو ملال خاطر ننموده است، بلکه بیم آن داشته که «سستی و ضعف حالت» و «تنگی دهلیز افسانه» (۱) مایه «خجلت» وی را فراهم سازد، و اصلاً موضوع زبان ترکی در میان نیست، چه «ترکی صفتی، و ترکانه صفت» (۲) «بمعنی غدر و بیوفائی است نه بمعنی «زبان ترکی»؛ و «سخن بلند» بمعنی سخن پر معنی و بخردانه است نه بمعنی «زبان فارسی». و شاید اشتباه یکعده در اینباره از مطالعه ترجمه کتاب لیلی و مجنون نظامی بشعر سیلابیک ترکی ناشی شده باشد، زیرا مترجم کتاب مزبور در خیلی جاها مفاد اشعار، و معانی لغات را نیک در نیافته، و ترجمه ای پتخمین کرده است (۳).

۴- اما راجع بکتاب دده قورقود باید گفت که یگانه نسخه خطی قدیم این کتاب در کتابخانه سلطنتی آلمان موجود بود، و برای نخستین بار فلیشر (۴) هنگام تنظیم کاتالوگ (۵) کتابخانه سلطنتی باین کتاب برخورد کرد، اما چون معلوم نبود که چه کسی این داستانها را پیش هم جمع کرده و بصورت کتاب در آورده است و فقط پشت صفحه اول کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری بکتابخانه احمد پاشا وارد شده است، لذا فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی قرار داد.

-
- ۱- دهلیز افسانه چون بود تنگ گردد سخن از شد آمدن لنگ
میدان سخن بلند باید تا طبع سوار می نماید
- ۹- لیلی و مجنون - بمبئی ۱۳۱۱ ه. ق
- ۲- «ترکی صفتی و ترکانه صفت» کنایه ای از داستان جفا و بی مهری و غدر سلطان محمود غزنوی در حق حکیم ابوالقاسم فردوسی است
وفا ناید از ترک هرگز بدید ز ایرانیان جز وفا کس ندید (سنائی)
وحید دستگردی نیز در حاشیه ص ۲۶ نامه لیلی و مجنون - تهران ۱۳۱۳
باین معنی اشاره میکند.
- ۳- از آن جمله است این دوبیت:
- «تورک دلی باز ما شاه تسلیمیزه اکسیکلیک گنیرد تورک دلی بیزه.
یو کسک اولمالیدر بیزیم دیلیمیز یو کسک یار انیشدر بیزیم تسلیمیز.»
- ۷۳- مختصر آذربایجان ادبیات تاریخی

۴- Fleischer
۵- Catalogue

دراوائل قرن «۱۹» دیتس (۱) دانشمند وزبانشناس آلمانی يك نسخه از این کتاب را استنساخ کرد و سپس در روی آن بیحث و تحقیق پرداخت و داستان کشته شدن «دپه کوز بدست بساط (۲)» را بآلمانی ترجمه نموده بچاپ رسانید پس از دیتس پروفیسور نلدکه (۳) در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه خطی دده قورقود را کوییه و ترجمه کرد ولی چون قسمت زیادی از داستان ها را نتوانست بخواند لذا از چاپ ترجمه خودداری نمود. دانشمندشهرپروسی و. بارتولد (۴) با استفاده از تحقیقات و یادداشت های نلدکه، دنبال کار او را گرفت، و در سال ۱۸۹۴ راجع باین کتاب در مطبوعات کشور امپراطوری روسیه نخستین اطلاعات را در اختیار دانشمندان قرارداد. و قسمت هایی از آنرا نیز بزبان روسی ترجمه و منتشر نمود. این کار مورد استقبال شایان مستشرقین روسی واقع شد و درباره زبان و زمان پیدایش و تدوین داستانها و شخصیت دده قورقود تحقیقات مفصلی بعمل آمد و مقالات متعددی نوشته شد، و بعضی آنرا زبان باستان آذربایجان پنداشتند و پاره ای کوشیدند قهرمانهای آن داستانها را شخصیت تاریخی بدهند و حتی عده ای از آنان پای را از این حدهم فراتر نهاده در صدد جستجوی قبر دده قورقود افسانه ای برآمدند، و حدس های عجیب و غریبی زدند که از آنجمله تصور وجود قبروی در شهرهای دربند و اخلاط (۵) و ساحل رودخانه سیردریا (۶) می باشد. (۷)

در اوائل قرن بیستم «انجمن تدقیق آثار اسلامی و ملی استانبول (۸)» در صدد انتشار این کتاب برآمد و بدین منظور «معلم رفعت» از نسخه اصلی کتاب عکسی گرفت و تصحیح نمود و شرح و فهرست مختصری بر آن افزود و در سال ۱۹۱۵ م. برابر ۱۳۳۲ ه. ق بچاپ رسانید.

این کتاب با کاغذ اعلی و خط خوانا بقطع ۱۷×۲۵ و دارای ۱۸۶

- ۱- Diz
- ۲- (بساط دپه کوزی اولدر دکی) ص ۱۲۰
- ۳- Nöldeke
- ۴- V. Bartold
- ۵- قصبه ایست در ارمنستان - دهخدا
- ۶- رود سیحون
- ۷- این قسمت از کتاب تاریخ مختصر آذربایجان ترجمه و اقتباس شده است.
- ۸- آثار اسلامی و ملیه تدقیق انجمنی - استانبول.

صفحه می باشد، در روی نخستین صفحه اش عبارت « کتاب دده قورقود علی لسان طائفه اوغوزان (۱) » نوشته شده است .

در صفحه ۳ مقدمه ای دارد که اینطور شروع میشود: « بسم الله الرحمن الرحیم - رسول علیه السلام زمانه یقین بیات بریندن (بویندن) قورقوت آتا دیرلر برار قوبدی، اوغوزون اول کیشی تمام بیلجسیدی، نه دیرسه اولردی، غاییدن درلو خبر سویلردی، حق تعالی انک کو کلنه الهام ایدردی (۲) » و با این عبارات خاتمه می یابد: « قورقوت اوغوز قومنک مشککنی حل ایدردی، هر نه ایش اولسه قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلم زلردی، هر نه که بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوتب تمام ایدرلردی (۳) » و بنا بنوشته مصحح این مقدمه بعداً بمتن اصلی کتاب علاوه شده است.

پس از این مقدمه چهارمقاله حکیمانه (۴) متضمن پند و اندرز، یک مقاله درباره تقسیم انواع زن بچهار دسته (۵) از قول دده قورقوت آمده است. سپس دوازده داستان جداگانه از صحنه های مختلف زندگی طائفه غز مخصوصاً نمونه هایی از قهرمانی امرا و بیگ زادگان آنان نقل شده، و متن آخرین داستان یعنی « ایچ اوغوزه، طاش اوغوزون عاصی اولمسی حکایه سی (۶) » در صفحه ۱۷۲ پایان یافته است. و در صفحات (۱۷۵ تا ۱۸۱) تصحیحات، و در صفحه ۱۸۲ فهرست و در صفحه ۱۸۶ علامات و اشارات درج گردیده است.

محتویات این کتاب خود بخوبی نشان میدهد که با زبان و مردم بومی باستان آذربایجان هیچگونه ربطی ندارد، بلکه تنها مربوط بقوم مهاجر غز میباشد که در اواخر قرن پنجم هجری باذربایجان کوچیده و اقامت اختیار

۱ « کتاب دده قورقود بزبان طائفه غز »

۲ - « بنام خداوند بخشنده مهربان - نزدیک بزمان رسول علیه السلام مردی بنام قورقوت (۱) بر خاست، آنرد دانادر از همه غزها بود، هر چیزیکه میگفت میشد، غیبگوئیهای درستی میکرد، حق تعالی بقلب او الهام مینمود. »
۳ - « بابا قورقوت مشکل قوم غز را حل میکرد، بدون مشورت با بابا قورقوت بکاری اقدام نمی کردند، هر چه میفرمود میپذیرفتند، و بدستورش عمل نموده بیابانت می رسانیدند. »

۴ - (دده قورقودک حکیمانه دورت مقاله سی) ص ۳ .

۵ - (اوزان طرفندن قادینلرک دورت قسمه تقسیم می) ص ۵ .

۶ - (داستان عاصی شدن غزهای بیرونی به غزهای درونی) .

نموده اند (۱) و کسانی که این کتاب و زبان آنرا از آن مردم بومی باستان آذربایجان تصور میکنند اشتباهشان از اینجا ناشی میشود که نه خود کتاب را دیده اند و نه از تحقیقات و تتبعات دانشمندان بزرگ بیغرض درباره این کتاب اطلاعی حاصل نموده اند. والا هر بچه مکتبی ساده هم فقط با مطالعه عبارت روی جلد و مقدمه و فهرست این کتاب میتواند حقیقت امر را به نیکی دریابد.

۵- باید گفت وجود شعرای ترکی گوئی که از آذربایجان برخاسته اند دلیل این نیست که زبان باستان آذربایجان ترکی بوده است؛ زیرا :

اولا- چون از قرن چهارم بعد اغلب پادشاهان و فرمانروایان ایرانی ترك بوده اند، و طوائفی از ترکان بنقاط مختلف ایران کوچیده بودند لذا بعضی از شعرا مخصوصاً گویندگان درباری و متصوف این زبان را فرامیگرفتند و در مواقع لزوم یا برای تقرب بدربار، یا برای تفنن و هنرنمایی، یا بر حسب امر و اشارت حکام، و یا برای جلب توجه و ترغیب مریدان خود، ملمع یاغزلی بزبان ترکی میسرودند؛ مانند جلال الدین محمد بلخی معروف بمولوی (۶۷۲-۶۰۴) و فرزندی وی سلطان ولد (متوفی بسال ۷۱۲) و ادیب شرف الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف (معاصر رشید الدین فضل الله متوفی در نیمه اول قرن هشتم) و نورا (معاصر صاحب دیوان) مداح ابقاخان و غیرهم (۲).

ثانیاً تا تأسیس دولت صفویه و روی کار آمدن شاه اسمعیل صفوی، تا آنجا که تواریخ و تذکره ها نشان میدهد، کسی از شعرای آذربایجانی شعری بترکی

۱- ابن اثیر مؤلف تاریخ کامل در ضمن وقایع سال ۴۴۰ هـ ق زیر عنوان « ذکر غزو ابراهیم بنال الروم » مینویسد : « فی هذه السنة غزا ابراهیم بنال الروم ، فظفر بهم وغنم ، وكان سبب ذلك ان خلقاً كثيراً من الغزما وراء النهر قدموا عليه ، فقال لهم بلادی تضيق عن مقامكم ، والقيام بما تحتاجون اليه ، والرأى ان تمضوا الى غزو الروم ، وتجاهدوا فی سبیل الله ، وتقنوا وأناساً علی اثرکم ومساعد لکم علی امرکم ، وقلوا وساروا بین یدیه وتبعهم ، فوصلوا الى ملازکرد و اذدن الروم قالیقلا وبلغوا طرابزون وتلك النواحي كلها ، ولقیهم عسکر عظیم للروم والابغاز یبلغون خمسين ألفاً فاقتتلوا ، واشتد القتال بینهم ، وكانت بینهم عدة وقایع تارة یظفر هؤلاء ، وتارة هؤلاء ، وكان آخر الامر الظفر للمسلمین ، فاکثر والقتل فی الروم ، وهزموهم واسروا جماعة كثيرة من بطارتهم ... السخ » (اذک)

۲- مقاله کلمات و اشعار ترکی مولانا - ترجمه آقای دکتر عبدالرسول خیامپور - سوم و چهارم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز .

- ص ۱۰۵ ج ۳ - سبک شناسی .

نگفته است (۱) در صورتیکه میان شعرائیکه از سایر استانهای ایران برخاسته‌اند، بودند کسانی که در مقابل فرمان امیر، و یا ایجاب محیط مذهبی مجبور بسرودن شعر ترکی شده‌اند، مانند عزالدین پورحسن اسفرائینی (۲) که در اوایل قرن هفتم در اسفرائین (۳) متولد شده و در نیشابور تحصیل علم و ادب پرداخته، در سخن پارسی و تازی و ترکی مهارتی بسزایافته است، و نخستین غزل ترکی در ایران نیز بمطلع:

آیردی کو کلمی بیر خوش قمر یوز جانفزا دلبر

نه دلبر؟ دلبر شاهد، نه شاهد؟ شاهد سرور. (۴)

بدو منسوب میباشند و سید عمادالدین نسیمی شیرازی (۵) شاگرد و خلیفه شاه فضل‌الله نسیمی حروفی (۶) که پس از فرار بآناطولی برای تبلیغ عقیده خود دعوت بگناشیها (۷) بمذهب حروفی مجبور شده شعرهایی بزبان ترکی بگوید، در صورتیکه مراد و پیشوای وی شاه فضل‌الله نسیمی تبریزی تا پایان عمر يك مصراع هم شعر ترکی نگفته است، و حتی دختر نسیمی نیز با استعداد عجیبی که در شعر داشت تا آخرین لحظه حیات سخنی جز بفارسی بر زبان نیاورده، و شعری جز بفارسی نسروده است و روزی هم که در شهر تبریز بفتوای فقهای عصر و امر جهان‌شاه خان می‌خواستند او را با بانصدتن از مریدان حروفیش از دم تیغ گذرانیده اجسادشانرا آتش زنند او مانند مردی جهان‌نیده و بی‌باك آنانرا دل‌میداد و میگفت: از مرگ نهراسید چه :

در مطبخ عشق جز نکور انکشند لاغر صفتان زشت‌خو را نکشند

گر عاشق صادق ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه او را نکشند (۸)»

ثالثاً- سبك اشعاری که گویندگان آذربایجانی در زمان صفویه بزبان

۱- شاه اسماعیل صفوی خود شاعر بود خطای تخلص میکرد و بفارسی و ترکی شعر میگفت.

۲- ص ۹۷ تذکره دولتشاه سمرقندی - بهی ۱۳۰۵ ق

۳- اسفرائین یا اسفراین قصبه‌ای بود در حوالی نیشابور.

۴ و ۵ - ص ۱۲۶ و ص ۱۳۸ - ج ۱ - مختصر آذربایجان ادبیاتی

تاریخی.

۶ و ۸ - ص ۳۸۶ و ص ۳۸۸ - دانشمندان آذربایجان.

۷ - ص ۲۳ - تورک‌تجدد ادبیاتی تاریخی - اسماعیل حبیب - استانبول

۱۹۲۵ م

ترکی سروده‌اند خود نشان می‌دهد که این اشعار پایه و اساس دیرینی ندارد، و آثار ادبی يك زبان یا بعبارت دیگر يك لهجه تازه و جوانی است و لطف و ارزش شعری زیاد ندارد و فقط می‌تواند مراحل تطور نظم ترکی آذری را روشن کند، اما این نکته هم قابل انکار نیست که بعدها مخصوصاً در قرن اخیر اشعار ادبی و اجتماعی، لطیف و بلند، و غز و بر مغزی بدین زبان سروده شده که بنوبه خود در خور تمجید و کم نظیر می‌باشند.

۶- راجع بوجود نداشتن مدارك تاریخی کافی برای تغییر زبان آذربایجان باید گفت: این دلیل بسیار شگفت انگیز و تعجب آور است، چه شخصی که یک دوره تاریخ عمومی و تاریخ ایران را مطالعه کرده، درباره آذربایجانی که هر مورخ و جغرافی نویسی خواسته اشارتی بدان کند، مانند باقوت حموی گفته: «وهی بلاد قنیه و حروب، ما خلت قط منها؛ فلذلك اکثر مدنها خراب، و قراها بیاب...» چنین عقیده ای را اظهار نمی کند. بهر حال یا از بیان دلیل مزبور مقصودی در میان است و یا بوقایع تاریخی آذربایجان توجهی نمی‌شود، ولی بیشك قتل و غارت و جنگ و خونریزی هزار ساله مهاجمین عرب، غز، سلجوقی، مغول، تیمور، آق- قویونلو، قره قویونلو، و بالاتر از همه حملات و ترکتناز عثمانی و ترویج شعر ترکی بوسیله پادشاهان صفوی، در تضعیف و تغییر زبان آذربایجان مؤثر و برای اینکار دلیل و مدرک مهم و کافی می باشد. و در اینجا برای جلوگیری از اطناب کلام از شرح آن حوادث خودداری بعمل می‌آید، و اگر کسی مایل بوقوف کامل آنها باشد میتواند بکتاب تاریخ ایران بعد از اسلام عموماً و بمقالات (ترکی چگونه و کی بآذربایجان راه یافته؟- مندرج در ص ۱۳- ۲۵ کتاب آذری- سید احمد کسروی تبریزی- تهران ۱۳۲۵ ه.ش) و (زبان ترکی در آذربایجان بقلم دانشمند محترم آقای عباس اقبال آشتیانی- ش ۳- دوم مجله یادگار) و (تبریز لیلرین مبارزه تاریخندن- بقلم مورخ شهیر قفقازی محمد سمید اردوبادی - ص ۴- ۸ ش ۵- س اول مجله آذربایجان - باکو ۱۹۴۵ م.) خصوصاً مراجعه نماید؛ گرچه دو مقاله اخیر دارای جنبه های سیاسی بخصوصی نیز هستند، ولی از نظر کلی خالی از فوائد تاریخی نمی باشند.

اما اینکه اقلیت کوچک ارامنه اصفهان توانسته اند در طول صدها سال زبان و سایر مختصات قومی و مذهبی خود را حفظ نمایند دواعی اساسی دارد:

نخست اینکه ارامنه اصفهان در تمام این مدت بنا به مقتضیات موقع و محل از کشمکشهای سیاسی برکنار مانده و هرگز در مهبط تندبادهای جانگداز وریشه برانداز حوادث قرار نگرفته اند؛ و چون در هیچ سیاستی که بر سودیازبان دولت ایران باشد دخالت نکرده اند؛ پادشاهان و حکام ایرانی نیز در حق آنان تضییقی روا نداشته و آنانرا در اجرای رسوم و آداب قومی و مذهبی خود کاملاً آزاد گذاشته اند. و اگر یکی از وقایع ناگواری که در تبریز و یاسایر نقاط آذربایجان رخ داده در محل و ماوای آنان روی میداد نه تنها تغییری در زبان و آداب ایشان بعمل میآمد بلکه نامی نیز از آنان بر صفحه روزگار باقی نمی ماند، چنانکه از ارامنه قسمت مهمی از ارمنستان که در تصرف امپراطوری عثمانی بود امروزه نامی برجای نیست. ولی آذربایجانی با کمال شهامت با آنهمه پیش-آمدهای ناگوار مبارزه نموده و نام آذربایجان را زنده نگه داشته است و با یاری خدا تا ابد نیز زنده نگاه خواهد داشت.

دوم اینکه زبان ارمنی از دهها قرن پیش مانند زبان عربی و فارسی دری زبان ادبی و رسمی بوده، کتب زیادی بدان زبان تألیف و انتشار یافته بود، ولی لهجه های مختلف محلی آذربایجان که بمجموع آنها نام آذری اطلاق میشود، با وجود داشتن ریشه آریائی و مادی فاقد قابلیت ادبی و علمی بودند و نیز بانهایی بیش محسوب نمیشدند، بدینجهت مانند لهجه های محلی غالب شهرستانهای ایران در نتیجه مرور زمان و وقوع حوادث مختلف دستخوش تغییر و تحول واقع شده از بین رفتند (۱) و فقط در بعضی از نقاط دوردست و کنار افتاده برای نمونه باقی ماندند، و اینکه اشاره میشود: «اگر حوادث مهمی بود، میتوانست زبان اهالی شهرها و مراکز مهم کشوری و لشکری را تغییر دهد.» باید گفت بلی. هر نقطه ای که در مسیر این حوادث قرار گرفته، و یا با شهرهای بزرگ ارتباط داشته از صدمات آن محفوظ نمانده است، و نمونه هایی از زبان آذری که در نقاط دوردست کوهستانی و جنگلی تا کنون باقی مانده است خود مؤید این گفتار میباشد.

۱- مؤلف کتاب آذری درس ۲۴ آن مینویسد: «زنجان و بیرامون- هایش نیز بهمین حال است، زبان آنجا بیکبار نابود شده،» ولی نگارنده گمان میکند لهجه خلج (xalaç) که هنوز در چند نقطه از محال خمه بدان تکلم میشود باقیمانده زبان باستان زنجان باشد.

۷- راجع بنفوذ، باعکس نفوذ فتودالیسم باید گفت: اولاً زبان ترکی مستقیماً بوسیله طایفه و یا ایل مهاجم و متجاوز منحصر بفردی از راه تضییق و اجبار بر آذربایجان تحمیل نشده تا تقصیر آنرا بگردن يك یا چند فتودال انداخته در اطراف نفوذ و باعکس نفوذ فتودالیه بیعت پرداخت. بلکه يك سلسله حوادث تاریخی که در شرق و غرب عالم در عرض ده دوازده قرن اخیر دیگر گونی‌های شگرفی بوجود آورده، زبان ترکی آذربایجانی را نیز که از ترکیب چند لهجه بومی و غیر بومی درست شده، جانشین لهجه محلی سابق ساخته است.

ثانیاً- کلمات فتودالیه و فتودالیسم نیز مانند امپریالیسم و سوسیالیسم، صلح و جنگ، تجاوز و حمایت، وطفروشی و میهن پرستی، اسارت و آزادی و نظائر آنها فورمولهائی هستند که تحت شرائط زمان و مکان مفاهیم آنها تغییر مییابد و قابل انطباق با تاریخ چند سال پیش نمی باشند و در این گفتار هم که صرفاً جنبه زبانشناسی دارد نمیتوانند مورد بحث قرار گیرند.



پس بطور کلی از این گفتار چنین نتیجه گرفته میشود که زبان باستان آذربایجان باقیمانده و تحول یافته زبان مادی و دارای ریشه آریائی بود که مورخین و سیاحان و جغرافیانویسان اسلامی و عرب آنرا فارسی (ایرانی) و فهلوی واذربی و آذری خوانده اند، و نمونه‌هایی چند نیز از اعصار مختلف بصورت نظم و نثر از آن باقیمانده است.

از اوایل (قرن سوم هجری (۱) کم کم پای امرای ترک با آذربایجان باز شده، و از قرن پنجم هجری مهاجرت (۲) و از قرن هفتم هجری (۳) هجوم تیره‌های مختلف ترک با آذربایجان آغاز گردیده است، ولی تا اواخر قرن دهم هجری باقیمانده زبان باستان آذربایجان یا بعبارت دیگر آذری هنوز

- ۱- ص ۱۹۱ ج ۵ - بیوک تاریخ عمومی - احمد رفیق - استانبول ۱۳۲۸ هـ. ق
- ص ۲۲۶ ج ۷ - تاریخ الامم والملوک - طبری - مصر ۱۳۵۸ هـ. ق
- ص ۱۸ تا ۳۱ - تاریخ تبریز - نادر میرزا - طهران ۱۳۲۳ هـ. ق
- ۲ - وقایع سال ۴۴۰ - الکامل فی التاریخ - ابن اثیر - مصر ۱۳۴۸ هـ. ق
- ۳ - ص ۲۸۹ ج ۴ - بیوک تاریخ عمومی - احمد رفیق - استانبول ۱۳۲۷ هـ. ق

بکلی از بین نرفته و زبان تکلم اغلب مردم بومی؛ و فارسی زبان ادبی و دولتی مردم محلی، و مهاجر و مهاجم به آذربایجان بود. تا پس از روی کار آمدن صفویه و ترویج ادبیات ترکی بوسیله آنان و قتل عامها و تسلطهای متوالی و متمادی (۱) ترکان متعصب عثمانی باقیمانده زبان آذری از شهرها و نقاط جنگ و کشتار دیده آذربایجان رخت بر بست، و فقط در نقاط بسیار دور دست باقی ماند که آنها در نتیجه مرور زمان و مجبور بودن ساکنین آن نقاط بمراوده باشهرنشینان ترك زبان روی بضعف و انقراض نهاد و در غالب جاها کاملاً از بین رفت، ولی هنوز در چند نقطه دور افتاده آذربایجان مردمی وجود دارند که بلهجه هائی از این زبان تکلم میکنند و دو تا از همین لهجه ها بنام (تاتی و هرزنی) موضوع بحث این کتاب قرار گرفته است .

۱- ص ۷۲ تا ۹۸ - تلخیص تاریخ عثمانی - محمد توفیق - استانبول ۱۳۰۵ هـ ق

- ص ۳۲۱ تا ۳۲۵ - تاریخ تبریز - نادر میرزا - طهران ۱۳۲۳ هـ ق



گفتار دوم

فصل اول

کرینگان

قریه کرینگان (۱) در محال دیزمار آذربایجان واقع شده است. باقصبه اوشتبین (۲) سه فرسخ و باشهر تبریز ۱۴ فرسخ فاصله دارد قراء و مناز لیکه در سر راه تبریز بکرینگان قرار گرفته اند بترتیب عبارتند از: آناخاتون - شیرینجه - شوردره - نوروز آباد - یاستی بولاق - ینگی اسبران - گلزار - گلموچه - مشکعنیر - شیطان آباد - الیرت (۳) - لچین (۴) - برخواران - شرفه - ایزراوان - ملک - که از ملک بکرینگان، و از کرینگان به سردو و ونیستان (۵) که از قراء محال حسنو شمرده میشوند می توان رفت، محصول عمده کرینگان گندم و جو و چاودار و گردو است. اهالی این ده عموماً مسلمان و در مذهب تشیع هستند. بیشتر آنان از مسلمانان و آداب آن جز نام چیزی با خود ندارند؛ شغل اغلبشان زراعت و نگاهداری گاو و گوسفند، و تهیه زغال چوب از درختان جنگلی میباشد. این ده امروزه مرکز زبان تاتی در محال دیزمار است و وبر کمره کوهی واقع شده و نود خانوار در آن زندگی میکنند که بدون استثناء بزبان مادری خود یعنی تاتی حرف میزنند. قراء دیگری که در آن حوالی هنوز بزبان تاتی آشنائی دارند عبارتند از چای کندی و ملک در محال دیزمار، و ارزین (۶) - ونیستان خوی نرو (۷) - کلاسور (۸) - دمیچی - و مرگر (۹) در محال حسنو. ولی اختلاف مختصری میان لهجه دیزمار و حسنو یا بعبارت دیگر لهجه کرینگان و ارزین وجود دارد که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

1-Kringân,

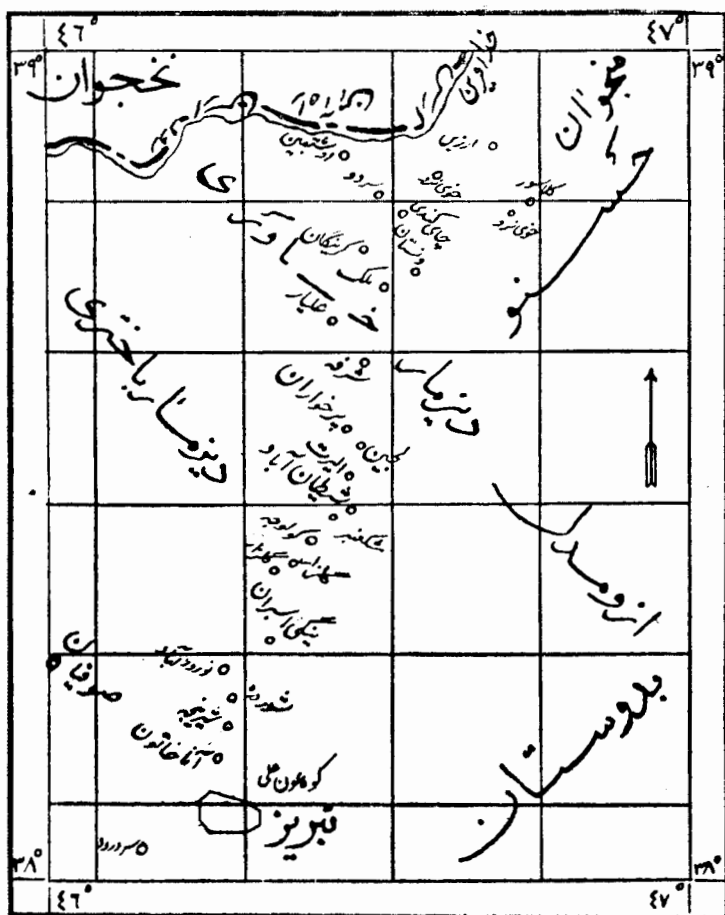
2-üştbin.

3-Alirt. 4-LeÇin.

5-Vanistân. 6-Arazin.

7-Xoyvaro. 8-Kalâsur.

9-Margar.



(نقشه تبریز و دیزمار و حسنو) - کپیۀ عبدالعلی کارنگ

۱

مقیاس

۲۵۳،۴۴۰ × ۴

بیرمرد شصت ساله ایکه من نخستین بار (۱) برای فرا گرفتن لهجه تاتی

- ۱- در کرد آوری و تدوین لغات و دستور تاتی و هرزنی اولاً پرسیدن از یک نفر اکتفا نشده بلکه سؤال از چند تن و در چند جا به عمل آمده است.
- ثانیاً- هنگام سؤال یک لغت یا یک اصطلاح و عبارت، سخن بزرگی گفته شده و معادل تاتی یا هرزنی آن خواسته شده است.

اجیرش کرده بودم میگفت من تا ایام کودکی را بخاطر میآورم بسیار تعجب میکنم، چه چهل و پنجاه سال پیش که اهالی این محال باشهرها چندان مراوده نداشتند بیشتر قراء نزدیک بکریشگان جز بتاتی صحبت نمیکردند، و چه بسا از اشخاص یافت میشدند که اصلاً زبان ترکی را بلد نبودند ولی در عرض این پنجاه سال وضع بسیار تغییر یافت و با سرعت هر چه بیشتر زبان ترکی جانشین تاتی شد و هم اکنون این عمل باندازه ای تند انجام میگردد که شاید پنجاه سال دیگر از ما و زبانمان چیزی جز فسانه باقی نماند. این مطلب را دیگران نیز اظهار میکردند، و قصیده اوشتبین سید ابوالقاسم نباتی شاعر زمان ناصرالدین شاه نیز این سخنان را تأیید میکند و میرساند که تقریباً هفتاد سال پیش اهالی قصبه اوشتبین نیز بتاتی صحبت میکردند.

از قصیده اوشتبین

صفحه عالمده بیر در نهاندر اوشتبین
 وزنه گلمز، چکمک اولماز چوخ گراندر اوشتبین
 باش چکوب عرش برینه دورت طرفدن داغلری
 فی الحقیقه لنگر کون و مکندر اوشتبین
 سد اسکندر کیمی هر برجی بیر حصن حصین
 دیده بد خواهه بیر تیر کماندر اوشتبین
 خوش سلیقه هریری خلقی سراسر مهربان
 دیلاری تاتی ولی شیرین زباندر اوشتبین
 الله آباد ایلسون آب و هواسی جانقزا
 قالب انسانه بیر روح رواندر اوشتبین

.....

بیر قوناق نسبت نباتی سنده بش گونا گلشوب
 حرمتین ساخلا که او بیرخان چو باندر اوشتبین (۱)

۱- قصیده اوشتبین ۱۶ سطر و در حاشیه ص ۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹- دیوان
 سید ابوالقاسم نباتی ملقب به جنون شاه و خان چوبان که بسال ۱۳۰۵ ق در تبریز
 چاپ شده، مندرج است.

تات

تا اندازه‌ای که نگارنده امکان مراجعه پیدا کرده فرهنگ نویسان زبان پارسی یاد کتاب خود بلغت تات عنایتی نکرده‌اند و یاد در صورت توجه معنی آن با کلمه «تات»ی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد مغایر و بیگانه می‌باشد، ولی تقریباً از ده قرن پیش باینطرف کلمه تات بارها در کتب نوشته‌های زبان ترکی و فارسی بکار رفته و درست همان معنی را می‌دهد که امروز از امثال سائره ترکی آذری مستفاد می‌شود، و اینک برای روشن شدن مطلب ذکر از چند تاتی آنها می‌رود:

۱- محمود بن الحسین بن محمد کاشغری در دیوان لغات الترك (۱) که تألیف آن در سال ۴۶۶ هجری پایان یافته در صفحه ۲۹۲ جلد اول در ضمن کتاب الاسماء - ابواب ثلاثی زیر عنوان برك (بضم اول و سکون ثانی و ثالث) می‌نویسد: « برك = القلنسوة، وفي المثل: تات سیز ترك بلماس؛ باش- سیز برك بلماس، معناه: لا يخلو الترك من الفارسی، كما لا يخلو القلنسوة من رأس. » یعنی ترك بدون ایرانی و کلاه بدون سر نمی‌شود.

و در (باب فعلل و فعلال و فعلل فی حرکاته) همین کتاب زیر عنوان: سملم ت (بضم سین و کسر لام و سکون هـ و دو میم - بفتح تاء اول و سکون تاء دوم) در صفحه ۴۰۳ جلد اول می‌نویسد: « سملم ت = الفارسی الذی لا يعرف لغة الترك البتة، و كذلك كل من لا يعرف التركية تسمى سملم » یعنی سملم ت آن ایرانی را گویند که اصلاً ترکی بلد نباشد، و همچنین کسی که ترکی را نداند سملم خوانده می‌شود. در این دو عبارت محمود کاشغری «تات و ت» را به معنی « ایرانی » ترجمه کرده است.

۲- در کتاب دده قورقود (۲) که بزبان غزی در حدود نه قرن پیش تألیف یافته، ضمن داستان بقاج خان پسر درسه خان (درسه خان اوغلی بقاج خان حکایه‌سی) مؤلف موقعی که می‌خواهد کیفیت طلوع فجر و بیدایش صبح صادق و وزش نسیم ملایم و بانگ نماز برداشتن يك ایرانی مسلمان را شرح دهد در

۱- چاپ استانبول ۱۳۳۳ ه.ق

۲- چاپ استانبول ۱۳۳۲ ه.ق

صلقوم صلقوم طان یلمری اسدکنده
صلقلو بوزاج تورغای سیرادقده
بدوی اتلراسین کوروب عقرادقده
صقالی اوزون تاتاری باکلدقده...»

یعنی «... زمانیکه مرد ایرانی ریش درازی مشغول اذان دادن بود...»
در اینجا تات بمعنی ایرانی مسلم استعمال شده است.

۳- مولانا جلال الدین رومی در ضمن بیتی از ملامعات خود:

«اگر تات ساک و گر روم ساک و گر تورک» زبان بی زبانی را بیاموز (۱)
یعنی: «گر ایرانیستی و رومی و ترک» زبان بی زبانی را بیاموز
لفظ تات را بمعنی ایرانی بکار برده است.

۴- مرحوم ملک الشعراء بهار در صفحه ۵۰ جلد سوم (۲) سبک شناسی
ضمن بحث از سبک و لغات طبقات ناصری راجع بکلمه تات که در آن کتاب
بسیار بکار رفته است می نویسد: «در این کتاب (طبقات ناصری) لغات مغولی
برای بار اول داخل زبان فارسی شده است و لفظ مغول نیز شنیده میشود و کلمه
تات بمعنی تازی و تاجیک بمعنی فارسی زبانان در این کتاب دیده میشود...»
و سپس در حاشیه همان صفحه مینویسد: «ایرانیان از قدیم ب مردم اجنبی تاجیک
یا تازی می گفته اند چنانکه یونانیان، بربر و اعراب اعجمی یا عجم گویند
این لفظ در زبان دری تازه (تازی) تلفظ شد و رفته رفته خاص اعراب
گردید، ولی در توران و ماوراءالنهر لهجه قدیم باقی و بجانب تاجیک می گفتند
و بعد از اختلاط ترکان آلتائی با فارسی زبانان آن سامان لفظ تاجیک بهمان
معنی داخل زبان ترکی شد و فارسی زبانان را تاجیک خواندند و این کلمه بر
فارسیان اطلاق گردید، و ترک و تاجیک گفته شد.» قسمت اول گفتار مرحوم بهار
میرساند که لفظ تات بمعنی ایرانی و فارسی زبان بکار رفته است و قسمت دوم آن
نیز منطقی و درست است و لفظ تازک (بکسرث) در دیوان لغات الترک بمعنی

ناگفته نماند: اختلاف ترك و تاجيك و يا ترك و تات آنروز که از مطالعۀ ديوان لغات الترك محمود کاشغری- داستانهای دده قورقود - نزهت القلوب حمدالله مستوفی وغيره مستفاد میشود، امروز نیز باوجود شیوع و رواج کامل زبان ترکی در اغلب نقاط آذربایجان، در میان روستائیان موجود است، و هر يك دیگری را با نسبت دادن بتات و يا بترك تغییر میکنند.

۵- شمس الدین سامی در ستون دوم صفحه ۳۷۰ قاموس ترکی (۲) زیر

عنوان تات مینویسد: «تات- اسکی ترکی کلمین کندی حکم لری آلتند ابولونان یرلرده اسکی ایرانی و کردلره و یردیکلری اسم اولوب مقام تحقیرده قولانیلیردی.» یعنی ترکان قدیم ایرانیان و اکرادى را که زیر فرمان خود داشتند تات مى-نامیدند و این کلمه در مقام تحقیر استعمال میشود.

۶- در ترانه معروفی بمطلع:

«اوشودوم ها، اوشودوم داغدان آلماداشیدیم»

که در میان کودکان خردسال آذربایجانی معمول است، تات به معنی مرد آبادی نشین و زراعت پیشه ای استعمال شده است:

«گوموشی ویردیم تاتا تات منه داری ویردی

دارینی سپدیم قوشا قوش منه قانات ویردی

قاناد لاندیم اوچما قا حق قاپوسین آچماقا

یعنی: پول (سیم) را بتات دادم و ارزن گرفتم، ارزن را بمرغ دادم، مرغ برای من بال و پرداد؛ بر پیرواز گشودم نادر حق را باز کنم.

۷- در مثل مشهور: «بوسوز هیچ تاتین کتا بندا یوخدر.» یعنی

این حرف در کتاب هیچ تات نیست؛ کلمه تات به معنی شخصی دانشمند و اهل کتاب بکار برده شده است.

۸- در مثل معروف، «تات دیزدن قیزار، ترك گوزدن.» تات به معنی

مرد آبادی نشینی که برای گرم کردن خود از کرسی استفاده میکند استعمال شده است، البته ترکان بیابانگرد از قدیم الایام برای گرم کردن خود در وسط چادرهای

۱- ترك = الفارسی. برای بین المخرجین ص ۳۲۴ ج ۱

۲- چاپ استانبول ۱۳۱۷ ه.ق

بزرگ‌نمندی که اوتاغ (۱) (مـجل روشن کردن آتش) نامیده میشد آتش روشن میکردند و موضوع تنورو کرسی در پیش آنها نبود.

۹- از هر فرد روستائی یا ایلات آذربایجان پرسیدتات یعنی چه؟
بیدرننگ جواب میدهد: «تات یعنی تخته‌قاپو و آبادی‌نشین» پس بطور کلی از مراتب مزبور باین نتیجه میرسیم که تات کلمه‌ای بوده بجای تاجیک که لااقل از ده قرن پیش از طرف ترکان (بیسواد و مالدار و بیابانگرد) بایرانیان (دانشمندی و کشاورز و شهر یگر) اطلاق میشده است و زبان تاتی بلهجه‌های مختلف زبان ایرانی میگفته‌اند.

۱- اوتاق و اوتاغ- ایچینده آتش یاندیفیچون «اوت» دن مشق اولسه گر کدر. ص ۱۸۵ قاموس ترکی شمس‌الدین سامی- استانبول ۱۳۱۷- این مطلب را مندرجات دده قورقود تأیید میکند، و اوتاغ بمعنی چادر نمادی بزرگ قشلاقی بکار رفته است. نا گفته نماند که بعضی از زبان‌شناسان «اوتاغ» را مخفف «اوتراق» یعنی نشستن گاه دانسته‌اند. این کلمه بعدها در زبان فارسی و عربی بصورت اطاق و وطاق (بضم) استعمال شده است.



هرزن

کهن هرزن یا هرزند عتیق یاداش هـ- رزن قریه ای است که بر کمره آفتابگیر کوهی در محال هرزندات بین علمدار و مرند واقع شده است و راهی صعب و کوهستانی دارد و مسافت بدان جز با اسب و الاغ و یا پای پیاده میسر نیست. این قریه رو بویرانی رفته و اکنون جز خانواری چند در آن باقی نمانده است. و غالب ساکنین آن بقراء مجاور مخصوصاً بقریه بالنسبه جدید البنائی بنام گلن- قیه (۱) مهاجرت نموده اند، اهالی قریه کهن هرزن و گلن- قیه بیشتر زراعت- پیشه اند، و بلهجه مخصوصی سخن میگویند که بقول خود آنان «**کوهورزانی لو**» و بنا بمعروف «زبان هرزندی» نامیده میشود، این لهجه با تاتی بسیار نزدیک است و فقط اختلاف مختصری میان آنها موجود میباشد.

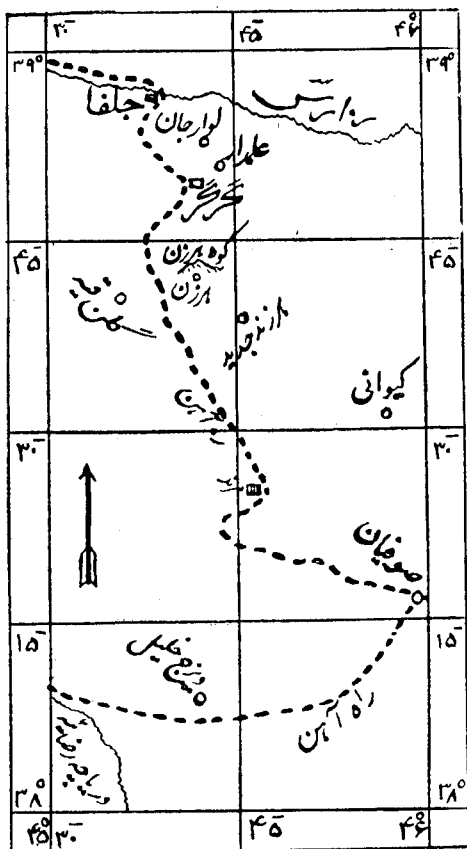
در باره لفظ هرزن سخنان زیادی گفته اند، پاره ای تصور نموده اند که صحیح آن هرزند و بمعنی سرزمین بر آب می باشد چه (هرز) بمعنی آب فراوانی است که بلا استفاده بماند، و (اند) یکی از ادوات مکان است همچنانکه در نامهای (نهند- اوند ... و نظائر آنها) دیده میشود. این نظر پذیرفتنی نیست چه در متن سند ترك دعوائی که میان فرزندان خواجه رشید الدین و کدخدایان هرزن قدیم در خصوص دودانگ ازاراضی و مزارع الاکی در سلخ ماه ربیع الثانی سال هفتصد و نودویک هجری (۷۹۱ هـ. ق) برشته تحریر در آمده نام هرزن عتیق بصورت (کهن هرزن) و (هرزن قدیم) ذکر شده است (۲)

جمعی گمان میکنند تلفظ محلی هرزن (بضم هـ) صحیح و بمعنی سرزمین آفتابگیر است چه در لهجه های آذری حرف (خ) غالباً ببدل به (هـ) می شود و (هر) بمعنی (خور) یعنی آفتاب می باشد در صورتیکه در لهجه هرزنی آفتاب را (روژ) میگویند نه (هر).

عده ای دیگر نیز معتقدند هرزن و ارزین هر دو یک کلمه و یک معنی و اسم منسوب (ارس) می باشد منتهی در نتیجه مرور زمان و کثرت تلفظ بهمین

۱- گلن قیه بمعنی تخته سنگ فرود آینده است

۲- این سند متعلق باقای حاج محسن گنجه ای و هم اکنون در موزه دانشگاه تبریز است و متن کامل آنرا آقای دکتر ماهیار نوابی استاذ زبان های باستان در دانشگاه تبریز در شماره دوم دوره پنجم نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر نموده اند.



(نقشه مرند و هرزندان و جلفا) - کپیة میداللی کار تک

مقیاس

۲۵۳۰۴۴ × ۴

صورت در آمده است . ولی این حدس و توجیه نیز درست بنظر نمیرسد چه در اکثر نقاط آذربایجان باقرائی بنامهای (هرزن - ارزنق - هرسین - حرسین - هرسی) برخورد میشود که نه در ارسباران واقع شده اند و نه بارود ارس ربطی میتوانند داشته باشند. بهر حال مقصود نگارنده بیان آراء بود ، نه اظهار عقیده در صحت و سقم آنها .



فصل دوم

لغات تاتی وهرزنی

الفبای لغات

چنانکه قبلا اشاره شد لهجه‌های محلی قدیم ایران نیز با نهائی بودند که الفبای مخصوصی نداشتند و در هر عصری با الفبای متداول آن عصر نوشته میشدند و چون الفباهای متداول ایران نیز چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام (بجز الفبای اوستائی) ناقص و فاقد پاره‌ای از حروف و حرکات بودند لذا نتوانسته‌اند حرکات و اصوات کلمات و عبارات باقی‌مانده را چنانکه باید و شاید ضبط نمایند، چنانچه امروز در فہلویات ہمام تبریزی و شیخ صفی و دیگران انسان می‌تواند حروف را تشخیص بدهد ولی آگاهی کاملی از حرکات و اصوات و بمبارت دیگر طرز تلفظ آنها نمیتواند داشته باشد اینک نگارنده برای رفع این نقیصہ الفبای لاتینی ذیل را اختیار و لغات تاتی وهرزنی را علاوه بر الفبای فارسی با آن نیز نوشت، تا هم حروف و هم طرز تلفظ آنها بالنسبہ حفظ گردد.

الفبای لاتینی

d = د	â = آ
z = ذ - ز - ض - ظ	b = ب
r = ر	p = پ
j = ژ	t = ت - ط
š = ش	s = ث - س - ص
q = غ	ç = چ
f = ف	c = ج
gh = ق	h = ح - ه
k = ک	x = خ

u = ن

v = و

y = ی

g = گ

l = ل

m = م

a = (فتحه) ز بر

e = (کسره) زیر

ö = (ضمه) پیش

o = (بفتح همزه) او

u = (بضم همزه) او

ü = (بصدای u فرانسه) او

i = (بکسر همزه) ای

î = (مجهول) ای

علامات

☆ - (ف) - (ت)

فا - هر - تا

۱ - هر يك از كلمات فارسی و یا ترکی که در لهجه‌های تاتی و هرزنی عیناً بکار رفته در واژه‌نامه بجای آن علامت (☆) و در جلو تلفظ فارسی آن در صورت یکی بودن تلفظش با فارسی (ف) و در صورت یکی بودن تلفظش با ترکی آذری (ت) گذاشته شده است.

۲ - در اول صفحات واژه‌نامه بجای کلمه فارسی (فا) و هرزنی (هر) و تاتی (تا) بکار برده شده است.



واژه نامه

تاتی و هرزنی

حرف (ا)

تا	هر	فا
Uveyna اوینه	Övöyna اوینه	آئینه
U او	Öv او	آب
Abud ابود	Öböd ابد	آباد
Lemb لمب	Vene övö ونه او	آب بینی
Ufta اوفته	Aftafa افتفه	آب تابه - آفتابه
Cümül- چومول مشت	Töta(töcca) تنه (تچه)	آب تاختن - شاش
mešt		
U-sarašt اوسرشت	Övamine اوهمینه	آب تنی
U-angalast اوون گلست	Gelesna گلسنه	آب جوش
Xnak-u خنک او	Sarin öva سرین او	آب خنک
Uvun اوون	Övön اون	آب دار
Geliz گلیز	Gavir övöy گویر او	آب دهن
âbri آبری	âbri آبری	آبرو
âbrin آبرین	âbrin آبرین	آبرومند
Dava ğuni دومه جونی	Baravör بره ور	آبستن
Uvâlâ اووالا	Cicak چیچک	آبله
Hovaz هووز	☆ آبی (ت)	آبی
Bistâ u بیست او	☆ بوز (ت)	آب بسته (یخ)
Utaj اوتز	otaš اوتش	آتش
پاتا کر پیچه	پوتانده کر بیش	آجر
Pâtâkarpiġe	Potândakerpiš	
Avrâ اورا	☆ کلید (ف)	آچار ، کلید

آ	هـ	فـ
Udemi	اودمی	Odami
Zamur	زمور	Zumâr
☆	یاواش (ت)	Hammör
Urdâ	اوردا	örda
ârzi	آرزی	ârzi
Buzâ	بوزا	☆
Usun	اوسون	Ösun
Ustunâ	اوستونا	Ösduna
Usdurâ	اوسدورا	Osdor
Alanghâ	النقا	âlingha
Xau	خمو	Ösmun
Asidâ	اسیدا	Asüda
ârâqâ	آراغا	Orâr
ârâqânci	آراغانچی	Orârçi
Hârdan	হারدن	Yenşire
Uşkar	اوشکر	☆
Alov	الوو	Alov
Ali	الی	Ali
☆	گیله نار	☆
Arax	ارخ	âlüca
Umiyan	اومیین	âmâre
âva	آوه	A
Eme	امه	En
Ava	اوه	âvoy
Aghu	اقو	ârtâ
Amali	املی	A-vaxt
Biyan	بیین	Ordan

آه	اه	هر	تا
آه	Ah		آخ
آهن	Ösen	اسن	☆ دمیر (ت)
آهو	Ov'Necir	اوو، نچیر	Ov اوو
اختر	☆	اولدوز (ت)	☆ Usdurâ اوسدورا
اران-قشلاق	Arön	ارن	Arun ارون
اردنگی	☆	تپیک (ت)	Laqâ لغا
ارزان	Urzun	اورزون	☆ اوجوز (ت)
ارزن	Orzon	اورزون	☆ داری (ت)
ازگیل	☆	ازگیل (ف)	Savur سوور
اژدها	Mor	مور	Ajdu اژدو
اسب	Os'b'Osp	اوسب، اوسپ	âsp آسپ
اسب سواری	Osbe-nešte	اوسبه نشته	âspi-pinešin آسپی بی نشین
استاد	Usde	اوسده	üstü اوستو
استخوان	Ostâ	اوستا	âsta آسته
اشک	Coši-övey	چوشی اوی	Câši -âsdar چاشی آسدر
اغنام واحشام	şörö- möl	جرمل	Curuy چوروی
افروختن	Süzne	سوزنه	Vuşejyan ووشرین
افکندن	Eîstande	فیسندنه	Fitastıyan فیتستی ین
اکنون	Oso	اوسو	Esâ اسا
الک-پرویزن	Poyran	بویرن	Pârjan پارژن
امروز	Emru	امرو	Emru امرو
امید	ümid	اومید	Umud اومود
انار	☆	نار (ت)	Anur انور
انبار	Önbör	انبر	ânbur آنبور
انبان	Unbunâ	اونبونا	Anbunâ انبونا
انتخاب	☆	سشمه (ت)	Vejan وژن
انداختن	Pörtö	پرت	Vujde ووژده

تا		هر		فا
Pârum	پاروم	Benin	بنین	اندرون
Kâmb	کامب	Kim	کیم	اندک
Gerdejyan	گردژین	Gerd-ka	گرد که	اندوختن
ângin	آنکین	☆	بال(ت)	انگبین
ângišt	آنگیشت	Ungüšt	اونگوشت	انگشت
ângištara	آنگیشترا	☆	اوزوک(ت)	انگشتر
Angher	انقر	Engir	انگیر	انگور
Anzal	انزل	☆	اول(ت)	اول
âxur	آخور	☆	آخیر(ت)	آخر
Eme	امه	Emoy	اموی	اینها
Ema	امه	Ene	انه	اینک
Ezen	اذن	Enšür	انجور	ایدون-چنین
Eqadere	اغدره	Enghader	انقدر	این قدر
Ayvun	ایوون	Ayvun	ایوون	ایوان
		حرف (ب)		
Bâj	باژ	âstâr	آستار	باج
Vu	وو	Vör	ور	باد
Bâdam	بادم	☆	بادام(ف)	بادام
Umusdan	اوموسدن	Vör-ka	ور که	باد کردن
Davâmin	دوامین	Davâminâ	دوامینا	بادوام
Bâbi	بابی	Hör	هر	بادیه-صحرا
Bor, Bur	بور	Bor, Bör	بور، بر	بار
Vurun	وورون	Vörün	ورون	باران
Borun	بورون	Böra	بره	باردار
Vurastan	وورستن	Vörösna	ورسنه	باریدن

ف	هر	تا
باريك	نوزيك	Nuzek نوزك
باز-گشاد	أ	Hâšdâ هاشدا
باز آمدن-برگشت اچرسته	Öcöröste	Ucir اوچير
بازداشتن	Numödöre	Noqujde نوغوژده
بازو	Alunga	âlangâ آلنگا
بازی	Hüya	Tâmâšu تاماشو
بازی گوش	Höyunbâz	Sammâ سما
باش-شو	Be به	Be به
باغ	Râz	Bâq باغ
باغبان	Râzbân	Bâqbân باغبان
بالک-ترس	Toros	Târas تارس
(ترسیدن)	Torosna	Târastan تارستن
بالا	Parbe	Parkâno پرکانو
بام	Bun	Bun بون
بامداد	Sabux	Sâbâsari سا باسری
بچه	Höltöl	Herdan هردن
بچه خر	Sipa	Supâ سوپا
بد	Püc	qayrax غیرخ
بدن	Tan	Tan تن
برادر	Börör	Bero برو
برآمدگی	Bölö	Endik اندیک
برپا	Beâpö	Vendârdâ ونداردا
ایستادن-برپا بودن	Beišta	Bay-vende بی ونده
برتاب (پرتاب)	Pörtö	Biščuran بیش چورن
برخیزانیدن	Pöda	Havujde هووژده

Getiyan	گتی یَن	Pooŋŋa	پوئوچه	برداشتن
Bârdan	باردن	Borŋa	بورچه	بردن
Var	ور	Vohor	ووهور	برف
Livâ	لیوا	☆	یرباق(ت)	برگ
Uŋcuran	اوشچورن	Öŋönesŋa	اچ نسجه	برگردانیدن
ŋuvân	جووان	☆	جوان(ف)	یرنا-جوان
Bez	بز	Bîrinŋ	بیرینج	برنج
Varâ	ورا	Vara	وره	یره
Pure	پوره	Pörö	پر	برهنه
Kaboŋ	کبوغ	Paista	پئیسته	بریان
Beriyân	بری یَن	Branda	برنده	بریدن
Bez	بز	Bez	بز	بز(بضم)
Ketma	کئمه	Kala'Kâlâ	کله، کالا	بزرگ
Gano	گنو	Gönöh	گنه	بزه-گناه
Qay	غی	Xîli	خیلی	بس-بسیار
Bisdon	بیسدون	Pohriz	پوهریز	بستان
Lifcimâx	لیف چیماخ	Ölat	الت	بستر
Bâsten	باستن	Bista	بیسته	بستن
Arijbâ	اریژ با	Hormâ	هورما	بلع کردن
Ingha	اینقه	☆	بلکه(ف)	بلکه
Belant	بلنت	Beland	بلند	بلند
Balil	بلیل	☆	بلوط(ف)	بلوط
He	هه	Ha	هه	بای
Bând	باند	Bunb	بوند	بند
Bânda	بانده	☆	بنده(ت)	بنده
Banavŋa	بنوشه	☆	بنوشه(ت)	بنفشه
Bü	بو	Gind	گیند	بو

فا	هر	تا
بوته	الونكه	Alunga
بودار	گیندنه	Gindena
بودن	هستن	Hesten
بوران	بوران(ت)	☆
بوریا	حصیر(ت)	☆
بوزینه	میمون(ت)	☆
بوسه-ماچ	موچ	Moc
بوق	بورقی(ت)	☆
بول	تنه	Töta
بولاغ-چشمه	کهریز(ت)	☆
بوم-جغد	بیقوش(ت)	☆
به (میوه)	هیوا(ت)	☆
بهار	آواسور	âvâsor
به (نیک)	چک(چوک)	Cök, Cok
بهره	بهره(ت)	☆
بهم-درهم	ایودین	Ivadin
بی-بدون	به(ت) بی(ف)	☆ ☆
بی بی-عمه	ماما	Mâmâ
بیرون	محلہ	Mahla
بیرون رفتن	شره محلہ	šere-mahla
بیزار	بزار(ت)	☆
بیست	ویست	Vist
بیشه- جنگل	مشه-جنگل(ت)	☆ ☆
کار	کور	Kor
بیگانه	جرتن	şörö-tan
بیل	بور	Bor
بینی	ونه	Vene
		☆ ☆
		Büday
		Histen
		Köliš
		Maymu
		Lüla
		Cümül
		Câşmâ
		Quş
		Büv
		Cuka
		Bahri
		Ivedun
		Be, Vî
		Babi
		šebabi
		Vist
		Nesu
		Kor
		şere-tan
		Bil
		Venâ

Vü va	وووه	Veva	ووه	یووه
« Yan	« ین	« Yan	« ین	بیووه زن
« Mert	« مرت	» Merd	« مرد	بیووه مرد
حرف فا (پ)				
Leng	لنگ	Pöca 'Yeng	پچه - بنگ	پا
Purazi	پورزی	Pröz	پرز	پائیز
Yarkâno	یرکانو	Parari	پرری	پائین
✱	پاییش (ت)	Cîst	چیست	پاپوش - کفش
Pucâ	پوچا	Pöca	پچه	پاچه
Viyerdasor	ویرده سور	šerâ-sor	شراسور	پار سال
Pur-sângh	پورسانق	Pör-süng	پرسونگ	پارسنگ
Hiyâ	هییا	Hiya	هییه	پاروب
Deristâ-tikâ	دریستا، تیکا	✱	تیکه (ت)	پاره
Deristen	دریستن	« Bere	« بره	پاره شدن
Pâs	پاس	Koš	کوش	پاس
Pâsevon	پاسوون	« Doranda	« دورنده	پاسبان
Pušnâ	پوشنا	✱	دابان (ت)	پاشنه
Davâ-pinç	دوایینج	Doho-pinç	دوهو پینج	پانزده
pin-sâ	پین سا	Pinç-so	پینج سو	پانصد
Sândulâ	ساندولا	Cîst	چیست	پای افزار - کفش
Pure-pu	پوره بو	Pörö-pö	پرپ	پای برهنه
Pâj'Bü	پاژ، بو	potândâ	پوتاندا	پختن (پخت - پز)
Pâta	پاته	paista	پیسته	پخته
Dadâ	ددا	✱ ✱	دده - آتا (ت)	پدر
pur	پور	pîr	پیر	پُر (بضم)
Vujde	ووژده	pörtö	پرت	پرتاب

Rekej	رکز	Hungiri	هونگیری	پر خاش
pârdâ	پاردا	☆	برده (ف)	برده
Dimin	دیمین	Dimen	دیمین	پررو
pârâsteš	پاراستش	Pors	پورس	پرسیدن-پرسش
pârâsten	پاراستن	«	«	«
perastan	پرستن	vâšne	پرواز-واشنه	پرش-پریدن-پرواز
pâris	پاریس	☆	پهریز (ت)	پرهیز
pari	پری	pari	پری	پریروز
par-šav	پرشو	pari-šav	پریشو	پریشب
par-Vari	پروری	paši-pari	پشی پری	پس پریروز
« šav «	« شو	« « šav	« شو	پس پریشب
pišd	پیشد	paš	پش	پس-عقب
pešdun	پشدون	☆	امجک (ت)	پستان
Zuvâ	زوا	Zöra	زره	پسر
pišd	پیشد	Paš	پش	پشت
pâšmâ	پاشما	pošmâ	پوشما	پشم
püv	پوو	☆	پوف (ت)	پف
ŋel	جل	palöz	پلز	پلاس
pânbâ	پانبا	punbâ	پونبا	پنبه
pinŋ	پینج	pinŋ	پینج	پنج
pinŋo	پینجو	pinŋev	پینجو	پنجاه
Cânghâ	چانقا	panŋa	پنجه	پنجه
Nini	نی نی	pâyno	پاینو	پنهان
püst	پوست	püst	پوست	پوست
pücâ	پوچا	pöka	پکه	پوسیده
pükâ	پوکا	püc	پوچ	پوک-پوچ
pül,pîl	پول-پیل	pül	پول	پول

تا	هر	فا
Pülül	بولول	پولاد (ت)
Si-pîl	سی پیل	سوی بول
Kam	کم	کم، کشت
Palvân	پلوان	پلوان
Hero	هرو	کلاوا
Piyuz	پی یوز	پی یز
Pilâ	پیلا	پیلا (ت)
Paydu	پیدو	پیدا (ف)
✽	پیر (ف)	پره
Varan-sor	ورن سور	پیر ار سال
šay	شی	اپورون سور
Pir-biyâ	پیر بیا	šeyi شبی
Pir-mert	پیره مرت	Para-bera پره بره
« yan	« بن	Para-merd پره مرد
Var	ور	« yan « بن
Tâylâ	تایلا	پیش
âspitâylâ	آسپی تایلا	قبا (ت)
Hari «	« هری	Cöhör چهر
Davi	دوی	Osbe-cöhör اوسبه چهر
Getiyan	گتی بن	Hare « هره
Pi	پی	Hungiri هون گیری
		Gote گوته
		پی (ت)
		پیه
		حرف (ت)
Tob	توب	Tâv تاو
Tusdun	توسدون	تاب
Tuvâ	تووا	یای (ت)
Veîritiyan	وئیریتی بن	تاوا (ت)
Tur	تور	آماره اری
		تار (ف)
		تار

تا	هر	فا
Turik	Törük	تاریک
Noq, Nuq	Töya	تازه
Pâ	Esbâ	تازی-سگ
Tu	Tâ	تای-تا
Tavâr	Yaranda	تبر
Par-kâ	Tîp- tîp	تپش
Tum	Tum	تخم
üvâ	Öva	تخم مرغ
Târan	Tor	تر (بفتح)
Tarzâ	Tarözö	ترازو
Toš, Tošdiyan	Töšde	تراشیدن
توش، توشدیین		
☆ تلخون (ت)	☆ تلخون (ت)	تر خون
Terš	Terš	ترش
Teršbiyâ	Teršista	ترشیدن
Terki	☆ تورک (ت)	ترک (بضم)
Terekestâ	Şörö	ترک (بفتحین)
Terekesten	Şöröbere	ترکیدن
Tu	Tu	تف (بضم)
Pal-yân	Tekonda	تکان زدن
☆ دولو (ت)	Vâtârk	تگرگ
Til	Tel	تلخ
Talâ	Gotândâ	تله
Diyân	☆ تاماشا (ت)	تماشا
Tent	Tend	تند
Tânk	☆ دار (ت)	تنگ
Tanü	Tanür	تنور

تا	هر	فا
☆ چاغ (ت)	☆ كك (ت)	تنومند
☆ تك (ت)	☆ تك (ت)	تنها
Rešten رشتن	ömöşde امشده	تنیدن
Te ته	Te ته	تو
Te-ru تهرو	Te-re تهره	ترا
Turbâ توربا	Tumârâ تومارا	توبره
Tü تو	☆ توت (ف)	توت
☆ تورب (ف)	☆ تورپ (ت)	تورب
Metil متیل	Duşak دوشك	توشك
☆ تك (ت)	☆ تك (ت)	ته
Turs-ej-de تورسژده	Toros-de توروسده	تهديد
Tayi تیی	Sesd سسد	تهی
☆ تیان (ت)	☆ تیان (ت)	تیان
☆ تیر (ف)	Cüv چوو	تیر
Vaqal وغل	« »	تیرك
Siyo سی یو	Süyö سوی	تیره
Tij تیژ	☆ ایتی (ت)	تیز
Teši تشی	☆ کرکی (ت)	تیشه
Sârtuš سارتوش	Saritöş سری تش	تیغ
حرف (ج)		
şuq جوغ	Zami زمی	جا
Gizâ گیزا	Geze گزه	جاروب
ürüş-kâ اوروش کا	ka-geze که گزه	« کردن
Tus توس	şum جوم	جام
Ulat اولت	ölat الت	جامه
şun جون	Gun گون	جان
Aleydâ الیدا	şörö جر	جدا

Navastiyan	نوستی بن	Vinom	وینم	جستجو
Mafara	مفره	☆	جعبه (ت)	جعبه
Git	گیت	Yet	یت	جفت
Ğigar	جیگر	Ğigar	جیگر	جگر
☆	گرد (ف)	☆	گرد (ف)	جمع
Aynâ	اینا	Ğüma	جومه	جمعه
Ğav	جو	Yav	یو	جو (بفتح)
KenĞâ	کنجا	Xaraki	خر کی	جوال
Göndiř	گندیش	☆	جوالدوز (ف)	جوالدوز
☆	چیوزه (ت)	☆	چیوزه (ت)	جوش دست
Galastiyan	گلستی بن	Gelesta	گلسته	جوشیدن
Ğü	جو	Ğüy	جوی	جوی
Deni	دنی	Denyö	دنی	جهان
حرف (چ)				
řem	شم	řem	شم	چاروق
Cârâ	چارا	☆	چاره (ف)	چاره
Culâ	چولا	☆	چولا (ت)	چاله
Cunâ	چونا	Cöna	چنه	چانه
Cul	چول	Cöl	چل	چاه
☆	چپ (ف)	☆	چپ (ف)	چپ
Caro	چرو	Cörö	چر	چراغ
Car	چر	Cara	چره	چرا (چریدن)
Rüveni	روونی	Ruqanin	روغین	چربی
Kârsan	کارسن	Cerk	چرك	چرك
Câram	چارم	Püst	پوست	چرم
QîrĞi	غیرجی	Qriř	غریش	چروك
Câř	چاش	Koř•Coř	کوش، چوش	چشم

Câșmâ	چاشما	Coșma	چوشمه	چشمه
Cuqundur	چو غوندور	Lablabi	لبلبی	چغندر
Celân	چلان	Cișur	چی جور	چگوانه
șel	شل	☆	چلاق (ف)	چلاق-لنگ
Camcâ	چه چا	☆	چه چه (ت)	چه چه
☆	چینار (ت)	☆	چینار (ت)	چینار
Când	چاند	Ceghadir	چه قدیر	چند
Cânqol	چانقول	Cangal	چنگل	چنگال
Cüv	چوو	Cüv	چوو	چوب
Dâsdi-cüv	داسدی چوو	Dosdö-Cüv	دوسدچوو	چو بدست
șunâ	شونا	Qala-dâr	غله دار	چوپان
Ce	چه ؟	Ce	چه ؟	چه ؟
Cu	چو	Cö	چ	چهار
Culenga	چولنگه	Cöpö	چپ	چهار پا
Davâcu	دواچو	Cörda	چرده	چهارده
Dim	دیم	Dim	دیم	چهره-روی
Cel	چل	Cel	چل	چهل
Ce-mali	چه ملی	Ci-vaxt	چی وخت	چوقت-کی
		(حرف ح)		
Hâla	حاله	☆	حال (ف)	حال
Esâ	اسا	Oso	اوسو	حالا
☆	باد کش (ف)	☆	باد کش (ف)	حجامت
Tât	تات	Gorma	گورمه	حرارت، گرما
Qisâ	غیسا	Qisâ	غیسا	حرف-سخن
Hesib	حسب	Heseb	حسب	حساب
Halvu	حلوو	Halvö	حلو	حلوا
Hamum	حموم	Hamum	حموم	حمام

تا	هـ	فا
Hayu حیو	Hayu حیو	حیا
Hayut حیوط	Mahla محله	حیاط
Hayvun حیوون	Hayvun حیوون	حیوان
	حرف (خ)	
Nukar نوکر	☆ نکر (ت)	خادم
Tiq تیغ	Titi تیتى	خار
Viriyân ویری بن	Torkorde تور کورده	خاریدن
Xogh خوق	Xok خوک	خاک
Ulinǵ اولینچ	Olünǵ اولونچ	خاکستر
Tuvâlâvus تووالاوس	☆ قیقناق (ت)	خاکینه
☆ دایی (ت)	☆ دایی (ت)	خالو
☆ خالا (ت)	☆ خالا (ت)	خاله
☆ خام (ف)	Xum خوم	خام
☆ ساکیت (ت)	Vorovni ووروونی	خاموش - ساکت
Murdariyan موردیری بن	Voronösta وورونسته	خاموش کردن
		(آتش)
Ariš - keš اریش کش	Râhât-ka راحت که	خاموش کن
Kâ کا	Kar کر	خانه
Gend گند	☆ خایه (ف)	خایه (بیضه)
Nuna-paj نونه پز	Nun-potanda	خباز (نانوا)
	نون پوتنده	
Xavoy خوی	Xuyö خوی	خدا
Har هر	Har هر	خر
Qudugh غودوق	Hari-bâlây هری بالای	خړك
Qârpuz غارپوز	Ghâvun قاوون	خربوزه
Aš اش	☆ آیی (ت)	خرس
Piya-aš پیه اش	Esbi-âyi اسبی آیی	خرس سفید

تا	هر	فا
Siva-aš	سویه اش	Süvöy ☆ سووی آبی
☆	دووشان (ت)	Haröuš هرئوش
Xermu	خرمو	☆ خورما (ت)
Gin	گین	Xerman خرمن
Herur	هرور	☆ خروار (ف)
Kalây	کلای	Xöruz خروز
Tiyan	تیین	Astare استره
☆	چرچپ (ت)	Ala-vala الهوله
Heš	هش	Hešt هشت
Hešg	هشگ	Hešg هشگ
Dešman	دشمن	☆ دشمن (ت)
Seresten	سرستن	Siriste سیرسته
Hun	هون	Hun هون
Fesiyan	فسیین	Hesome'Hete هسومه، هته
Xop	خوپ	Xemp خمپ
širt	شیرت	šöt شت
☆	خوار (ف)	☆ خوار (ت)
Navastan	نوستن	Höšne هشنه
Gelmâ	گلما	Xun خون
Huniyan	هونیین	Hunde هونده
✽	باجی (ت)	Höv هو
Xos'Cuka	خوس، چوکه	Cök چک
Hištan	هیشتن	Hištan هیشتن
«	هیشتن بسر besar	Hištan-sar هیشتن سر
Hagbâ'Xeršîn	هگبا، خرچین	Xiršîn خیرجین

تا		هر		فا
Hârdan	هاردن	Horde	هورده	خوردن
Haraši	هرشی	Ruj	روژ	خورشید
Xaš	خش	Cök	چک	خوش
üšâ	اوشا	Senbel	سنبل	خوشه- سنبل
Xug	خوگ-خوق	Donuz	دونوز	خوگ
Maka-cine	مکه چینہ	Donuzi-bâlây		خوگ بچہ
		دونوزی بالائی		
Vun	وون	Vun	وون	خون
Sârdâ - Vun	سارداوون	Vun-sord	وون سورد	خونسرد
Vuni	وونی	Vuni	وونی	خونی
Vunin	وونین	Vunin	وونین	خونین
Vulâ	وولا	✽	سوتول (ت)	خوید
✽	خیار (ف)	✽	گول بسر (ت)	خیار (میوه)
Hiš	هیش	Heš	هش	خیش
✽	خیگ (ف)	✽	خیگ (ف)	خیگ
		حرف (د)		
Pârum	پاروم	Min	مین	داخل
Duiyan	دوئی یں	Döre	درہ	دادن
Deru	درو	Mönqölâ	منغلا	داس
Duq	دوغ	Doq	دوغ	داغ (حیوانات)
Tala	تلہ	Gotândâ	گوتا ندا	دام
Zumu	زومو	✽	کورہ کن (ت)	داماد
Kašâ	کشا	✽	اتک (ت)	دامن
Qay-zunest	غی زونست	Zunustanda	زونوستندہ	دانا
Zunesten	زونستن	Zunuste	زونوستہ	دانستن
Dov	دوو	Tav	تو	داو
Kinâ	کینا	Kina	کینہ	دختر

تا	هر	فا
❖ دخمه (ف)	❖ دخمه (ف)	دخمه
Bar بر	Bar بر	در
Deruz دروز	Dörözd درزد	دراز
« Be به	« bere بره	دراز شدن
« kâ کا	« ka که	دراز کردن
Agu, Aghu اگو، اغو	ârtândâ آرتاندا	در آنجا
Dur دور	Cüv چوو	درخت
Laxta لخته	Kâlâ-cüv کالاچوو	درخت بزرگ
Verisnâriyan وریسناریین	❖ پاریلداما-ق (ف)	درخشیدن
Dârt دارت	Daya دیه	درد
Dašte-(n) دشته-ن	Dašna دشنه	درد کردن
Dardin دردین	Dardin دردین	دردمند
❖ درزی (ت)	Dutanda دوتنده	درزی
Rust روست	Röst رست	درست-راست
Dörü درو	Derü درو	دروغ
Derniš درنیش	Dirinda دیربنده	درنده
Derevanci درونچی	Korgar کورگر	دروکار
Döristiyan درستیین	Röhnin' ❖ رهنین، بیچین (ت)	درو کردن
Darâ درا	❖ دره (ف)	دره
Daryu دریو	Daryu دریو	دریا
Veloïyan ولوئیین	Şir-Korde جیر کورده	دریدن
Dezd دزد	Dezd دزد	دزد
Dâst داست	Dost دوست	دست
❖ ررزه (ت)	❖ رزه (ت)	دستگیره در
Dosmul دوسمول	Dosmul دوسمول	دستمال

Dâstimüzd	داستی موزد	Dost-muzd	دوست موزد	دستمزد
Dâstinamuzj	داستی نوژن	Dostamuz	دوسته موز	دست نماز- وضو
Babi	ببی	Hör	هر	دشت- صحرا
Dejmun	دژمون	Dejnöm	دژنم	دشنام
☆	د(ف)	☆	قاوال(ت)	د(ف)
Kat	کت	Dahva	دهوه	دفعه
Kun	کون	Pâynu	پاینو	دفن
« eš-kâ	کونش کا	« -ka	که	دفن کردن
Dekon	دکون	Tekun	تکون	دکان
☆	دل(ف)	☆	دل(ف)	دل
Dallux	دللوخ	Östu	أستو	دلاک
Dul	دول	Dol	دول	دلو
Dulcâ	دولچا	Dolca	دولچه	دلوچه
Düm	دوم	Düm	دوم	دم(بضم)
Düma	دومه	Düma	دومه	دمبه
Dambül	دمبول	☆	دهنبد حیوانات دمبول(ف)	دمبول
Düman	دومن	Dümal	دومل	دمدار
Dem	دم	Dem	دم	دمی (زراعت)
Dandun	دندون	Dundon	دوندون	دندان
De	ده	De	ده	دو(۴)
Darmun	درمون	Dörmun	درمون	دوا، درمان
Davâ-de	دواده	Doho-de	دوهوده	دوازده
Düjiyan	دوژیین	☆	تیکیش(ت)	دوختن
Düj	دوژ	☆	« «	دوخت و دوز
Dü	دو	☆	دود(ف)	دود
☆	دور(ف)	☆	دور(ف)	دور(بفتح)
Dür	دور	Dür	دور	دور(بضم)- بعید

Düst	دوست	☆	دوست (ت)	دوست
Düşıyan	دوشی ین	Dütda	دو تده	دوشیدن
Düş	دوش	«	«	دوشش
Dü	دو	Nuneci	نونه چی	دوغ
Dük	دوک	☆	میل (ت)	دوئ (میله)
Cârâ	چارا	Şöhrâ	چهر ا	دوئ (چرخه)
Davlat	دولت	☆	دولت (ت)	دولت
Veirtıyan	وئیرتی ین	Vereta	ورته	دویدن
De-sâ	ده سا	De-so	ده سو	دویست
Dâ	دا	Do	دو	ده (بفتح) ۱۰
Di	دی	Di	دی	ده (بکسر)، قریه
Dıyüş	دی یوش	Diyej	دی یژ	دها تی
Gav	گو	Gav	گو	دهان
şita	شیته	Yaranda	یرنده	دهره
Dhöl	دهل	Dogul	دو گول	دهل
Gagiz	گگیز	Gagiz	گگیز	دهن دره
Daonda-i	دئونده ئی	Doiri-i	دوئیری ئی	ده یک (عشر)
Deonda-i	دئونده ئی	Deiri-i	دئیری ئی	دو یک (یک دوم)
Vındıyan	ویندی ین	Vinde	وینده	دیدن
Câşej-de	چاشژده	Coş-döranda	چوش درنده	دیده بان
Câşıye-vine	چاشیه وینه	Coşı-biste	چوشی بیسته	دیده بستن
☆	دیر (ت)	Der	در	دیر (بکسر)
Zir	زیر	Zir	زیر	دیزوز
Piti	پی تی	Piti	پی تی	دیزی
Zir -şâ	زیر شا	şera-şav	شیره شو	دیشب
Şer	جر	Şörö	جر	دیگر

تا	هر	فا
Qart	Ghart	دین-قرض
✱	✱	دین-مذهب
✱	✱	دیو
Pü	Zöhör	دیوار
Pü-j-ne	< na	دیوار کشیدن
Divun	Divun	دیوان
Dalu	šit	دیوانه
حرف (ر)		
Rust	✱	راست
✱	✱	رام
✱	✱	ران (پا)
Hayiš-kâ	Ha-korde	رانند
Ru	rö	راه
Ruy-ber	Dezd	راهزن
Gim-ru	Yen-rö	راه گم کرده (همراه) ین ر
Anderaj-vâz	Yare	ر بودن
Ulâti-šüy	Ölat-šür	رخت شوی
Kây-biyâ	Göy-bere	رستن (بضم) گئی بره
Rešten	Riste	رشتن-ریسیدن ریسته
šiyiyan	šere	رفتن شره
Sammâ	Hüya	رقص هویه
< kâ	< korde	رقصیدن « کورده
✱	✱	رم (بفتح) رم (ف)
Ramesten	< korde	رمیدن « کورده
✱	✱	رنج آزار (ت)
Rânk	Rung	رنگ رونگ
< be-rânk	< ba-rung	رنگ برنگ « برانگ « برونگ

تا	هر	فا
Rânkâj-vertâ	Rungey-vereta	رنگ پریده
رانکاژورتا	رونگی ورته	
Bij-râj	Rung-Yare	رنگ کردن
بیژ راژ	رونک یاره	
Râncan	Rungin	رنگین
رانکن	رونگین	
* تولکی (ت)	Rüvarö	رو باه
اوروش کا	رو ور	
ürüş-kâ	üre	رو بیدن-رفتن (بضم) اوره
روف	* روح (ف)	روح
Ruf	Vošd	رود-نهر
Darâ	ووشد	
Rüra	Rüra	روده
روره	روره	
Rüj	Ru	روز
روژ	رو	
« be-rüj بروژ »	« ba-ru به رو »	روز بروز
Rüjan	Darša	روزن-درز
روژن	درجه	
Rüjâ	Rujâ	روزه
روژا	روژا	
* روزی (ف)	* روزی (ف)	روزی
Rüşen	Ruj	روشن
روشن	روژ	
Vušajyan	« korde کورده »	روشن کردن
ووشترین	« korde کورده »	
Rüven	Rughan	روغن
روون	روقن	
« duq دوغ »	« doq دوغ »	روغن داغ
شی به	« doq دوغ »	
šīye	šeranda	رونده
دیمی به چوره	شرنده	
Dimiye-cura	Dimi-cörö	روی گردان
دیمی به چوره	دیمی چر	
Rastiyan	Rahesta	رها شدن
رستی ین	رهسته	
Varaj-de	Röhnesta	رها کردن
ورژده	رهنسته	
Ariš-kâ	Rete	ریختن
اریش کا	رته	
Rešta	Til, * سیجیم (ت)	ریمان
رشته	تیل، سیجیم (ت)	
* ریش (ف)	* ریش (ف)	ریش
* ریشقند (ت)	* ریشقند (ت)	ریشخند

فا	هر	تا
ریشه-بیخ	(ریشه ف)	☆ ویغ
ریک-شن	قوم (ت)	☆ ریغ
حرف (ز)		
زائو	زائی	Zâi زائی
زائید	زونده	Zunda زونده
زائیدن	زونده	Zunde زونده
زاج	زگ	Zag زگ
زاد بوم	بوم	Büm بوم
زاری	نالاه (ف)	☆ Heynâ هینا
زاغ-کلاغ	کل	Kalö کل
زالو	زالو	Zalu زالو
زانو	زوهنا	Zuhnâ زوهنا
زبان	لو، زوهون	Lev'Zuhun لو، زوهون
زخم	یارا (ت)	☆ Yarâ یرا
زدن	نره	Yare نره
زراعت	اکین (ت)	☆ Bij-kâš بیش کاش
زرت (ذرت)	مکه (ت)	☆ Makâ مکا
زرد	زورد	Zord زورد
زرداب	زوردو	Zordo زوردو
زردالو	قیسی	Ghisi قیسی
زردچوبه	زورده چوو	Zordacüva زورده چوو
زردک	بیینه	Biyana بیینه
زرسنگ	زدرشگ (ت)	☆ Zarask زرسک
زرائنگ	زیرینگ (ت)	☆ Zirek زیرک
زغال	کمور (ت)	☆ Zul زول
زلف	بیرچک (ت)	☆ Gisâ گیسا
زلزله	زلزله (ف)	☆ Zalzalâ زلزلا

تا	هر	فا
Zamâston زماستون	Zimistun زيميستون	زمستان
Zami'Bemi زمي، بمي	Zami زمي	زمين
Yan ين	Yan ين	زن
Müz موز	Müz موز	زنبور
Daranâ درنا	☆	زنبيل
Zinşir زينجير	Zinşir زينجير	زينجير
Zâng زانگ	Zangh زنق	زانگ
Yanfuz ين فوز	Yan âstare ين آستره	زينگرفتني
Zor,Rav زور، رو	Rav رو	زود
Zür زور	☆	زور
Züren زورن	Zorin زورين	زورمند
☆	☆	زهر
Ziyyun زي يون	Ziyyun زي يون	زيان
širetin شيرتين	Cök چک	زيبا
☆	☆	زيتون
Ay-var اي ور	Avi-var اوي ور	زيرا
Kaşelen کشه لن	Gholtughe-bene قولتوقه بنه	زير بغل
šay شي	šeyi شين	زير پيراهن
Pammun-šâlo بمون شالو	☆	زير شلوار
☆	☆	زيشت
	حرف (ژ)	
Masdaqin مسداقين	Misdaqin ميسداقين	ژاژ
Darü درو	☆	ژرف
Şende جنده	Völö ول	ژنده

حرف (س)

Anderessu	اندرس سو	✽	سورت (ت)	ساب (بسای)
Qamartıyan	غمرتی ین	Dürüs-ka	دوروس که	ساختن
Sâdâ	سادا	Sâda	ساده	ساده
Suz	سوز	✽	ساز (ف)	ساز
Suzci	سوزچی	✽	سازچی (ت)	سازچی
Rustar-be	روستر به	Rös-be	رس به	سازش
Singir	سینگیر	Pöca	پچه	ساق پا
Cüv	چوو	šiv	شیو	ساق درخت
Sor	سور	Sor	سور	سال
Suvâlin	سووالین	Sev	سو	سایه
Savarâ	سورا	Savara	سوره	سید
Koy	کوی	Kevi	کوی	سبز
Savza	سوزه	✽	کشمش (ف)	سبزه
Savek	سوک	Sevek	سوک	سبک
Paš	پش	Rizari	ریزری	سپس
Sevâ	سوا	Kapak	کپک	سپوس
Terâf	تراف	✽	قالین (ت)	ستبر - کافت
✽	سخت (ف)	Sâxt	ساخت	سخت
Sidir	سیدیر	✽	سیدر (ت)	سدر (بکسر)
✽	سر (ف)	✽	سر (ف)	سر (بفتخ)
Sari-parifiš	سری پری فیش	Sari-parari	سری پری	سرا زیر
Göllâ	گلا	✽	قورشون (ت)	سرب
Sari-park âno	سری پرکانو	Sari-parbe	سری پر به	سربالا
Sârt	سارت	Sord	سورد	سرد

Sapij	سمیش	سرپوش (ف)	سرپوش
âl	آل	قرمز (ف)	سرخ - قرمز
Sarej-duvâ	سرژدووا	Sar-döre	سردرد
Saran-qisâ	سرن غیسا	سرسم (ت)	سردادن
Tuq	توغ	šete-dimi	سرسم
Kekivest	ککی وست	Usâ, Selfes	سرشیر
Kekivesten		Selfeste	سرفه
	ککی وستن		سرفه کردن
*	سرکش (ف)	سرکش (ت)	سرکش
Dereškâ	درشکا	سطیل (ت)	سطل
Gelmâ	گلما	Xun	سفره
Pi	پی	Espi	سفید
Pâ	پا	Ishâ	سنگ
*	سوماخ (ت)	Sumâgh	سماق
*	سمنی (ف)	*	سمنی (بفتح) خوراک سمی (ف)
üşâ	اوشا	Senbel	سنبل
Sen'ed	سنجد	*	سنبل
Pâmuy	پاموی	Kire	سنجد
Pâmuiyan	پاموئی یں	«	سنجدش
Sax'Seq	سخ، سغ	Seq	سنگ
Pij-neši	پیژ نشی	Nešte-pe	سوار شدن
Fijnâ	فیژ نا	*	سوت
Fijnâiyan	فیژ نائی یں	« Yare	سوت زدن
Tütak	توتک	*	سوتک
Vašdiyan	وشتی یں	Vašda	سوختن
Rûjan	روژن	Hena	سوراخ
Lulâ	لولا	Zîrnâ	سورنا

Dârzen	دارزن	Dürzân	دورزان	سوزن
Kartan-kallâ	کرتن کللا	☆	کرتن کله (ت)	سوسمار
Heri	هری	Here	هره	سه (۳)
☆	سی (ف)	☆	سی (ف)	سی (۳۰)
Siyu	سی یو	Süyö	سوی	سیاه
Siv	سیو	Sev	سو	سیب
☆	شیش (ت)	☆	شیش (ت)	سیخ
Sir	سیر	Sir	سیر	سیر
« biyâ	بیا	« bere	بره	سیر شدن
Davâ-heri	دواهری	Doho-here	دوهوهره	سیزده
☆	سل (ت)	☆	سل (ت)	سیل
Sinâ	سینا	☆	سینه (ف)	سینه
☆	سینی (ف)	☆	مژمه بی (ت)	سینی
حرف (ش)				
☆	شاباش (ف)	☆	شاباش (ف)	شاباش
šux	شوخی	☆	بویوز (ت)	شاخ (حیوانات)
Kalla-Yâ	کلاه یا	« Yare	یره	شاخ زدن
Gel	گل	☆	بوتاق (ت)	شاخه
šu	شو	☆	شاد (ف)	شاد
šul	شول	šöl	شل	شال
Sür	سور	☆	شام (ف)	شام (خوراک)
Davâ-šâš	دواشاش	Doho-šoš	دوهوشوش	شانزده
šunâ	شونا	šunâ	شونا	شانه
Talâ	تلا	Düş	دوش	شانه (دوش)
šav	شو	šav	شو	شب
Em-šâ	امشا	En-šav	انشو	(امشب)

Zir-šâ	زیرشا	Zir-šav	زیرشو	(دیشب)
Umâ-šâ	اوماشا	âmâra-šav	آماره شو	(شب آینده)
šavi-kalo	شوی کلو	šavi-kölö	شوی کل	شب کلاه
šavnam	شونم	šavnam	شونم	شبنم
Pej	پژ	Espej	اسپژ	شپیش
Zarb	ضرب	☆	تلمسه (ت)	شتاب
Davâ	دوا	☆	دوه (ت)	شتر
šum	شوم	šum	شوم	شخیم
šešten	ششتن	šure	شوره	شستن
šešt-šu	ششت شو	šur	شور	شست شو
šâš	شاش	šoš	شوش	شش
De-si	ده سی	šest	شست	شصت (۶۰)
šafdali	شفدلی	šafdali	شفدلی	شفتالو
šikâr	شیکار	Necir	نچیر	شکار
Sendiyan	سندیین	Sisde	سیسده	شکستن
Siste	سیسته	Sisda	سیسده	شکسته
Ghadâ	قدا	Qad	غد	شکم
Caltuk	چلتوک	Caltuk	چلتوک	شلتوک
šâlo	شالو	šalvör	شاور	شلوار
šemi	شمی	šema	شمه	شما
šemor	شور	☆	سای (ت)	شمار (بشمر)
šemortiyân	شمورتیین	« korde »	کورده	شمردن
šenustiyân	شنوستیین	Sönösde	سنسده	شناختن
šenus	شنوس	Senus	سنوس	شناس (امر)
☆	شنبلله (ت)	šunbulla	شونبولله	شنبلله
Mastiyan	مستیین	Ošire	اوشیره	شنیدن
šur	شور	Sur	سور	شور

šübi	شوبی	Cizlâx	چیزلاخ	شوربا
Mert	مرت	Merd	مرد	شوهر
šü-še	شوشه	Merde-šere	مرده شره	شوهر رفتن
šâr	شار	šöhr	شهر	شهر
šeîr	شئیر	✽	شر(ت)	شیر(اسد)
šert	شرت	šet	شت	شیر(لبن)
âghudâ	آقودا	✽	شیره(ت)	شیره
Mat	مت	Bat-šira	بت شیره	شیره غلیظ
✽	شیرین(ف)	✽	شیرین(ت)	شیرین

حرف(ص)

Sâ	سا	Sa	سه	صد
Nâraj-de	نارژده	Nora-yare	نوراندن نوره بره	صدا کردن خواندن نوره بره
Savâ-vist	سواویست	Sove-vist	سووه ویست	صدویست
« de	« ده	« de	« ده	صدودو
« dâ	« دا	« do	« دو	صدوده

حرف(ط)

Tus	توس	Tos	توس	طاس
Hernâ	هرنا	Darca	درجه	طاقچه
Tavif	تویف	Dogul	دوگول	طبل
Par	پر	✽	چیریننتی(ت)	طپش
Par-kâ	پرکا	✽	چا بالامه(ت)	طپیدن
Kûlak	کولک	Tifun	تیفون	طوفان
Poqo	پوغو	Pöyö	پی	طویله

حرف(ظ)

Qâb	غاب	Övör	آور	ظرف
Nimurkân	نیمورکان	Nimru	نیمرو	ظاهر

حرف (ع)

âġiz	آجیز	Öġiz	أجيز	عاجز
✽	مرجیمک (ت)	Marġi	مرجی	عجس
Zernây	زرنای	✽	آنقیرمه (ت)	عزعر (خر)
Orâx	اوراخ	Orâx	اوراخ	عرق
Vay	وی	Veyi	وی	عروس
«	«	«	«	عروسک
Vayrâ	ویرا	Veyra	ویره	عروسی
✽	عطیر (ت)	Cök-gind	چک گیند	عطر
šešnev	شنو	šesnesta	شنسته	عطسه
šešnevestiyan	شنو سستی یان	šesneste	شنسته	عطسه کردن

Tašim	تشیم	Tašma	تشمه	عطش - تشنگی
Tašima	تشیمه	«	«	عطشان
Çau	چئو	Olâf	اولاف	علاف
âmi	آمی	✽	عمی (ت)	عم - عمو
Mâmâ	ماما	Mâmâ	ماما	عمه
Annab	عنب	✽	عنا ب (ف)	عنا ب
Nixdâ	نیخدا	Nixda	نیخده	عنان
Haf-nây	هفنا ی	Hav-hav	هو هو	عو عو (سگ)
Id	عید	Id	عید	عید

حرف (غ)

Qâz	غاز	Qâz	غاز	غاز
Cümül-miz	چومول میز	Mešde	مشده	غایط (تغوط)

حرف (ف)

Hâyišâ	ها یشه	ġindâ	جیندا	فاحشه
« gari	« گری	« gari	« گری	فاحشگی

Veri	وری	Verete	ورته	فرار-گریز
Viren-šīye	ویرن شییه	Virlenda-šere	ویرلنده شره	فراموش شدن
Tan'kes	تن، کس	Kîs	کیس	فرج (بسکون راء)
Sâbâsari	ساباسری	Sabux	سبوخ	فردا
Viyantiyan	وی ینتی ین	Vorunde	وورونده	فرستادن
Cü	چو	Cü	چو	فرسخ
Laŋer	لجر	Xasta	خسته	فرسوده
Bij-fireš	بیژ فیرش	Horate	هورته	فروختن-فروش
Hirištiyan	هیریشتی ین	«	«	«
Çiv	چیو	☆	فریاد(ف)	فریاد-حییغ
Vij	ویژ	Vi	وی	فشار
« de	« ده	« da	« ده	فشاردادن
Süpang	سو پنگ	Süpangh	سو پنگ	فلاخن
☆	فیند بخ(ت)	☆	فندق(ف)	فندق
☆	فیل(ف)	☆	فیل(ف)	فیل
حرف(ق)				
☆	ملاغا(ت)	Mâqâlâ	ماغالا	قاشق
Qâtir	قاطیر	ösdür	أسدور	قاطر
Xâli	خالی	Xâli	خالی	قالی
Gur	گور	Gor	گور	قبر
Bulu	بولو	☆	قد(ف)	قد
Qeron	غرون	Ghîrun	قیرون	قرآن مجید
Qardor	غر دور	Gharden	کردن	قرضدار
Ašânger	اشانگر	☆	قره قات(ت)	قره قات
Savghand	سوقند	Sayvand	سیوند	سه گند
Qošun	غوشون	☆	قشون(ت)	قشون

Qîfil	غيفيل	☆	قفل(ت)	قفل
Cengil	چنگيل	☆	قولاب(ت)	قلاب
Qalam	غلم	☆	قلم(ف)	قلم
Qalama	غلمه	☆	قلمه(ت)	قلمه
Qoš	غوش	Ghoc	قوچ	قوچ
Zür	زور	Zor	زور	قوه
Bazazuq	بزه زوغ	☆	قور باغه(ف)	قور باغه
Merqut	مرغوت	☆	کسر(ت)	قيچي

حرف(ك)

Mar	مر	Mahr	مهر	کابین
Tuvâl-âquz	☆	☆	قویماخ(ت)	کاجی
تووال آغوز				
Kor	کور	Kör	کر	کار
Kurdâ	کوردا	☆	چاقو(ف)	کارد
Kura-qar	کوره غر	Kör-ger	کر گر	کار گر
Tus	توس	Tos	توس	کاسه
Kâšten	کاشتن	Fisde	فیسده	کاشتن
Kuat	کوئت	Kuqât	کوغات	کاغذ
Kâfir	کافیر	Kâfir	کافیر	کافور
Kakul	ککول	Kakül	ککول	کاکل
Semer	سمر	☆	سامان(ت)	کاه
Hesum	هسوم	☆	کاهی(ت)	کاهو
Kabuq	کبوغ	Kaböb	کبب	کباب
Kirvit	کیرویت	Kirvit	کیرویت	کبریت
Kaylik	کیلیک	Yaraç	یرج	کبک
Gövar-cin	گورچین	Kafdar	کفدر	کبوتر
şirt	شیرت	şöt	شت	کج

تا	هر	فا
Kay-yan کی یَن	Karö-yan کرین	کدبانو
Keri کری	Kîrâ کیرا	کرایه
Halo هلو	Halu هلو	کرباس
Kârdan کاردن	Korde کورده	کردن
Gazârden گزاردن	« «	کردن (سزاردن)
Qersi غرسی	Kersi کرسی	کرسی
Kirem کیرم	* کرم (ف)	کرم (بکرم)
Bârâmâ-kirem باراما کیرم	Ipagi-kermi ایپگی کرمی	کرم ابریشم
* زمی (ت)	* زمی (ت)	کشتزار
Kešten کشتن	Keşde کشته	کشتن (بضم)
Paragi پره گی	Kişdi کیشدی	کشتی «
Kerniyan کر نی یَن	Kinî-(e) کینی-ه	کشیدن
Mešt مشت	Doste-miney دوسته مینی	کف دست
Kovšan کووشن	* کووشن (ت)	کفشن
Kalo کلو	Kölö کل	کلاه
Lander لندر	* کسک (ت)	کلوخ
Vik ویک	* بورك (ت)	کلیه-قلوه
Keşti, * (ف) کشتی، کمر	Keşdi کشدی	کمر
* کونجوت (ت)	Könçöd کنجَد	کنجَد
Kel کل	* کوند (ت)	کند (بضم و سکون) کوند (ت)
Kândiyan کاندی یَن	Udunde اودونده	کندن
Kondâ کوندا	Kandi کندی	کندو
Kütu کوتو	Vede وده	کوتاه
* کیچیک (ت)	Vedek ودک	کوچک
Kür کور	Kür کور	کور

Kirâ	کیرا	Küra	کوره	کوره (آتش)
Dürâ	دورا	✱	کوزه (ف)	کوزه
Küşten	کوشتن	Küsne	کوسنه	کوفتن
Kün	کون	Kün	کون	کون (بضم)
✱	کونه (ت)	✱	کونه (ت)	کونه (تخم مرغ)
Kü	کو	Kü	کو	کوه
Konâ	کونا	Kahna	کهنه	کهن-کهنه
Cemali	چه ملی	Ci-vaxt	چی وخت	کی (بفتح)
Ker	کر	Qend	غند	کیر
Kisâ	کیسا	✱	کیسه (ف)	کیسه
✱	کیک (ف)	Kîk	کیک	کیک

حرف (گ)

Gho	قو	Göv	گو	گاو
Magho	مه قو	Mörayö	مره ی	گاو ماده
Uj-vešun	اوژوشون	✱	اریمه (ت)	گداختن
Viyârdan	ویبار دن	Möre	مره	گذاشتن-گذااردن
Par	پر	Pülen	بولن	گرانها
Pari	بری	Püleni	بولنی	گرانهای
Ketâ	کتا	Kete	کته	گر به
✱	گرد (ف)	✱	گرد (ف)	گرد (بکسر)
Câraj-vâr	چارژوار	Coror-de	چورورده	گردانیدن
Câr-voy Cârume	چارووی، چارومه	Cor-âmâre	چور آماره	گردش
Gerd-kâ	گردکا	✱korde	گرد (ف) کورده	گرد کردن
Geri	گری	Giri	گیری	گردن
Viyuz	ویوز	Saviz	جویز	گردو
« dur	« دور	Savizi-cü	جویزی چو	درخت گردو

Vaš	وش	Aharü	اھرو	گرسنه
Getiyan	گتی بن	Gote	گوته	گرفتین
Vârg	وارگ	Vork	وورك	گرفگ
Gârm	گارم	Gorm	گورم	گرم
Gerov	گروو	Giro	گیرو	گرو
ângħal	آنقل	☆	دویون (ت)	گره
Vertiyan	ورتی بن	Verete	ورته	گریختن
Beremesten	برمستن	Beramiste	برمیسته	گریه کردن
Berâm	برام	Beram	برم	گریه
Ghaz'☆	قز، گز (ف)	☆	گز (ف)	گز
Yešïyan	یشی بن	Yere	یره	گزیدن (بفتح)
Veruštiyan	وروشتی بن	Ö-korde	اُکورده	گستردن
Sendiyan	سندی بن	Sisde	سیسده	گسستن
U-kâ	اوکا	Ö-korde	اُکورده	گشادن
Vuten	ووتن	Öte	تته	گفتن
Vel	ول	Vel	ول	گل (بضم)
Geli	گلی	Lehm	لهم	گل (بکسر)
âmri	آمری	☆	امرود (ف)	گلایی
« dur	دور	Amrudi-cü	امرودی چو	درخت گلایی
Galü ' Xelt	گلو، خلت	Galö	گل	گلو
Loq	لوغ	☆	کیلیم (ت)	گیلیم
Gim	گیم	Yen	ین	گیم (بضم)
Gim-biyâ	گیم بیا	Yen-bere	ین بره	گیم شدن
Gano-kor	گنو کور	Gönöh-kör	گنه کر	گناهکار
Ghândam	قاندَم	Gondom	گوندم	گندم
Büyây	بویای	Gindisda	گیندیسده	گندیده
« biyâ	بیا	Ginde-bere	گینده بره	گندیده شدن

Lâl'Lul	لال، لول	Löl	لل	گنگ - لال
Ghugh	قوق	Güg	گوگ	گوساله
Pas	پس	Päs	پاس	گوسفند
Ghüş	قوش	Ghüş	قوش	گوش
Ghüjd	قوژد	Ghüjd	قوژد	گوشت
Ghüş-arastan	قوش ارستن	Güş-döre	قوش دره	گوش دادن
Ghüş-vârâ	قوشوارا	☆	گوشوارا (ت)	گوشواره
☆	گوشه (ت)	Ghüşa	قوشه	گوشه
Giyâ,Ghiyâ	گیما، قیما	Olâf	اولاف	گیاه
Kij	کیژ	Ghij	قیژ	گیج
Gisâ	گیسا	☆	ساج (ت)	گیسو
Gilus	گیلوس	☆	گیلاس (ف)	گیلاس
حرف (ل)				
☆	لاله (ف)	☆	لاله (ف)	لاله
Kun	کون	Muqun	موغون	لازه
Löbüt	لبوت	Lev	لو	لب
Ulât,Ulat	اولات، اولت	Ölat	ألت	لباس
Nexdâ	نخدا	Nixdâ	نیخدا	لجام
Lîf	لیف	Lehef	لهف	لحاف
Lârzâ	لارزا	Lorza	لورزه	لرزه
Lârzesten	لارزستن	Lorzosde	لورزوسده	لرزیدن
Lânghesten	لانقستن	Lengeste	لنگسته	لنگیدن
Lavoša	لووشه	Lavöš	لهوش	لواش
☆	لویبا (ف)	☆	لویبه (ت)	لویبا
Caq	چپ	Cerdân	چردان	لوچ
Laviz	لوویز	Leh	له	له (بکسر)

تا	هر	فا
Laviz-kâ لويزکا	Leh-korde له کورده	له کردن
Lum لوم	لومی (ت) ❖	لیمو
	حرف (م)	
Ami امی	âmâ آما	ما
Nanâ ننا	Dada دده	مادر
Akâ اکا	«	مادر جان
Muvâ'murâ مورامور	Möra مره	ماده
Mâydan مایدان	Möra-osb مره اوسب	مادیان
Mur مور	Mor مور	مار
Ami-ru امی رو	âmâ-re آماره	مارا
Must موست	Most موست	ماست
Muš موش	❖ ماش (ف)	ماش
Mol مول	Möl مل	مال
ândra-suvâstan آندره سوواستن	Mališ-ka ملیش که	مالیدن
Mumin مومین	❖ ماما (ف)	ماما
Munden موندن	Munde مونده	ماندن
Ušmâ او شما	Ušma او شما	ماه (آسمانی)
Mu مو	Mö م (بضم)	ماه (سال و ماه)
Mulaq مولغ	Möil مثیل	ماها نه
Mâya مایه	Moya مویه	مایه
Qalb غلب	❖ قپ (ت)	مقلب
Bulâšnâ بولاشنا	❖ میتکه (ت)	متکا
Ciq چیغ	❖ توپوخ (ت)	میچ پا
Bilek بیلک	❖ بیلک (ت)	میچ دست
Ipi-biyâ ایپی بیا	Ivâdin-ari ایوادین اری	مخلوط شدن
Muru مورو	Mane منه	مرا

تا	هر	فا
Mert(d)	مرت(د)	Mer d
Galâ	گلا	Babak
Morden	موردن	Morde
*	اردک(ف)	*
Kork	کورک	Kork
Cimel	چیمل	Ceman
*	مرمر(ف)	Mörmör
Tâm	تام	Tâm
*	مس(ف)	*
Manqal	منقل	*
Mufta	موفته	Mefta
Mešt	مشت	Miney
Kurân	کوران	Kirâ-keš
Divesten	دیوستن	*
Mulcak	مولچک	Mulcak
Cakuga	چکوگه	*
Mun	مون	*
Merâ	مرا	*
Möv	مو	Möv
Mü	مو	Mü
Mörça	مرجه	Merjana
Murâ	مورا	Morâ
*	مهربان(ف)	*
Qonâx	غوناخ	*
Miyun	می یون	Minây
*	میخ(ف)	*
Maydun	میدون	Meydun

Muvâ-pas	مووا پس	Möra-pas	مره پس	میش
Dük	دوک	Mil	میل	میله
Müvâ	مووا	Müva	مووه	میوه

حرف (ن)

Nutâ	نوتا	☆	دیر ناخ (ت)	ناخن - سم
☆	خسته (ف)	☆	ناخوش (ف)	ناخوش
Kul	کول	☆	کال (ت)	نارس
☆	نارینج (ت)	☆	نارینج (ف)	نارینج
Sivâ-dur	سیوادور	☆	قراغاش (ت)	نارون
Nuva	نووہ	☆	گوبک (ت)	ناف
Num	نوم	Num	نوم	نام
Nun	نون	Nun	نون	نان
Nu	نو	Nâv	ناو	ناو
Mey	می	Ney	نی	نای - نی
Dasâ	دسا	Til	تیل	نخ
Noxu	نوخو	Neher	نهر	نخود
☆	نردوان (ت)	Nardevon	نردوون	نردبان
Nârem	نارم	Normâ	نورما	نرم
☆	یان (ت)	Keš	کش	نزد
Nez	نز	Pürün	پورون	نزدیک
Nešunâ	نشونا	Nišun	نیشون	نشان
Nešundan	نشوندن	Nešunde	نشونده	نشانندن
Nešun-duiyan		Nešun-döre		نشان دادن
	نشون دوئی یں		نشون دره	
Nešten	نشتن	Nešta	نشته	نشستن
Nimi	نیمی	Nim	نیم	نصف - نیم
Noqu-duiyan	نوگو -	Coš-döre	چوش دره	نگاهداشتن

تا	هر	فا
Diyešten دی‌یشتن	Dovošde دوووشده	نگاه کردن
Namuj نموژ	Namöj نمژ	نماز
Namök نمک	Namök نمک	نمک
☆ وردنه (ت)	☆ وردنه (ت)	نورد
Davâ-no دوانو	Doho-nov دوهو نوو	نوزده
Nešten نشتن	Növöšde نوشده	نوشتن
Hârden هاردن	Yençire پنجیره	نوشیدن
sefâ جفا	☆ دیمدیک (ت)	نوک - منقار
Nava نوه	Nava نوه	نوه
Niye نی‌یه	Ci-ni چی نی	نیست
sidâ جیدا	☆ نیزه (ف)	نیزه
Naštar نشتر	Biz بیز	نیشتیر
üva-rüven نوو‌روون	Öva-rüvan اوو‌روون	نیمرو (خوراک)
Ilîx ایلخ	☆ ایلخ (ت)	نیم گرم

حرف (و)

☆ وادار (ف)	☆ وادار (ف)	وادار
Dimari-gin دیم‌ری‌گین	Dimari دیم‌ری	واژگون
Vejâ وژا	☆ قاریش (ت)	وجب
Umost او‌موست	Pundâmist پوندامیست	ورم - آماس
Umosten او‌موستن	Pundâmiste پوندامیسته	ورم کردن
Vuyiyan وویی‌ین	Huya-korde هویه کورده	وزیدن
Varduvan وردوون	Sest-korde سست	ول کردن
Verân ورا‌ن	Völö ول	ویران
Verâna ورا‌نه	« «	ویرانه

حرف (ه)

Havân	هوان	Havag	هوگ	هاون
☆	هراسان (ف)	☆	هاراسان (ت)	هراسان
☆	هرزه (ف)	Harzi	هرزی	هرزه
âstâ	آستا	Osdâ	اوسدا	هسته (دانه)
☆	هل (ف)	☆	هل (ف)	هل (بکسر)
Hüli	هولی	Hüli	هولی	هلو
☆	همان (ف)	Hamun	همون	همان
Bahmân	بهمان	Bahmân	بهمان	(بهمان)
Ezen	اذن	Enşür	انجور	همچنین
Yey-cand	یی چند	Hamma	همه	همه
Hamaša	همشه	Hamiša	همیشه	همیشه
Havu	هوو	Havö	هو	هوا
Hüş	هوش	Hüş	هوش	هوش
Hîc	هیچ	Hîc	هیچ	هیچ
Izem	ایزم	Izem	ایزم	هیزم

حرف (ی)

Hüvâr-be	هووار به	Huya-bere	هویه بره	یاد گرفتن
Kakul	ککول	☆	یال (ف)	یال
Kakulin	ککولین	Yâlin	یالین	یالدار
☆	یتیم (ف)	☆	یتیم (ف)	یتیم
Bistiyeu	بیستی یی	Buz-bere	بوز بره	یخ زدن
Curen-dei	چورن دئی	Cöyri-ivey	چیری ئی وی	یک چهارم
Yonša	یونجا	☆	یونجه (ف)	یونجه



اعداد اصلی

لهجه‌های تاتی وهرزنی

تا	هر	فا
I ای	I ای	یک
De ده	De ده	دو
Heri هری	Here هره	سه
Cu چو	Cö چ	چهار
Pinç پینچ	Pinç پینچ	پنج
šâš شاش	šoš شوش	شش
Hoft هوفت	Hoft هوفت	هفت
Hašt هشت	Hašt هشت	هشت
Nov نوو	Nov نوو	نه
Dâ دا	Doh دوه	ده
Davâ-i دوائی	Doho-i دوهوئی	یازده
« de دوا ده	Dozde دوزده	دوازده
	Doho-de دوهوده	«
« heri هری «	Doho.-here دوهوهره	سیزده
« cu چو «	Cörda چرده	چهارده
« pinç پینچ «	Puzda پوزده	پانزده
	Doho-pinç دوهوپینچ	«
« šâš شاش «	Doho.-šoš دوهوشوش	شانزده
« hoft هوفت «	Doho.-hoft دوهوهوفت	هفده
« hašt هشت «	Hajda هژده	هجده
« nov نوو «	Doho.-nov دوهونوو	نوزده

Vist	ويست	Vist	ويست	ييست
Viste-i	ويسته ئى	Visto-i	ويستوئى	ييست و يك
« de	ويسته ده	« de	ده	ييست و دو
« heri	« هرى	« here	« هره	ييست و سه
« hašt	« هشت	« hašt	« هشت	ييست و هشت
« nov	« نوو	« nov	« نوو	ييست و نه
Si	سى	Si	سى	سى
Sie-i	سيه ئى	Siyo-i	سى يوئى	سى و يك
« de	« ده	Siyo-de	سى بوده	سى و دو
Cel	چل	Cel	چل	چهل
Cele-i	چله ئى	Celo-i	چلوئى	چهل و يك
« de	چله ده	Cel-de	چل ده	چهل و دو
« nov	چله نوو	Cel-nov	چل نوو	چهل و نه
Pinŋo	پينجو	Pinŋev	پينجو	پنجاه
Pinŋoe-i	پينجوئه ئى	Pinŋev-i	پينجوئى	پنجاه و يك
« de	پينجوئه ده	« de	پينجوده	پنجاه و دو
« nov	پينجوئه نوو	« nov	پينجو نوو	پنجاه و نه
De-si	ده سى	šest	شست	شصت
De-sie-i	ده سيه ئى	« i	شست ئى	شصت و يك
« de	« ده	« de	« ده	شصت و دو
« nov	« نوو	« nov	« نوو	شصت و نه
Pinŋo-re-vist	پينجوره ويست	Haftö	هفت (بضم ت)	هفتاد
Pinŋo-re-viste-i	پينجوره ويسته ئى	Haftö-i	هفت ئى	هفتاد و يك
Pinŋo-re-si	پينجوره سى	Haštö	هشت (بضم ت)	هشتاد

تا	هر	فا
PinSo-re-cel	Soyri-doh-kim	نود
پینجوره چل	سویری دوه کیم	
Sâ سا	Sa'Soyr سه، سویر	صد
De-sâ ده سا	De-sa ده سه	دویست
	De-soyr ده سویر	«
Heri-sâ هری سا	Here-sa هره سه	سیصد
	« soyr هره سویر	«
Hazo هزو	Hazo هزو	هزار
De -hazo ده هزو	De-hazo ده هزو	دو هزار
Dâ « داهزو	Doh « دوه هزو	ده هزار
Si « سی هزو	Si « سی هزو	سی هزار
Sâ « ساهزو	Soyr « سویر هزو	صد هزار
Heri-sâ-hazo هری ساهزو	Here-soyr-hazo هره سویر هزو	سیصد هزار
Hazo-hazo هزو هزو	Hazo-hazo هزو هزو	میلیون

پایان واژه‌ها



گفتار سوم

فصل اول

دستور لهجه تاتی

اسم

مذکر و مؤنث - در لهجه تاتی (مانند زبان فارسی دری) فرقی بین مذکر و مؤنث وجود ندارد، و علامت مشخصه‌ای هم نیست که مذکر بودن و یا مؤنث بودن اسمی را برساند، و فقط از مفهوم اسامی حیوانات میتوان بجنس آنها پی برد مانند: (زن = ین)، (مرد = مرت) - (گاو = قو)، (گاو ماده = مه قو)

مفرد و مشنی و جمع - در اینخصوص نیز لهجه تاتی مانند زبان فارسی دری است، یعنی فقط مفرد و جمع در آن وجود دارد، و (برخلاف زبان عربی) اسمی که بر دو یا بیشتر دلالت کند جمع نامیده میشود.

مطابقت اسم با صفت (در مؤنث و مذکر و مفرد و جمع) - چون در لهجه تاتی فرقی بین اسم مؤنث و مذکر موجود نیست، لذا تفاوتی نیز میان صفات آنها وجود ندارد، مانند: (مرد خوب = چوکامرت)، (زن خوب = چوکاین)، چنانکه ملاحظه میشود صفت قبل از موصوف آمده، و در ترکی آذری نیز صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود.

در تاتی مانند فارسی صفت همواره مفرد است خواه موصوفش مفرد باشد و خواه جمع مانند: (مرد خوب = چوکامرت)، (مردان خوب = چوکا-مردندیه).

مطابقت اسم با فعل - اسم با فعل خود در افراد و جمع مطابقت میکند: (من خوردم = مون هاردمه)، (ما خوردیم = امی هاردمونه) (۱).

(۱) علامت (ه) بجای فتحه و علامت (ی) بجای کسره بکار برده شده است.

علامت جمع- علامت جمع در این لهجه (ندی-نون ساکن و دال مکسور:

nde) است که بآخر اسم میافزایند، اگر آخرین حرف اسم حر که یا حرف با صدائی باشد فقط (نون ساکن و دال مکسور) بآخر آن اضافه میشود مانند: (کینا = دختر)، (کینا-ندی = دختران) و اگر آخرین حرف اسم بی صدا باشد، نخست (کسره) یا (یاء ماقبل مکسور) ی اضافه نموده سپس علامت جمع را بدان میافزایند مانند: (ین = زن)، (ینیندی = زنان)

علامت تصغیر- در این لهجه علامت تصغیر مخصوصی وجود ندارد

فقط با آوردن کلمه (گودۀ Güda = کوچک) باول اسم آنرا مصغر میکنند، مانند: (مرد = مرت)، (مردک = گودۀ مرت)

علامت نسبت- علامت نسبت، کلمه (ایژ-بکسراول: ij) است که برای

منسوب ساختن اسمی بآخر آن افزوده میشود، مانند: (تهرانی = تهرانیژ، تبریزی = توریزیز، مرندی = مرندیژ، یزدی = یزدیژ)

علامت اسم فاعل- علامت اسم فاعل (آندۀ- anda بفتح همزه و

دال) است و اگر بخواهند از مصدری اسم فاعل بنا کنند، نخست سوم شخص مفرد از فعل ماضی مطلق آنرا برداشته حر که آخرین حرف آنرا حذف می- نمایند و سپس حرف (آندۀ- بسکون نون) را بدان میافزایند، مانند: (دانستن = ذونستن)، (دانست = ذونستۀ)، (داننده = ذونستندۀ).

بنای اسم مفعول- علامت اسم مفعول (آ- بصدای الف = â) است

که پس از حذف حر که آخرین حرف سوم شخص مفرد از فعل ماضی مطلق بآخر آن افزوده میشود، مانند: (হারدی = خورد)، (هاردا = خورده شده).

بسیط و مرکب- اسامی موجود در لهجه تاتی بعضی بسیط و ساده و

برخی مرکبند.

ساده مانند: (وارگ = گرگ)، (کینا = دختر).

مرکب مانند: (بور-شه = آمد و شد)، (باغبان = باغبان).

کنایه

ضمیر- ضمیر بر دو قسم است: متصل و منفصل.

ضمیر متصل- ضمائر متصل لهجه تاتی مانند زبان فارسی یا بآخر اسم

و یا بآخر فعل متصل میشوند، ضمائر متصلی که بآخر اسم آورده میشوند

عبارتند از :

asp-am	آسپ-م	اسب-م
a -	آسپ-ة	اسب-ت
aj -	آسپ-ژ	اسب-ش
mon -	آسپ-مون	اسب-مان
on -	آسپ-ون	اسب-تان
šon -	آسپ-شون	اسب-شان

ضمائر متصل بفعل در مبحث فعل خواهد آمد .

ضمیر منفصل - ضمائر منفصل نیز مانند فارسی دونهند، نوع اول آنهایی که قبل از فعل میآیند، و نوع دوم آنهایی که مضاف الیه اسمی واقع میشوند.

نوع اول:

Mun-yame	مون-یمه	من-زدَم
Te- yaye	تیه-ییه	تو-زدِی
Ava-yašc	أوة-یشه (۱)	او-زد
Ami-yamune	امی-یمونه	ما-زدیم
šemi-yayune	شمی-ییونه	شما-زدید
Avun-yašune (۲)	آوون-یشونه	ایشان-زدند

نوع دوم :

Ceman âsp	چمن-آسپ	اسبمن
Te «	تیه «	اسبتو
Cayâ «	چیا «	اسباو
Cami «	چمی «	اسبما
šemi «	شمی «	اسبشما
Cavun «	چوون «	اسبایشان

حرف (چ) در دوم شخص مفرد و جمع بمناسبت قریب المخرج بودن با (ت،ش) حذف شده است و همان معنی (از،اژ،هچ،اچ) را دارد.

ضمیر مشترک - ضمیر مشترک در لهجه تاتی مانند سایر لهجه های باقیمانده آذری کلمه (هیشتون Hišton) است.

۲،۱ بجای أوة Ava واژه Ay، و بجای آوون Avun واژه Ayun نیز بکار برده میشود

من خود زدم مون هیشتون یه-
 تو خود زدی ته هیشتون یه-
 او خود زد اوه هیشتون- یشه
 ما خود زدیم امی هیشتون یهونه
 شما خود زدید شمی هیشتون یهونه
 ایشان خود زدند اوون هیشتون یهونه

مبهمات- استعمال مبهمات در لهجه تاتی مانند فارسی متداول است، مانند: (این و آن = آوه-امی، هیچ کدام = هیش کروم Hiš-karom و غیره. **استفهام-** در این قسمت هم عیناً مانند فارسی است: (چه چیز = چه چی؟) (که = کی؟ ki؟)، (کدام = کروم؟)، (کجا = کتو نکو؟ Küngü)، (چطور = چه؟ لن؟)... و غیره.

حالات اسم- حالات چهارگانه اسم در لهجه تاتی عبارتند از:
۱- حالت فاعلی- مانند (علی آمد = علی اوما Ali umâ)، (خدا- میدانند = خنوون به- ذونسته-).

۲- حالت مفعولی: الف- «مفعول صریح»:

(تو کتاب را خریدی = ته- کتبه- Te ketebe ta) .
ب- «مفعول غیر صریح»: (میز را از تخته میسازند = میزه تختندۀ عمر دیشینده).

۳- حالت اضافی- در لهجه تاتی (مانند ترکی آذری) برخلاف زبان فارسی همیشه مضاف الیه را مقدم بر مضاف میآورند، مانند: (باغ سیب = شیوی باغ) و علامت اضافه یائی (ماقبل مکسور) است که بآخر مضاف الیه میافزایند، مانند: (برگ درخت = دور-ی لیوه)، (علی برادر حسین = علی حسین-ی برووا)
۴- حالت ندا- مانند: (خدا یا = یا خنوو)، (ای برادر = آی برو).

علامت نداسه حرف (یا yâ، آی ây، ای ey) است که قبل از اسم آورده میشوند.
اسم اشاره- مانند (این اسب = ام آسپ، آن مرد = اة مرت).

صفت

در لهجه تاتی همواره صفت قبل از موصوف آورده میشود و اقسام آن

۱- حرف (ق) بصه ای (ü) بکار برده شده است .

- ۱- صفت مطلق - مانند: (خوب = چوك، چوكه)، (زن خوب = چوكاين).
- ۲- صفت تفضیلي - علامت آن (غی qay) است که باول صفت مطلق آورده میشود: (زیباتر = غی چوكا)، (زن زیباتر = غی چوكاين).
- ۳- صفت عالی - علامت آن (پرغین parqayan) است که باول صفت مطلق افزوده میشود: (خوبترین زنان = پرغین چوكاين).
- حالات سه گانه صفت : الف - حالت وصفی مانند: (گلستان باغ خوبی است = گلستان چوكا باغة).
- ب- حالت قیدی: (توتاتی را خوب میدانی = تشیه تاتی چوك - یه زونسته).
- ج- حالت مسندی مانند: (این کتاب خوب است = ام کتب چوكه).

عدد

- ۱- اعداد اصلی - مانند: (ای = يك، ده = دو، هری = سه، ... الخ).
- یادآوری - اعداد اصلی لهجه تاتی مانند سایر لهجه های محلی ایران اعشاری است، شماره های از يك تا ده همچنین بیست، سی، چهل، پنجاه، صد و هزار هر کدام برای خود لغت مخصوصی دارند. برای خواندن شماره های یازده تا نوزده نخست کلمه (دوا) و سپس معادل تاتی آحاد مانند: دوائی، دوا ده دوا هری ... الخ ذکر میشود. و از بیست بیلا برای پیوستن عشرات با آحاد (کسره = e) ای با آخر عشرات می افزایند: (ویسته ئی = بیست و يك)، (سیه ده = سی و دو) (چله هری = چهل و سه)، (پینجوه ئی = چو = پنجاه و چهار) ... نا گفته نماند که شصت را ده سی (دوتاسی)، هفتاد را پینجوره و بیست (پنجاه بعلاوه بیست)، هشتاد را پینجوره سی (پنجاه بعلاوه سی)، نود را پینجوره چل (پنجاه بعلاوه چهل) میگویند.
- برای پیوستن مآت بعشرات و آحاد نخست بجای سا (صد) سوا گفته سپس دهها و یکها را ذکر میکنند مانند: (سوا بیست = صد و بیست) و برای پیوستن هزارها بصدها و دهها و یکها با آخر هزو (هزار) کسره ای اضافه مینمایند مانند: (هزوه سا = هزار و صد).

۲- اعداد اترقیبی - علامت مخصوصی ندارند و مانند اعداد اصلی تلفظ میشوند: (ای = یکم، هری = سوم،... الخ)
 ۳- اعداد توزیعی - مانند فارسی دومرتبه تکرار میشوند مانند:
 (ای ای = يك يك ، چو چو = چهار چهار)

۴- اعداد کسری - برای خواندن اعداد کسری نخست مخرج تلفظ و سپس باخر آن (انده - بکسر همزه و دال) اضافه و بعد صورت خوانده می شود، مانند: (يك چهارم = چورنده ئی) .
 تذکر - معدود همیشه پس از عدد می آید، و مانند فارسی و ترکی آذری همواره مفرد است: (دو کتاب = دیه - کتب)، (صد اسب = سا - آسپ) .

قید

قیود مشهور عبارتند از:

۱- قید زمان: ناگاه = ایویندا Ivindâ، هنوز = هله، امروز = امرود، دیروز = زیر.

۲- قید مکان: اینجا = امگو Emgü ، پائین = یرسه Yarsa .

۳- قید مقدار: زیاد = غی، کم = کامب.

۴- قید کیفیت: بد = غیرخ، خوب = چوکه - چوک، کج = شت şet شیرت ، هموار = هور Hur... الخ

۵- قید تصدیق: بی شک = وی شک Vişak ، بی حرف = وی غیسا.

۶- قید نفی : بهیچوجه = هیش دیمن Hiş-dimiyan ...

۷- قید ترتیب: (نخست = انزل) ، (دسته دسته = داستا داستا - Dâstâ dâstâ)

۸- قید حالت: (نشسته = نشتا Neştâ) ، (خوابیده = هتا Hetâ) ،
 (ایستاده = ونداردا Vendârdâ) .

شبه جمله

شبه جمله هائیکه در لهجه تاتی مصطلحند تقریباً همانهايند که در زبان فارسی دری متداول میباشند، مانند: (وای - آه - به به - اوه - افسوس - آفرین - وغیره).

(وای وای چه بسم آمد = وای وای چه او ما بسم)، (به به هوا خوبست = به به هوون چو کة).

حرف

در لهجه تاتی بجای باء زینت هم به هم (بیژ) استعمال میشود، یعنی در فعل مضارع (به) و در سائر افعال (بیژ) بکار برده میشود مانند: شاید تو بدانی = شاید تشی به ذونستی، و حسن را بزن = حسنیه بیژین.

باء اضافه نیز بندرت بکار برده میشود مانند: (چه بسم آمد = چه او ما بسم). و بجای باء اضافه و راء مفعول صریح معمولاً کسره ای بآخر اسم افزوده میشود مانند: (کتاب را بده = کتبه بیژده) بجای (از) یا حرف (کو - kü) و یا حرف (ندة nda) بآخر اسم مفعول غیر صریح میافزایند، و اگر آخر آن اسم (ن) باشد فقط (دة) اضافه میکنند، مانند: (کتاب را از علی بگیر = کتبه علی کو گی) یا (علی از تهران آمد = علی تهران دة او ما).

حروف ربط و عطف - حرفهای (و، یا، اگر... غیره) عیناً در لهجه تاتی مصطلحند.

حروف اسناد یا روابط - عبارتند از: (ام = am، اش = aš، اة = a، ایم = im، ای = i، اند = ande، مانند :

من - پهلوان - ام	مون - پلوان - ام
تو - « - ای	تیه - « - اش
او - « - است	أوة - « - اة
ما - « - ایم	امی - « - ایم
شما - « - اید	شمی - « - ای
ایشان - « - اند	أوون - « - اندیه

حروف استفهام و ندا - در مبحث اسم ذکر شد.

فعل

مطابقت فعل و فاعل - در لهجه تاتی فعل در افراد و جمع با فاعل مطابقت میکند.

اصل فعل - افعال لهجه تاتی دواصل دارند: اصل اول (سوم شخص

مفرد فعل ماضی مطلق، اصل دوم (دوم شخص مفرد فعل امر).
مصدر- با افزودن علامت مصدری بآخر اصل اول فعل (پس از حذف کسره آخر آن) حاصل میشود؛ و علامت مصدری در لهجه کنونی تاتی چهار است:

۱- ای-ین- **iyān** (بکسر اول، فتح ثالث، سکون ثانی و رابع) مانند: (دوش-ی-ین = دوشیدن)، (ویند-ی-ین = دیدن).

۲- ین- **yan** (بفتح اول و سکون ثانی) مانند: (چنی-ین- **Ceni-yan** = چیدن)، (بری-ین = بریدن).

۳- آن- **an** (ن ساکن ماقبل مفتوح) مانند: (هاردن = خوردن)، (ونداردن = **Vendârd-an** = ایستادن)، (پرست-ن = پریدن).

۴- ئن- **en** (ن ساکن ماقبل مکسور) مانند: (ذونست-ن = دانستن)، (گزاردن = **Gazârd-en** = انجام دادن)، (رشت-ن = رسیدن ورشتن)، (ووت-ن = گفتن).

یادآوری- غالب مصادری که با (ی-ین **iyān**) ختم شده اند، مختوم به

(**en**) نیز تلفظ میشوند مانند:

گفتن	ووت-ن	یا	Vut-en
«	«	ی-ین	« iyān
نشستن	نشت-ن		Nešt-en
«	«	ی-ین	« iyān
خندیدن	سرست-ن		Serest-en
«	«	ی-ین	« iyān
درویدن	دریست-ن		Dörist-en
«	«	ی-ین	« iyān

و این خود نشان میدهد که علامت مصدری واقعی در اصل لهجه تاتی فقط (**en**) بوده، و تحریف و کشش تلفظ عوام آنها را بصورت (ی-ین **iyān**) در آورده است، و در مصادر مختوم به (ین **yan**) نیز چون حرف آخر اصل فعل (ای **i**) یا حرف با صدای دیگر بوده موقع پیوستن بفتح **(a)** علامت مصدری، صدای (ی **y**) ایجاد شده است. مانند: بریدن = بری-ین **Beri-y-an**،

خریدن = تی-ان Ti-y-an .

اقسام مصدر - مصادر لهجه تاتی دونوعند: اصلی وجعلی؛ مصادر اصلی نیز بردو قسمند: بسیط و مرکب.

مصدر بسیط - مانند: (گت-ی-ن : گرفتن و پیوستن)، (لارزست-ن : لرزیدن) .

مصدر مرکب - مانند: (هرد کردن : خرد کردن)؛ (هشگ کردن : خشک کردن) .

مصادر جعلی - نیز بر دو قسمند یا سوم شخص مفرد ماضی مطلق یکی از افعال ترکی آذری را بصورت وصفی در آورده بآخر آن علامت مصدری تاتی افزوده اند، چون: (آخیش-ن : جاری شدن) (۱) و یا بجای علامت مصدری تاتی مصدر فعل (کاردن : کردن) و (بی-ن : بودن) و یا دوم شخص مفرد فعل امر این دو مصدر را اضافه کرده اند، مانند: (دادمیش کاردن : چشیدن) (اللشمیش بی-ن : کوشیدن) .

نمونه ای چند از مصادر اصلی بسیط با ذکر اصلهای دو ۳ تا ۴ فعل:

مصدر فارسی	مصدر تاتی	دوم شخص مفرد امر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
گفتن	ووت-ن	بیژ-ووژ (۲)	ووت-ه (ووتچه) (۳)
گزیدن	وژینی-ن (۴)	« وژین	وژینشه (۵)

۱- نظیر این عمل در پهلوی و فارسی دری نیز انجام گرفته یعنی در زبان پهلوی بآخر فعل سربانی علامت مصدری پهلوی اضافه شده مانند: (زکتلون-تن : کشتن) و در فارسی دری بآخر فعل عربی و ترکی علامت مصدری فارسی دری افزوده شده است مانند: (فهم-یدن : دریافتن)، (طلب-یدن : خواستن) (قاپ-یدن : ربودن)، (چاپ-یدن : تالان دادن) .

۲- (بیژ) بجای باء زینت باول تمام صیغه های فعل امر آورده میشود

۳- در تمام مصدری که حرف ماقبل علامت مصدری (ت) یا (د) است

در سوم شخص مفرد و جمع آن (د،ت) به (ج) مبدل میشود و این تعریف یا تغییر صوت فقط مخصوص لهجه دیزمار است، نگارنده باوجود تذکر مطلب باز برای سهولت فهم و درک تغییرات فعل هر دو نوع صبیح و عارف راجع نمود.

۴- از گزیدن ejiniyan اسم مصدر بصورت (وژن) بفتح ژ آمده است.

۵- افعالی که علامت مصدری آنها (ین) و حرف ماقبل علامت مصدری

باء بدل از بیک حرف باصدا باشد در سوم شخص مفرد و جمع ماضی مطلق به آخر آنها (ش) افزوده میشود .

مصدر فارسی	مصدر تاتی	دوم شخص مفرد امر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
دیدن	ویند-ی-ین	بیژ- وین	ویندیه (وینچه)
دانستن	ذونست-ن	« ذون	ذونستیه (ذونسچه)
خوردن	هارد-ن	« فا (۱) فار	هاردیه (هارچه)
رفتن	شی-ی-ین	« شه	شی-یه
آمدن	اوم-ی-ین	« بوره (۲)	اوما
انجام دادن	گزارد-ن	« گزور	گزاردیه (گزارچه)
شنیدن	مست-ی-ین	« مس (۳)	مستیه (مسچه)
کردن	کارد-ن	« کا، کار	کاردیه (کارچه)
نشستن	نشت-ن	« نشین	نشتیه (نشچه)
کنندن	کاند-ی-ین	« کان	کاندیه (کانچه)
پريدن	پرست-ن	« پر (۴)	پرستیه (پرسچه)
تراشیدن	توشد-ی-ین	« توش	توشدیه (توشچه)
ایستادن	وندارد-ن	« وندیه	ونداردیه (وندارچه)
رها شدن	رست-ی-ین	« ری (۵)	رستیه (رسچه)
جستن-طلب	نوست-ی-ین	« نو (۶) (۷)	نوستیه (نومسچه)
جهیدن	واشت-ی-ین (۸)	« واز (۹)	واشتیه (واشچه)
جوشیدن	گلست-ی-ین	« گل (۱۰)	گلستیه (گلسچه)
گرفتن	گت-ی-ین	« کی	گتیه (گچه)

۱-۲ مصدر خوردن و آمدن در لهجه تاتی هر يك دارای دو ریشه

جدا گانه می باشد.

۳- بفتح م

۴- بکسر پ

۵- بفتح ر، و سکون ی (بدل از ه).

۶- Navastīyan

۷- بفتح ن

۸- Vāstīyan

۹- هنوز کلامه (واز) در ترکی آذری بهمین معنی مصطلح است، میگویند:

« بواشدن واز کچ » یعنی از روی این کار بیر؛ این کار را ندیده بگیر؛ و در آن دخالتی مکن.

۱۰- بکسر ک

مصدر فارسی	مصدر تاتی	دوم شخص مفرد اهر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
چکیدن	چلست-ی-ین (۱)	بیژ چلس	چلسته (چلستچه)
خندیدن	سرست-ن	« سر (۲)	سرسته (سرستچه)
دادن	دوئی-ین	« د	دوشه
دویدن	ورت-ی-ین	« ور	ورته (ورچه)
رشتن	رشت-ن	« ریس	رشته (رشتچه)
خریدن	تی-ین	« تا	تاشه
بریدن	بری-ین	« بر (۳)	بریشه
سرفه کردن	ککیوست-ن	« ککو (۴)	ککیوسته (ککیوستچه)
نشانیدن	نشو-ندن	« نشون	نشونده (نشونچه)
گذاشتن	ویارد-ن	« ویار	ویارده (ویارچه)
گذرانیدن	ویورنی-ین (۵)	« ویورن	ویورنوشه
کشیدن	کرنی-ین	« کرن	کرنیشه
چیدن	چنی-ین (۶)	« چن (۷)	چنیشه
درویدن	دریست-ی-ین	« در (۸)	دریسته (دریستچه)
لرزیدن	لارزست-ی-ین	« لارز	لارزسته (لارزستچه)
شدن	بی-ین (۹)	« بی ، بیا	بی-یه

نمونه‌ای چند از مصادر اصلی مرکب:

مصدر فارسی	مصدر تاتی	مصدر تاتی
آباد کردن	ابود-کاردن	یا ابود-کا
خراب	« خروب	« خروب (۱۰)
پر (بضم)	« پور	« پور

۱- Calastiyan

۲- بک-راول

۳- بکسر ب

۴- بکسر اول و ثانی

۵- Viyurniyan

۶- Ceniyan

۷- بکسر ج

۸- بضم د

۹- Biyan - ۱۰- Xarub-kâ

مصدر فارسی	مصدر تاتی	مصدر تاتی
خرد کردن	هرد کردن	یا هرد کا (۱)
خشک	هشگ	هشگ
سرد	سارد	سارد
درست	روست	روست
دهنده	گودر	گودر « (۲)
باز کردن	او	او
ریختن	اریش	اریش
خمیر کردن	همیر اورستی ین	— (۳)
فریاد زدن	غییایی ین	غییا « (۴) ین
خبر دادن	خبردوئی ین	خبرده
مژده دادن	مؤژده	مؤژده دی

چنانکه ملاحظه میشود در لهجه تاتی برای بنای مصدر اصلی مرکب
 بآخر اسم یکی از مصادر اصلی بسیط یا دوم شخص مفرد فعل امر (از مصدر
 اصلی بسیط) افزوده میشود. و موقع صرف هم صورت اسم ثابت می ماند و فقط آخر
 مصدر تغییر شکل پیدا میکند.

نمونه ای چند از مصادر جعلی :

مصدر فارسی	مصدر ترکی آذری	مصدر جعلی تاتی
جاری شدن	آخماخ	آخمیش-ن
کوشیدن، کوشا بودن	الشمماخ	الشممیش-بی ین، الشممیش-بی
چشیدن	دادماخ	دادمیش-کاردن، دادمیش-کا
دوست داشتن	سوماخ	سومیش-کاردن، سومیش-کا
رنجاندن	اینجیتماخ	اینجیتمیش-کاردن، اینجیتمیش-کا

۱- Herd-kâ

۲- ککیزکا و گودرکا Godar-kâ هر دو بمعنی دهنده کردن است.

۳- Hamir-uristiyan

۴- Qiyâ در لهجه ترکی آذری قیها Ghihâ است.

صرف افعال

ماضی مطلق از: کردن = کارد - ن

- من کردم = مون کارد - م-
 تو کردی = ت- کارد - ی-
 او کرد = أوة کارد - (کارچه ۱)
 ما کردیم = امی کارد - مون-
 شما کردید = شمی کارد-ین-
 ایشان کردند = آوون کارد-ون- (کارچون- ۲)

ماضی مطلق از: خوردن = هارد - ن

- من خوردم = مون هارد - م-
 تو خوردی = ت- « ی-
 او خورد = أوة « (هارچه ۱)
 ما خوردیم = امی « مون-
 شما خوردید = شمی « ین-
 ایشان خوردند = آوون « ون- (هارچون- ۲)

همچنانکه ملاحظه میشود برای صرف فعل ماضی مطلق از يك مصدر (مانند: کردن و غیره) در تمام صیغه‌ها نخست ضمیر واصل اول فعل یعنی (سوم شخص مفرد ماضی مطلق) را بدون تلفظ کسره آخر آن ذکر می‌کنند، و سپس:

- بآخر اول شخص مفرد (ame = م-) میافزایند
 » دوم شخص « (iye = ی-)
 » سوم شخص « (e = -)
 » اول شخص جمع (mune = مون-)
 » دوم شخص « (ine = ین-)
 » سوم شخص « (une = ون-)

ماضی استمراری از : کردن = کارد - ن

من میکردم	=	مون - بیه - کاردیه - بینیه
تو میکردی	=	تیه - بیه - کاردیه - بینیه
او میکرد	=	أوة - « - « - بینیه
ما میکردیم	=	امی - « - « - بینیه
شما میکردید	=	شمی - « - « - بینیه (بشد یاء دوم)
ایشان میکردند	=	أوون - « - « - بینیه

ماضی استمراری از : خوردن = هارد - ن

من میخوردم	=	مون - بیه - هاردیه - بینیه
تو میخوردی	=	تیه - « - « - بینیه
او میخورد	=	أوة - « - « - بینیه
ما میخوردیم	=	امی - « - « - بینیه
شما میخوردید	=	شمی - « - « - بینیه (بشد یاء دوم)
ایشان میخوردند	=	أوون - « - « - بینیه

چنانکه ملاحظه می شود در لهجه تاتی برای بنای ماضی استمراری از يك مصدر ، در تمام صیغه ها نخست ضمیر و سپس بترتیب (بء مكسور) و اصل اول فعل را می آورند و بعد :

بآخر اول شخص مفرد (بینیه ، bine) میافزایند

» دوم شخص	» (biše ، بیشه)
» سوم شخص	» (biye ، بینیه)
» اول شخص جمع	» (binebe ، بینیه)
» دوم شخص	» (biyye ، بینیه)
» سوم شخص	» (binde ، بینده)

ماضی نقلی و بعید از : کردن = کارد - ن

من کرده ام	=	مون - کارد - م - بینیه
تو کرده ای	=	تیه - کارد - ه - بینیه

او کرده است = أوة - كرد - ژ - بییه
 ما کرده ایم = امی - كرد - مون - بییه
 شما کرده اید = شعی - كرد - یون - بییه
 ایشان کرده اند = اوون - كرد - شون - بییه

ماضی نقلی و بعید از : خوردن = هاردن

من خورده ام = مون - هارد - م - بییه
 تو خورده ای = تی - هارد - ے - بییه
 او خورده است = أوة - هارد - ژ - بییه
 ما خورده ایم = امی - هارد - مون - بییه
 شما خورده اید = شعی - هارد - یون - بییه
 ایشان خورده اند = اوون - هارد - شون - بییه

همچنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل ماضی نقلی و بعید (که هر دو در لهجه تاتی یکنوع صرف شده و معنی آنها فقط از فحوای کلام معلوم میگردد) از يك مصدر ، در تمام صیغه ها نخست ضمیر و اصل اول فعل را (با حذف کسره آخر آن) می آورند و سپس :

در اول شخص مفرد با خاصل فعل مزبور (ام - بییه ، am - biye) میافزایند
 در دوم شخص مفرد با آخر « » (أة - « » ، « » - a)
 در سوم شخص مفرد با آخر « » (أژ - « » ، « » - aj)
 در اول شخص جمع با آخر « » (أمون - « » ، « » - amun)
 در دوم شخص جمع با آخر « » (أيون - « » ، « » - ayun)
 در سوم شخص جمع با آخر « » (أشون - « » ، « » - ašun)

مضارع اخباری و التزامی

در لهجه تاتی بین مضارع اخباری و التزامی از نظر صرف فرقی وجود ندارد و فقط از فحوای کلام اخباری یا التزامی بودن آن معلوم میگردد .

مضارع اخباری و التزامی از مصدر : کردن = كردن - ن

من میکنم = (بکنم) = مون - ن - بییه - کاردی

تو می‌کنی = (بکنی) = تیه - شة - بی - کاردی
 او می‌کند = (بکند) = أوة - ن - » - »
 ما می‌کنیم = (بکنیم) = أم - ن - » - » (۱)
 شما می‌کنید = (بکنید) = شمی - یة - » - »
 ایشان می‌کنند = (بکنند) = أوون - دة - » - »

مضارع اخباری و التزامی از : خوردن = هارد - ن

من می‌خورم - (بخورم) = مون - ن - بی - هاردی
 تو می‌خوری - (بخوری) = تیه - شة - » - »
 او می‌خورد - (بخورد) = أوة - ن - » - »
 ما می‌خوریم - (بخوریم) = أم - ن - » - »
 شما می‌خورید - (بخورید) = شمی - یة - » - »
 ایشان می‌خورند - (بخورند) = أوون - دة - » - »

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل مضارع اخباری و التزامی از

بك مصدر نخست:

بآخر ضمیر اول شخص مفرد (an ، أن) ،
 » » دوم شخص مفرد (ša ، شة) ،
 » » سوم شخص مفرد (n ، ن) ،
 » » اول شخص جمع (an ، أن) ، » پس از حذف (ای = i) آخر ضمیر
 » » دوم شخص جمع (ya ، یة) ،
 » » سوم شخص جمع (da ، دة) میافزایند که بترتیب بصورت :
 (avan ، teša ، šemiya ، aman ، avunda) درمی‌آیند
 و سپس باول اصل اول فعل مورد نظر (be - بء مکسور) ی افزوده ، بآخر
 هر يك از ضمائر مزبور می‌آورند .

هستقبل از مصدر : کردن = کارد - ن

من خواهم کرد = مون - کاردی - یانی
 تو خواهی کرد = تیه - » - ی‌شه

او خواهد کرد = أوة - کردی - نیی
 ما خواهیم کرد = امی - کرد - یی
 شما خواهید کرد = شمی - > - یی
 ایشان خواهند کرد = اوون - > - یندی

مستقبل از مصدر : خوردن = هارد - ن

من خواهم خورد = مون - هاردی - یی
 تو خواهی خورد = تی - > - یی
 او خواهد خورد = أوة - > - نیی
 ما خواهیم خورد = امی - هارد - یی (۱)
 شما خواهید خورد = شمی - > - یی
 ایشان خواهند خورد = اوون - > - یندی

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مستقبل از يك مصدر نخست ضمائر

را ذکر و سپس:

دراول شخص مفرد بآخراصل اول فعل لفظ (ی نی eyni) می افزایند
 در دوم شخص مفرد > > > > (ی شی eyše)
 در سوم شخص مفرد > > > > (نیی eniye)
 در اول شخص جمع > > > > (یی imbe)
 در دوم شخص جمع > > > > (یی iye)
 در سوم شخص جمع > > > > (یندی inde)

امراز مصدر : کردن کارد - ن

بکن = بیژ - کار (کا) (۲)

بکنیم = بیژ - کار - یی

بکنید = بیژ - کار - آ

امراز مصدر : خوردن - هارد - ن

بخور = بیژ - فار (فا) (۳)

۱- ایی واینی (inbe) هر دو تلفظ میشود.

۲، ۳- کلمه های (کا) و (فا) در اصل (کار) و (فار) اند که در سایه کثرت تلفظ را، از آخر آنها افتاده است

بخوریم = بیژ - فار - یمیه

بخورید = بیژ - فار - آ

بطوریکه ملاحظه میشود دوم شخص مفرد امر از هر مصدری اصل دوم فعل است و برای بنای صیغه‌های دیگر یعنی اول شخص جمع و دوم شخص جمع امر بترتیب (ایمیه، imbe) و (آ، â) بآخر آن اضافه میشود. (۱)
یاد آوری - ۱ - همه قواعدی که در باره صرف افعال درازمنه مختلفه ذکر شد عمومیت و کلیت دارد .

۲ - در لهجه تاتی باول فعل ماضی نقلی لفظ (شاید) آورده بجای ماضی التزامی بکار می‌برند .

۱ - سایر صیغه‌های امر عیناً مثل مضارع است .



صرف فعل از مصدرهای :

دانستن = ذونستن ، زدن = یی‌ین

ماضی مطلق

من دانستم = مون - ذونست - میه
 تو دانستی = تیه - » - ی یه
 او دانست = أوة - » - (ذونسچیه)
 ما دانستیم = امی - » - مونه
 شما دانستید = شمی - » - ینه
 ایشان دانستند = آوون - » - ونه (ذونسچونه)

من زدم = مون - یه - میه
 تو زدی = تیه - » - (ی) یه
 او زد = أوة - » - (یه شه) (۱)
 ما زدیم = امی - » - مونه
 شما زدید = شمی - » - ینه
 ایشان زدند = آوون - » - ونه (یه شونه) (۲)

ماضی استمراری

من میدانستم = مون - به‌ذونسته - به‌یه
 تو میدانستی = تیه - » - به‌یه
 او میدانست = أوة - » - به‌یه
 ما میدانستیم = امی - » - به‌ینه
 شما میدانستید = شمی - » - به‌یه (بشدیاء)
 ایشان میدانستند = آوون - » - به‌ینه

۲۰۱ - بردیف (۵) ص ۹۰ رجوع شود.



من میزد	=	مون -	یه یشه (۱) -	بییه
تو میزدی	=	تیه -	»	بیشیه
او میزد	=	اوه -	»	بییه
ما میزدیم	=	امی -	»	بینیه
شما میزدید	=	شمی -	»	بینیه (بشدیاء)
ایشان میزدند	=	اوون -	»	بینیه

ماضی نقلی و بعید

من دانسته‌ام (-بودم)	=	مون -	زونست -	م -	بییه
تو دانسته‌ای (-بودی)	=	تیه -	»	ه -	»
او دانسته‌است (-بود)	=	اوه -	»	ژ -	»
ما دانسته‌ایم (-بودیم)	=	امی -	»	مون -	»
شما دانسته‌اید (-بودید)	=	شمی -	»	یون -	»
ایشان دانسته‌اند (-بودند)	=	اوون -	»	شون -	»

من زده‌ام (-بودم)	=	مون -	یه -	م -	بییه
تو زده‌ای (-بودی)	=	تیه -	»	ه -	»
او زده‌است (-بود)	=	اوه -	»	ژ -	»
ما زده‌ایم (-بودیم)	=	امی -	»	مون -	»
شما زده‌اید (-بودید)	=	شمی -	»	یون -	»
ایشان زده‌اند (-بودند)	=	اوون -	»	شون -	»

مضارع اخباری و التزامی

من میدانم (بدانم)	=	مونن -	به زونستیه
تو میدانی (بدانی)	=	تیه -	»
او میداند (بداند)	=	اون -	»
ما میدانیم (بدانیم)	=	امن -	»
شما میدانید (بدانید)	=	شمی -	یه -
ایشان میدانند (بدانند)	=	اوونده -	»

۱- یشه (yaše) و ییژه (yije) هر دو استعمال میشود .

- من میزنم (بز نم) = مونن - بیژیه
 تو میرنی (بز نی) = تیژه - >
 او میزند (بز ند) = اون - >
 ما میزنیم (بز نیم) = امن - >
 شما میزنید (بز نید) = شمییه - >
 ایشان میزنند (بز نند) = اوونده - >

مستقبل

- من خواهم دانست = مون - ذونستیه - ینی
 تو خواهی دانست = تییه - > - یشیه
 او خواهد دانست = اویه - > - نییه
 ما خواهیم دانست = امی - ذونست - ییمیه
 شما خواهید دانست = شمی - > - ییه
 ایشان خواهند دانست = اوون - > - یندیه

- من خواهم زد = مون - یشه - ینی
 تو خواهی زد = تییه - > - یشیه
 او خواهد زد = اویه - > - نییه
 ما خواهیم زد = امی - یش - ییمیه
 شما خواهید زد = شمی - > - ییه
 ایشان خواهند زد = اوون - > - یندیه

امر

- بدان = بیژ ذون
 بدانیم = بیژ ذون - ییمیه
 بدانید = بیژ ذون - آ
 بزن = بیژین
 بزنیم = بیژین - ییمیه
 بزنید = بیژین - آ

نفی

در لهجه تاتی برای منفی ساختن فعل باول آن (میم مفتوحی = ma) میافزایند مانند :
 ام کورو (۱) مون مة کاردم بییه = این کار را من نکرده ام، ام نونو (۲)
 مون مة هاردم بییه = این نان را من نخورده ام .

نهی

برای مبدل ساختن فعل امر به نهی لفظ (بیژ) را از اول فعل امر حذف و بجای آن (مة = ma) اضافه می کنند مانند : (هیشوخت سو قند مة فا ، سو قند هاردن پیسه = هرگز سو گند مخور ، سو گند خوردن بد است . دژ نوم مة دی همیشه روست بیژ ووش = دشنام مده همیشه راست بگو).

۲۱- حرف (او - o) یا (e - ی) هر دو مخفف (رو - ru) است که در فارسی بصورت (را) ی مفعول صریح دیده میشود .



فصل دوم

دستور لهجه هرزنی

اسم

مذکر و مؤنث - در لهجه هرزنی مانند زبان فارسی دری و سایر لهجه‌های آذری فرقی بین مذکر و مؤنث وجود ندارد و علامت مشخصه‌ای هم نیست که مذکر بودن و یا مؤنث بودن اسمی را برساند، و فقط از مفهوم اسامی حیوانات میتوان به جنس آنها پی برد مانند: (زن = ین)، (مرد = مرد)، (گاو = گو)، (گاو ماده = مره‌ی - بضم یاء)، (مرغ خانگی = کورک)، (خروس = خروز) .

مفرد و مشنی و جمع - در این خصوص نیز اسامی هرزنی مانند زبان فارسی دری است یعنی فقط مفرد و جمع در آن وجود دارد و اسمی که بر دو یا بیشتر دلالت کند جمع نامیده میشود .

مطابقت اسم با صفت (در مؤنث و مذکر و مفرد و جمع) - چون در لهجه هرزنی فرقی بین اسم مؤنث و مذکر موجود نیست، لذا تفاوتی نیز میان صفات آنها وجود ندارد، مانند: (مرد خوب = چک مرد)، (زن خوب = چک ین) . چنانکه ملاحظه میشود صفت قبل از موصوف آمده، و در ترکی آذری نیز صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود .

در لهجه هرزنی مانند فارسی دری صفت همواره مفرد است خواه موصوفش مفرد باشد و خواه جمع، مانند: (دختر خوب = چک کینه) (۱) (دختران خوب = چک کینوی) .

مطابقت اسم با فعل - در این لهجه اسم با فعل خود در افراد و جمع مطابقت نمیکند: (مرد بخانه آمد = مرد آمارا کر)، (مردان بخانه آمدند = مردوی-آمارو نا کر-) .

علامت جمع - علامت جمع در لهجه هرزنی (او = oy) است که

۱- علامت (ة) بجای فتحه و علامت (و) بجای کسره بکار برده شده است .

بآخر اسم میافزایند ، بدین ترتیب که اگر آخرین جزء اسم حر که یا حرف با صدائی باشد مانند : (کینه = دختر) ، نخست حر که آخر اسم را حذف و سپس علامت جمع را بدان اضافه می کنند : (کینه - وی = kin-oy = دختران) ، و اگر آخرین جزء حرف بیصدائی باشد بدون تغییر آخر آن علامت جمع افزوده میشود مانند : (ینه - وی = yan-oy = زنان) .

علامت تصغیر - در این لهجه برای تصغیر علامت مخصوصی وجود ندارد ، فقط با آوردن کلمه (و دک = کوچک) باول اسم آنرا مصغر میکنند ، مانند : (و دک مرد - مرد کوچک) ، (و دک اوسب = اسب کوچک) .

علامت نسبت - در لهجه هرزنی مانند تانی برای نسبت دو علامت وجود دارد : (ئ - e j) و (این - in) (۱) ، علامت نخست بآخر اسمی شهرها افزوده میشود و علامت دوم بآخر سایر اسمی ، مانند (تووری = Tovri = تبریز) ، (تووری ئ = تبریزی) (ته - رائز = تهرانی) ، (مرن دئ = مرن دی) و (وونین = خونین) ، (یالین = یال دار) ، (نمکین - بضم میم = نمکین)

علامت اسم فاعل - علامت اسم فاعل در این لهجه (انده - anda) است . و اگر بخواهند از مصدری اسم فاعل بنا کنند ، علامت مصدری یعنی فتحه یا کسره آخر مصدر را حذف و بجای آن علامت اسم فاعل را اضافه میکنند مانند : (کوردئ = کردن) ، (یرئ = زدن) ، (هئئ = خوابیدن) که اسم فاعل آنها میشود : (کوردنده = کننده) ، (یرنده = زننده) ، (هئنده = خوابنده)

بنای اسم مفعول - علامت اسم مفعول (ا = a) است که پس از حذف علامت مصدری بآخر مصدر آورده میشود مانند : (خوردن = هورده) ، (خورده شده = هورده) .

بسیط و مرکب - اسمی موجود در لهجه هرزنی بعضی بسیط و ساده و برخی مرکبند ، ساده مانند : (سغ = سنگ) ، (شو = شب) . مرکب مانند : (ین ر - بضم راء = گمراه) ، (رازبان = باغبان) .

۱ - در لهجه تاتی همچنانکه ذکر شده بجای (ئ) کلمه (ایئ) متداول است و همچنین علامت نسبت (این - in) عیناً موجود و مستعمل است برای آگاهی بیشتر بلغات : (خونین ، یالدار ... و نظائر آنها) در واژ نامه رجوع شود .

کنایه

ضمیر - در لهجهٔ هرزنی مانند فارسی دری ضمیر بر دو قسم است: متصل و منفصل.

ضمیر متصل - ضمائر متصل لهجهٔ هرزنی مانند سایر لهجه‌های آذری یا بآخر اسم متصل میشوند و یا بآخر فعل می‌آیند، ضمائر متصلی که بآخر اسم آورده میشوند عبارتند از:

اسب - م = اوسب - یم	Os b - î m
اسب - ت = اوسب - یر	» - î r
اسب - ش = اوسب - ی	» - î
اسب - مان = اوسب - مون	» - mun
اسب - نان = اوسب - لون	» - lun
اسب - شان = اوسب - ی	» - i

ضمائر متصل بفعل در مبحث فعل خواهد آمد.

ضمیر منفصل - ضمائر منفصل نیز دو نوعند: نوع اول آنهایی که قبل از فعل می‌آیند و نوع دوم آنهاییکه مضاف الیه اسمی واقع میشوند.

نوع اول:

من زدم = من - یر - مة	Man - yar - ma
تو زدی = تیر - یر - لة	Te - yar - la
او زد = ارة - یر - جة	A - yar - ɟa
ما زدیم = آما - یر - مونا	âmâ - yar - munâ
شما زدید = شمة - یر - لونا	šema - yar - lunâ
ایشان زدند = آووی - یر - جونا	âvoy - yar - ɟunâ

نوع دوم:

اسب من = چن اوسب - یم	Caman - osb - î m
اسب تو = اشتیه اوسب - یر	Ešte - » - î r
اسب او = آوی اوسب - ی	Avi - » - î

اسب ما = چاما اوسب - مون Câma - oşb - mun

اسب شما = شمة اوسب - لون şema - « - lun

اسبایشان = آوون اوسب - ی Avun - « - i

در لهجه هرزنی مانند ترکی آذری هنگامیکه ضمائر ملکی منفصل باول اسم میآید، ضمائر متصل نیز بآخر اسم افزوده میشود.

ضمیر مشترک: ضمیر مشترک در این لهجه (ایشتن Iştan) است.

من خود زدم = من - ایشتن - یرمه

تو خود زدی = تیه - « - یرله

او خود زد = آة - « - یرجه

ما خود زدیم = آما - « - یرمونا

شما خودزدید = شمة - « - یرلونا

ایشان خودزدند = آووی - « - یرجونا

مبهمات - استعمال مبهمات در لهجه هرزنی مثل سایر لهجه های آذری متداول است، مانند: (این و آن = a - en)، (هیچ کدام = Hiş - Kerem هیش کرم) و غیره

استفهام - استعمال ادوات استفهام در لهجه هرزنی عیناً مانند فارسی دری است: (چه چیز خوب است؟ چه چی، یا نه نی چکه؟)، (که آمد؟ = کی Ki آمارا؟) (حال تو چگونه است؟ = اشته کفر نه نییه؟ Eşte-kefer-naniya) (کدام يك؟ = کرمین؟).

حالات چهارگانه اسم در لهجه هرزنی:

۱- **حالت فاعلی:** (علی آمد = علی آمارا، محمد هم آمد = ممد جی آمارا). جی - si = هم. (علی کاظم را زد = علی کاظمه ینده).

۲- **حالت مفعولی -** الف «مفعول صریح»: (تو کتاب را خریدی = تیه کتیه آستاللا)، (زری آب را خورد = زری اویه ینجیره).

ب - «مفعول غیر صریح»: (من با سب سوار شدم = من اوسیه نشستیم به)، (حسن از ده آمد = حسن دی ری آمارا)، (من کتاب را از حسن گرفتم = من کتیه حسنی ری آستارما)، (میز را از تخته درست میکنند = میزه چوقی ری کوندوت).

۳- **حالت اضافی** - در لهجه هرزنی مثل ترکی آذری مضاف الیه همیشه مقدم بر مضاف آورده میشود: (بلغ بلدام = بلدامی راز)، (کتاب حسن = حسنی کتب) . چنانکه ملاحظه میشود علامت اضافه یائی (ما قبل مکسور) است که بآخر مضاف الیه افزوده میشود .

۴- **حالت ندا** - مانند: (ای حسن = ای حسن) ، (ای خدا = ای خوی - بضم یاء) . علامت ندا فقط (ای = ey) است که قبل از اسم میآورند .

اسم اشاره - مانند: (این اسب = این اوسب) ، (آن مرد = اء مرد) ، (آن دختر = اء کینه) .

صفت

در لهجه هرزنی صفت همیشه قبل از موصوف آورده میشود و اقسام آن عبارت است از:

۱- **صفت مطلق** - مانند: (زن خوب = چک ین) ، (دختر زیبا = چک کینه) .

۲- **صفت تفضیلی** - علامت آن (خیلی xili) است که باول صفت مطلق افزوده میشود: (زیباتر = خیلی چک) ، (زن زیباتر = خیلی چک ین)

۳- **صفت عالی** - علامت آن (خیلی خیلی) است که باول صفت مطلق آورده میشود: (خیلی خیلی چک کینه = بهترین دختر) .

حالات سه گانه صفت:

۱- **حالات وصفی** - مانند: (گلستان بسیار خوبی است = گو لستان چک رازة) .

۲- **حالت قیدی** - مانند: (تو هرزنی را خوب میدانی = تو کوهورزانی لو چک دونسنه) .

۳- **حالت مسندی** - مانند: (این کتاب خوب است = این کتب چکه) ، (آن سخن بد است = اء غیساقو چة) .

عدد

۱- **اعداد اصلی** - مانند: (ای = یک ، ده = دو ، هریه =

سه ... الخ) .

یاد آوری - اعداد اصلی لهجهٔ هرزنی مانند تانی و سایر لهجه‌های آذری اعشاری است و از يك تاده و همچنین دوازده ، چهارده ، پانزده ، هجده ، سی ، چهل ، پنجاه ، شصت ، هفتاد ، هشتاد ، صد و هزار هر کدام برای خود لغت (معادل هرزنی) مخصوصی دارند ، ولی نود را سویری - دوه کیم (صد منهای ده) میگویند .

خواندن اعداد هرزنی مانند فارسی دری و ترکی آذری و تاتی نخست از مرتبهٔ بزرگ آغاز شده بترتیب بکوچکترین مرتبه میرسد .

هزار را هنگام پیوستن بمآت یا عشرات یا آحاد هزوویه ، و صد را هنگام پیوستن بیکى از مراتب کوچکتر از خود سوویه تلفظ میکنند : و از یازده تا چهل و یک میان دهها و یکها و او ساکن ما قبل مفتوحی (O) میافزایند . و از چهل و دو تا صد بدون افزودن حرفی عشرات را بآحاد می پیوندند .

۲- اعداد ترتیبی - در لهجهٔ هرزنی برای بنای عدد ترتیبی از عدد اصلی مانند ترکی آذری بآخر آن (إمجى = emşi) میافزایند ، مانند : (دومجى = Devemşi = دوم ، هرمجى = سوم ، چرمجى = Cörömşi = چهارم ، پینجمجى = پنجم ... الخ) .

ناگفته نماند که نخست را مانند ترکی آذری اول میگویند .

۳- اعداد توزیعی - مانند فارسی دری دومرتبه تکرار میشوند : (ای ای = يك يك ، چ چ = بضم هردو) = چهارچهار ... الخ) .

۴- اعداد کسری - در لهجهٔ هرزنی برای خواندن اعداد کسری نخست صورت و سپس مخرج را تلفظ نموده بآخر آن لفظ (ایوی i-vey) میافزایند مانند : (يك پنجم = ای - پینجه - ایوی) ، (دوسوم = دویه - هره - ایوی) ، (چهار پنجم = چ - پینجه - ایوی) .

در لهجهٔ هرزنی معدود همیشه پس از عدد می آید و مانند تاتی همواره مفرد است مانند : (ده دختر = دوه کینه) ، (دو کتاب = دی کتب) ، (سه خر = هره هر) ، (پنج نخود = پینج نهر) .

قید

در لهجه هرزنی قیود مشهور عبارتند از :

- ۱- قید زمان : (ناگاه = ایبرنده Ibaranda) ، (هنوز = هله) ، (امروز = امروز) ، (دیروز = زیر) .
- ۲- قید مکان : (اینجا = إنتا Entâ) ، (آنجا = آرتما) ، (پائین = پری) ، (بالا = پر به) .
- ۳- قید مقدار : (زیاد = خیلی) ، (کم = کیم) .
- ۴- قید کیفیت : (بد = بوج) ، (خوب = چک) ، (راست = روست) .
- ۵- قید تصدیق : (.ن = یغین) ، (بی شک = وی شک) ، (حتماً = ختماً) .
- ۶- قید نفی : (هیچ = هیش) ، (هرگز = هیش وخت) .
- ۷- قید ترتیب : (نخست = اول) ، (دسته دسته = دوسدادوسدا Dosdâ-dosdâ) ، (دوبدو = دی دی) .
- ۸- قید حالت : (نشسته = نشته Nešta) ، (ایستاده = ووردورده Vordorda) ، (خوابیده = هته Heta) .

شبه جمله

شبه جمله هائیکه در لهجه هرزنی مصطلحند تقریباً شبه جمله هائی هستند که در زبان فارسی دری و ترکی آذری و تاتی عیناً مستعملند، از قبیل : (وای : ایوای ، آه ، اوه ، به به ، آخ ، اوف ، آفرین ، بارک الله... و الخ) .

(به به ! چه هوای خوبی است = به به ! نه نی چک هووه) ، (آه ! جوانی از دست رفت = آه ! جوونی دوسدی ری شرة) .

حروف

در این لهجه (باء زینت) استعمال نمیشود مانند : (بزین = ین) ، (بکن = کة) ، (بده = دة) .

و مانند لهجه تاتی بجای (باء اضافه) و (راء مفعول صریح) به آخر اسم کسره ای افزوده میشود مانند: (بسم چه ها آمد = سربیه کری (بضم کـر) آمارا . بعلی سلام کن = علییه سلام کة . بمردم خوبی کن = مخلوقه چکی گری کة . پری نان را خورد = پری نونه هورجا .

بعوض (از) بآخر اسم (ری ri) اضافه میکنند مانند: احمد از علی پول گرفت = احمد علی ری پول آستارجا . محمد از باغ آمد = محمد راز ری آمارا . و بجای (با) که در فارسی دری باول اسم آورده میشود بآخر اسم لفظ (اوهون Ohun) میافزایند ، مانند : (من با اسب آمدم = من اوسبوهون آمارین . من با علی رفتم = من علیوهون شرین . علی با حسن آمدند = علی حسنوهون آمارود .)

حروف ربط و عطف - حرفهای (و ، یا ، اگر... و نظائر آنها) عیناً در لهجه هرزنی بکار میروند .

روابط و حروف اسناد - عبارتند از: (ام = این in ، ای = ای i ، است = آ â ، ایم = اوم um ، اید = اور ur ، اند = اود ud) . مانند :

Man- palvun- in(en)	من - پلوون-ین(ن)	=	من پهلوانم
Te - « - i (e)	تیه - ی(یه)	=	تو پهلوانی
A - « - â (a)	آ - آ(آ)	=	او پهلوان است
âmâ- « - um(om)	ما - وم	=	ما پهلوانیم
šema- « - ur(or)	شما - ور	=	شما پهلوانید
âvoy- « - ud(od)	ایشان - ود	=	ایشان پهلوانند

حروف استفهام و ندا - در مبحث اسم مورد بحث قرار گرفت.

فعل

مطابقت فعل و فاعل - در لهجه هرزنی فعل در افراد و جمع با فاعل مطابقت میکند .

اصل فعل - افعال لهجه هرزنی دو اصل دارند: اصل اول عبارتست از مصدر فعل پس از حذف حرکت آخر آن؛ و اصل دوم عبارتست از دوم

شخص مفرد فعل امر.

مصدر - همچنانکه اشاره شد اگر بآخر اصل اول فعل در لهجه هرزنی علامت مصدری اضافه شود، مصدر بوجود میآید و علامت آن دو است:

۱- (فتحه = a) مانند: (ورته = دویدن . دوتده = دوشیدن).

۲- (کسره = e) مانند: (شره = رفتن . آماره = آمدن).

اقسام مصدر - مصادر لهجه هرزنی دو نوعند: اصلی و جعلی، مصادر اصلی نیز بر دو قسمند: بسیط و مرکب

مصدر بسیط - مصدرهای بسیط نیز بنوبه خود دو نوعند:

الف - يك ریشه مانند: (یره = زدن . یره = یزن) ، (شره = رفتن . شه = بیا).

ب - دو ریشه مانند: (آماره = آمدن ، یره = بیا) ، (هورده = خوردن . هن = بخور).

مصدر مرکب - مانند: (هشگ کورده = خشک کردن) ، (پیر کورده = پر کردن).

مصدر جعلی - مانند: (دادمیش کورده = چشیدن) ، (الاشمیش بره = کوشا بودن).

چند نمونه از مصادر اصلی بسیط:

مصدر فارسی	مصدر هرزنی	دوم شخص مفرد امر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
گفتن	آته (۱)	آسه	آنجه
دیدن	وینده	وین	وینجه
دانستن	ذونوسته	ذون	ذونوسجه
خوردن	هورده	هن (۲)	هورجه
رفتن	شره	شه	شره
آمدن	آماره	یره	آمارا

۱- بضم همزه ۲- بفتح ه

مصدر فارسی	مصدر هرزنی	دوم شخص مفرد امر	سوم شخص مفرد ماضی مطلق
کردن	کورده	کته، کن (۱)	کورجه
شنیدن	اوشیره	اوشنو (۲)	اوشیرجه
نشستن	نشته	نشی	نشجه
تراشیدن	تشدیه	تش (۳)	تشجه
ایستادن	ووردورده	ونده (۴)	ووردوردا
رها شدن	رهسته	ره (۵)	رهسجه
پرسیدن	پوروسده	پوروس	پوروسجه
جوشیدن	گلسته	گل (۶)	گلسته
چکیدن	چلسته (۷)	چل (۸)	چلسته
خندیدن	سیرسته	سیر	سیرسته
دادن	دریه	ده	درجه
دویدن	ورته	وریر	ورته
رشتن	ریسته	ریس	ریسجه
خریدن	آستاره (۹)	آستا (۱۰)	آستارجه
بریدن	بیره (۱۱)	بیرنین	بیریرجه
سرفه کردن	سلفسته	سلفن	سلفسجه
نشانیدن	نشونده	نشون	نشوجه
کشیدن	کیره	کی نین	کییریرجه
چیدن	چیرنسته (۱۲)	چیرنن	چیرنسجه
درویدن	چیره (۱۳)	چیرنن (۱۴)	چیریرجه
لرزیدن	لورزوسته	لورزین	لوزوستا

- ۱- بفتح ك ۲- بفتح ن ۳- بضم ت ۴- بکسر و
 ۵- بفتح ر ۶- بکسر ک ۷- Celleste ۸- بکسر ج
 ۹- این کلمه بجای الفین بافنجین هم آمده است . ۱۰- مانند فعل امر
 تاتی (واه)ی که در آخر فعل امر پس از (الف) می آید حذف می شود ، چه
 (آستا) در اصل (آستار) بوده است . ۱۱- Bire - در هرزنی هم (برنده)
 وهم (بیره) بمعنی بریدن آمده است . ۱۲- Cirneste ۱۳- Cire-
 در هرزنی هم (چیره) هم (رهنین) وهم (بیچین) بمعنی درو کردن است .
 ۱۴- بکسر نون اول .

گرستن	برمیسته	برم	برمیسجه
سرد کردن	سریسته (۱)	سریس	سریسجه
عطسه کردن	شمنسته	شمنه	شمنسته
ریختن	رتّه (۲)	ری	رسیجه (۳)
قطع شدن	بریسته (۴)	برینی	بریسته

چند نمونه از مصادر اصلی مرکب :

مصدر فارسی	مصدر هرزنی	مصدر هرزنی
آباد کردن	آباد کورده	کة آباد
خراب کردن	خروب (۵)	« خروب
پر (بضم) کردن	پیر	« پیر
خرد کردن	هرد (۶)	« هرد
خشک کردن	هشک	« هشک
خمیر کردن	خمیر	« خمیر
فریاد زدن	فریاد	« فریاد
خبر دادن	خبر دره	ده خبر
درست کردن	راست کورده	کة راست
آبیاری کردن	آودره	ده او

چنانکه ملاحظه میشود در لهجه هرزنی برای بنای مصدر اصلی مرکب با آخر اسم یکی از مصادر اصلی بسیط یا دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر اصلی بسیط آورده میشود و موقع صرف صورت اسم ثابت مانده فقط آخر مصدر تغییر پیدا میکند .

۱- Sarista ۲- بکسر ر ۳- در افعالیکه حرف باصدای قبل از (ج) یکی از حروف (او، u، o، آ = â) باشد می توان (جه) = Ça (را (جا = Çâ) تلفظ نمود ، مانند: (نشونجا ، هورجا ، آستارجا... و غیره) .

۴- Bîriste ۵- Xarob ۶- Herd

چند نمونه از مصادر جعلی :

مصدر فارسی	مصدر ترکی آذری	مصدر جعلی هرزنی
جاری شدن	آخماخ	آخمیش بره یا به آخمیش
کوشا بودن	اللشماخ	اللشمیش بره « به اللشمیش
چشمیدن	دادماخ	دادمیش کورده « کته دادمیش
رنجنا نیدن	اینجیتماخ	اینجیتمیش کورده « کته اینجیتمیش
پسندیدن	بینماخ	بینمیش کورده « کته بینمیش

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مصدر جعلی وجهه وصفی فعل مورد نظر ترکی آذری را اختیار و بآخر آن یکی از مصادر بسیط هرزنی را اضافه میکنند و همچنین می توان بجای افزودن مصدر بآخر وجهه وصفی فعل ترکی آذری ، باول همان وجهه وصفی دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر هرزنی را آورد .

صرف افعال

ماضی مطلق از : کردن = کورده

من کردم	= من - کور(۱) - ما (۲)
تو کردی	= تیه - کور - لا ، (کوالا ۳)
او کرد	= آة - کور - جا
ما کردیم	= آما - کور - مونا
شما کردید	= شمة - کور - لونا ، (کوللونا)
ایشان کردند	= آووی - کور - جونا

۱- حرف (د) در ماضی مطلق از آخر اصل فعل اول حذف شده است ، در مصدر (ویندی = دیدن) و نظائر آن نیز این عمل مشاهده میشود . ۲- در مصادری که آخرین حرف باصدا (o ، u ، â) باشد در آخر ضما نر متصل باول شخص و دوم شخص و سوم شخص مفرد بجای (فتحه = a) حرف باصدای (الف = â) آورده میشود . ۳- حرف راء و لام بملت قریب المخرج بودن در دوم شخص مفرد و جمع در هم ادغام میشوند .

ماضی مطلق از : زدن = یر؟

من زدم	=	من - یر - مة
توزدی	=	تو - یر - لة (یللة ۱)
اوزد	=	او - یر - جة
مازديم	=	آما - یر - مونا
شما زدید	=	شمة - یر - لونا ، (یللونا)
ایشان زدند	=	آووی - یر - جونا

ماضی مطلق از : دیدن = ویند؟

من دیدم	=	من - وین - مة
تودیدی	=	تو - وین - لة ، (ویللة ۲)
اودید	=	او - وین - جة
مادیدیم	=	آما - وین - مونا
شما دیدید	=	شمة - وین - لونا (ویللونا)
ایشان دیدند	=	آووی - وین - جونا

ماضی مطلق از : گفتن = آتد؟ (۳)

من گفتم	=	من - آت - مة
تو گفتی	=	تو - آت - لة
او گفت	=	او - آت - جة
ما گفتیم	=	آما - آت - مونا
شما گفتید	=	شمة - آت - لونا
ایشان گفتند	=	آووی - آت - جونا

چنانکه ملاحظه میشود ضمائر متصل بفعل ماضی مطلق بترتیب

عبارتند از : (ma ، la ، ɣa ، munâ ، lunâ ، ɣunâ .)
که بآخر اصل فعل اول افزوده میشوند .

۱- حرف راء و لام بعلت قریب المخرج بودن در دوم شخص مفرد و

جمع درهم ادغام میشوند . ۲- حرف نون و لام بجهت قریب المخرج بودن

در دوم شخص مفرد و جمع درهم ادغام میشوند ۳- بضم همزه

ماضی استمراری از: کردن = کورد؟

من میکردم	=	من	-	کونده (۱)	-	برین
تو میکردی	=	تو	-	«	-	بری
او میکرد	=	او	-	«	-	بره
ما میکردیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میکردید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میکردند	=	آووی	-	«	-	برود

ماضی استمراری از: زدن = یر؟

من میزد	=	من	-	یندی (۲)	-	برین
تو میزدی	=	تو	-	«	-	بری
او میزد	=	اؤ	-	«	-	بره
ما میزدیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میزدید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میزدند	=	آووی	-	«	-	برود

ماضی استمراری از: آمدن = آمار؟

من میآمدم	=	من	-	آماندی (۳)	-	برین
تو میآمدی	=	تو	-	«	-	بری
او میآمد	=	اؤ	-	«	-	بره
ما میآمدیم	=	آما	-	«	-	بروم
شما میآمدید	=	شمة	-	«	-	برور
ایشان میآمدند	=	آووی	-	«	-	برود

ماضی استمراری از: رفتن = شر؟

من میرفتم	=	من	-	شندی (۴)	-	برین
تو میرفتی	=	تو	-	«	-	بری
او میرفت	=	اؤ	-	«	-	بره

ما میرفتیم = آما - شنید - بروم

شما میرفتید = شمة - « - برور

ایشان میرفتند = آووی - « - برود

آنچه از معنی و ترکیب فعل فهمیده میشود نشان میدهد که کلمات (کونده ، ینده ، آمانده ، شنید) بترتیب مخفف و محرف (کوردندة - یرندة - آمارندة - شرنندة) بمعنی (کنند ، زنند ، آیند ، روند) می باشند و در پیش ماضی مطلق مصدر (بودن) درست معنی ماضی استمراری میدهند ، چه عبارت : (من رونده بودم تو آینده بودی) درست بمعنی (من میرفتم ، تو میآمدی) می باشد . اینک صیغه های ششگانه ماضی مطلق مصدر بودن که بترتیب به آخر صیغه های ماضی استمراری افعال هرزنی افزوده می شوند .

berum = بودیم

berin = بودم

berur = بودید

beri = بودی

(۱) berud = بودند

bera = بود

ماضی نقلی از : کردن = کوردید

من کرده ام = من - کوردة - مة

تو کرده ای = تو - « - رة

او کرده است = او - « - یرة

ما کرده ایم = آما - « - مونة

شما کرده اید = شمة - « - رونة

ایشان کرده اند = آووی - « - ینة

ماضی نقلی از : زدن = یرید

من زده ام = من - یرة - مة

تو زده ای = تو - « - رة

او زده است = او - « - یرة

۱- (بودن = برید) از مصادری است که مانند : (رفتن = شری ، آمدن

= آمارید و امثال آنها) در ماضی مطلق با آخر اصل اولش ضماير متصل (a , i , in ud , ur , um) افزوده میشود .

ما زده ایم = آما - یره - مونه
 شما زده ام = شمة - « - رونه
 ایشان زده اند = آووی - « - ینه

ماضی نقلی از : تراشیدن = تشدی

من تراشیده ام = من - تشدة - مة
 تو تراشیده ای = تی - « - رة
 او تراشیده است = أة - « - ینه
 ما تراشیده ایم = آما - « - مونه
 شما تراشیده اید = شمة - « - رونه
 ایشان تراشیده اند = آووی - « - ینه

ماضی نقلی از : خوردن = هوردی

من خورده ام = من - هوردة - مة
 تو خورده ای = تی - « - رة
 او خورده است = أة - « - ینه
 ما خورده ایم = آما - « - مونه
 شما خورده اید = شمة - « - رونه
 ایشان خورده اند = آووی - « - ینه

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای فعل ماضی نقلی اصل اول فعل را بصورت اسم مفعول درآورده سپس بترتیب بآخر آن ضمایر متصل (ma, ra, ya, muna, runa, yna) را میافزایند.

ماضی بعید از کردن = کوردی

من کرده بودم = من - کوردة - برین
 تو کرده بودی = تی - « - بری
 او کرده بود = أة - « - برة
 ما کرده بودیم = آما - « - بروم
 شما کرده بودید = شمة - « - برور
 ایشان کرده بودند = آووی - « - برود

ماضی بعید از : زدن = یر؟

من زده بودم = من - یرة - برین
تو زده بودی = تی - « - بری
او زده بود = أة - « - برة
ما زده بودیم = آما - « - بروم
شما زده بودید = شمة - « - برور
ایشان زده بودند = آووی - « - برود

ماضی بعید از : خوابیدن = هت؟

من خوابیده بودم = من - هتة - برین
تو خوابیده بودی = تی - « - بری
او خوابیده بود = أة - « - برة
ما خوابیده بودیم = آما - « - بروم
شما خوابیده بودید = شمة - « - برور
ایشان خوابیده بودند = آووی - « - برود

ماضی بعید از : نشستن = نشته

من نشسته بودم = من - نشته - برین
تو نشسته بودی = تی - « - بری
او نشسته بود = أة - « - برة
ما نشسته بودیم = آما - « - بروم
شما نشسته بودید = شمة - « - برور
ایشان نشسته بودند = آووی - « - برود

چنانکه ملاحظه میشود در این لهجه برای بن-ای ماضی بعید بآخر اسم مفعول بترتیب صیغه-ای ششگانه ماضی مطلق از مصدر (بری = بودن) افزوده میشود (۱)

مضارع اخباری از : کردن = کورد؟

من میکنم	=	من - کوند (۱) - ن
تو میکنی	=	تو - « - ۰
او میکند	=	او - « - ۰
ما میکنیم	=	ما - « - وم
شما میکنید	=	شما - « - ور
ایشان میکنند	=	آوی - « - ود (وت) (۲)

مضارع اخباری از : زدن = یر؟

من میزنم	=	من - یند - ن
تو میزنی	=	تو - ۰ - « - ۰
او میزند	=	او - ۰ - « - ۰
ما میزنیم	=	ما - « - وم
شما میزنید	=	شما - « - ور
ایشان میزنند	=	آوی - « - ود (وت)

مضارع اخباری از : آمدن = آمار؟

من میآیم	=	من - آماند - ن
تو می آئی	=	تو - ۰ - « - ۰
او میآید	=	او - ۰ - « - ۰
ما میآئیم	=	ما - « - وم
شما میآید	=	شما - « - ور
ایشان میآیند	=	آوی - « - ود (وت)

۱۱- حرکت آخر اسم فاعل معرف هنگام پیوستن بروابط بجهت التقاء با حرکت دیگر حذف شده است

۲- رابطه یا عبارت دیگر ضمیر متصل سوم شخص جمع فعل مضارع اخباری هم (od) وهم (ot) تلفظ میشود .

مضارع اخباری از : رفتن = شر؟

من میروم	=	من - شند - ن
تو میروی	=	تو - « - ی
او میرود	=	او - « - ة
ما میرویم	=	ما - « - وم
شما میروید	=	شما - « - ور
ایشان میروند	=	آووی - « - ود (وت)

چنانکه ملاحظه میشود برای بنای مضارع اخباری روابط (ام = إن ، ای = e ، است = أة a ، ایم = اوم om ، اید = اور or ، اند = اوت ot یا اود od بترتیب درشش صیغه بآخر (مخفف و محرف) اسم فاعل مصدر مورد نظر افزوده میشود .

مضارع التزامی از : کردن = کورد؟

من بکنم	=	من - کن - ین
تو بکنی	=	تو - « - ی
او بکند	=	او - « - ی
ما بکنیم	=	ما - « - وم
شما بکنید	=	شما - « - ور
ایشان بکنند	=	آووی - « - ود

مضارع التزامی از : زدن = یر؟

من بزنم	=	من - ین - ین
تو بزنی	=	تو - « - ی
او بزند	=	او - « - ی
ما بزنیم	=	ما - « - وم
شما بزنید	=	شما - « - ور
ایشان بزنند	=	آووی - « - ود

مضارع التزامی از : دیدن = ویند؟

من	بینم	=	من	-	وین	-	ین
تو	بینی	=	تو	-	«	-	ی
او	بیند	=	آء	-	«	-	ی
ما	بینیم	=	آما	-	«	-	وم
شما	بینید	=	شمة	-	«	-	ور
ایشان	بینند	=	آووی	-	«	-	ود

مضارع التزامی از : خوردن = هورد؟

من	بخورم	=	من	-	هن	-	ین
تو	بخوری	=	تو	-	«	-	ی
او	بخورد	=	آء	-	«	-	ی
ما	بخوریم	=	آما	-	«	-	وم
شما	بخورید	=	شمة	-	«	-	ور
ایشان	بخورند	=	آووی	-	«	-	ود

برای بنای مضارع التزامی در تمام صیغه‌ها پس از ضمیر نخست اصل اول فعل یعنی دوم شخص مفرد فعل امر مصدر مورد نظر و سپس بترتیب در شش صیغه ضمائر متصل (این - in ، ای - i ، ای - ey ، اوم - om ، اور - or ، اود - od) را می‌آورند ، و بعضاً لفظ (شاید = بینکی Babanki) نیز قبل از فعل آورده میشود.

فعل امر از : کردن = کورد؟

من	بکنم	=	من	-	کن	-	ین
تو	بکن	=	تو	-	کن	-	(کة)
او	بکند	=	آء	-	کن	-	ی
ما	بکنیم	=	آما	-	کن	-	وم
شما	بکنید	=	شمة	-	کن	-	ور
ایشان	بکنند	=	آووی	-	کن	-	ود

فعل امر از : زدن = یـر؟

من بزَنم = من - یَن - یَن
 تو بزَن = تِی - یَن
 او بزَنَد = اَی - یَن - ی
 ما بزَنیم = آما - یَن - وِم
 شما بزَنید = شَمَ - یَن - وِر
 ایشان بزَنند = آووی - یَن - وِد

فعل امر از : دانستن = ذونستن؟

من بدانم = من - ذون - یَن
 تو بدان = تِی - «
 او بداند = اَی - « - ی
 ما بدانیم = آما - « - وِم
 شما بدانید = شَمَ - « - وِر
 ایشان بدانند = آووی - « - وِد

فعل امر از : نشانیدن = نشوند؟

من بنشانم = من - نشون - یَن
 تو بنشان = تِی - «
 او بنشاند = اَی - « - ی
 ما بنشانیم = آما - « - وِم
 شما بنشانید = شَمَ - « - وِر
 ایشان بنشانند = آووی - « - وِد

برای بنای فعل امر بآخر اصل فعل دوم یعنی دوم شخص مفر دفعل
 امر در اول شخص مفرد (این in) واز سوم شخص مفرد بیعد بترتیب (ای-
 ey ، او-om ، او-or ، او-od) میافزایند پس بطور کلی فرق بنای
 فعل امر وفعل مضارع التزامی در لهجه هرزنی اینست که در فعل امر بآخر دوم
 شخص مفرد (ای - i) اضافه نمی شود .

مستقبل از : کردن = کورد؟

من خواهم کرد = من - کورده - نین (۱)
تو خواهی کرد = تِه - « - نی
او خواهد کرد = اَه - « - نییه
ما خواهیم کرد = آما - « - نوم
شما خواهید کرد = شمه - « - نور
ایشان خواهند کرد = آووی - « - نود

مستقبل از : زدن = یر؟

من خواهم زد = من - یره - نین
تو خواهی زد = تِه - « - نی
او خواهد زد = اَه - « - نییه
ما خواهیم زد = آما - « - نوم
شما خواهید زد = شمه - « - نور
ایشان خواهند زد = آووی - « - نود

مستقبل از : گفتن = آته؟

من خواهم گفت = من - آته - نین
تو خواهی گفت = تِه - « - نی
او خواهد گفت = اَه - « - نییه
ما خواهیم گفت = آما - « - نوم
شما خواهید گفت = شمه - « - نور
ایشان خواهند گفت = آووی - « - نود

۱- آخرین حرکت یا حرف باصدای مصدر اگر (â, o, u) باشد، علامت مصدری هرزنی در بنای مستقبل به (â-آ) نیز مبدل میشود یعنی میتوان گفت : من خواهم کرد = من کوردانین ... والخب

مستقبل از : رفتن = شر؟

من خواهم رفت = من - شرة - نین
 تو خواهی رفت = تہ - « - نی
 او خواهد رفت = اة - « - نیة
 ما خواهیم رفت = آما - « - نوم
 شما خواهید رفت = شمة - « - نور
 ایشان خواهند رفت = آووی - « - نود

در لهجه هرزنی برای بنای فعل مستقبل علامت مصدری مصدر مورد نظر را در صورت کسره (ه) بودن مبدل به فتحه (ة) میکنند و سپس بآخر آن در شش صیغه مستقبل بترتیب ضمائر (نین - nin ، نی - ni ، نیة - niya ، نوم - num ، نور - nur و نود - nud) را میافزایند.
 یاد آوری - قواعدی که ذکر شد در صرف افعال لهجه هرزنی کلیت دارد، فقط در یکمده از مصادر مختوم به (re- ری) بنای فعل ماضی مطلق مستثنی میباشد بدین ترتیب که در آن مصادر برای بنای فعل مزبور بآخر اصل فعل اول در شش صیغه بترتیب ضمائر (این - in ، ای - i ، اة - a ، اوم - um ، اور - ur ، اود - ud) افزوده میشود، از آن جمله اند مصادر : (آماره ، شره ، بره) .

ماضی مطلق از مصدر : آمدن = آماره؟

من آمدم = من - آمار - ین
 تو آمدی = تہ - « - ی
 او آمد = اة - « - (آ)
 ما آمدیم = آما - « - وم
 شما آمدید = شمة - « - ور
 ایشان آمدند = آووی - « - ود

ماضی مطلق از مصدر : رفتن = شر؟

من رفتم = من - شر - ین
 تو رفتی = تہ - « - ی
 او رفت = اة - « - ے

ما رفتیم = آما - شر - وم
 شما رفتید = شمة - « - ور
 ایشان رفتند = آووی - « - ود

نهی

در لهجه هرزنی برای منفی ساختن فعل لفظ (ne= نه) باول آن میآورند مانند : (تو رفتی = تو - نه - شری) ، (اوندید = اة - نه وینجه) ،
 (من ننشسته بودم = من - نه نشته برین) ، (ما نمیزنیم = آما - نه یندوم) .

نهی

در لهجه هرزنی برای تبدیل فعل امر به فعل نهی ، باول آن لفظ (me= مه) می آورند مانند : (مزن = مةین) ، (مریس = مةریس)
 (نکوئیم = مة اهوم) ، (نخنهدید = مة سیورور) .

استفهام

در لهجه هرزنی مانند تاتی و فارسی دری و ترکی آذری در حال استفهام تغییری در کیفیت فعل پیدا نمیشود فقط ازلحن سخن استفهامی بودن آن معلوم میگردد .



گفتار چهارم

فصل اول

بحث کلی در واژه های تاتی و هرزنی

لغاتى که از لهجه های تاتى و هرزنى در گفتار دوم آورده شد ، لغت-هائى هستند که ظاهراً با معادل های ترکی آذربایجان کم و بیش مغایرت دارند و باقى لغات این دو لهجه چون عیناً واژه هایى هستند که در ترکی آذرى مصطلح و مستعملند لذا از ذکر آنها صرف نظر و برای نمونه چند تا از آنها یاد میشود :

» آزاد - آش - اجاره - استکان - چایدان - انجیر - فنجان - زنجیر - غصه - غم - فکر - بابا - باده - شراب - باغ - باغچه - بخت - پاک - برابر - بالان - پامال - تورب - تلغون - تخت - جوجه - فلان - چنار - حساب - دارچین - درد - درزى - دهل - زيتون - ساده - سخت - سرکش - سمنى - سینه - شاد - شمشاد - مفت - نارنج - پرتقال - همان بهمان - نغیل (داستان) - یان (نزد) - بیغ (سبیل) - گوی (سبز) - تولکى (روباه) - ... » چنانکه ملاحظه میگردد از لغات مزبور نیز برخى فارسى و برخى ترکی میباشد ، اما درضمن لغاتى که در واژه نامه آمده عده اى نیز وجود دارند که در سایر لهجه های ایرانى هم بهمان صورت و یا مختصر تغییر و تفاوت مورد استعمال مى باشند ، این نکته مى رساند که میان تاتى و هرزنى و دیگر لهجه های ایرانى اعم از باستانى و کنونى رابطه و قرابتى موجود است و اینک برای نشان دادن درجه این نزدیکی پنجاه واژه از تاتى و هرزنى با معادل های فارسى درى ، ارزینى ، کردى ، مازندرانى ، گیلکى ،

خلخالی ، ارمنی ، پهلوی و ترکی آذری و تا حد امکان اوستائی و پارسی باستانیشان ذیلا آورده میشود :

۱- فا (۱) - مرد	
تا - مرت (بکسر م)	گ - زن
هر - مرت (بکسر م)	خل - ژانک (بفتح ن)
ارز - مرد (بکسر م)	ار - گین
کر - پیانو	په - زن
ما - مردی	تر - آروات (۳)
گ - مرد	
۳- فا پسر - پور	
خل - مردک (بفتح م، د)	تا - زووا (بضم ز)
ار - مارت	هر - زرا (« »)
په - مرت (بفتح م)	ارز - زوره (بفتح ز)
تر - کیشی (۲)	کر - کور (بفتح ک)
۲- فا - زن	ما - ریکا
تا - ین (بفتح ی)	گ - پسر
هر - ین (« »)	خل - زوللوك (بفتح ز)
ارز - ژن (بفتح ژ)	ار - دیغا (بیاء مجهول)
کر - ژن (بکسر ژ)	په - پوهر - پس - پوس
ما - زنا (بفتح ز)	تر - اوغول - اوغلان (۴)

۱- کلمات: فا، تا، هر، ارز، کر، ما، گ، خل، ار، په و تر بترتیب علامات اختصاری لهجه‌های: فارسی دری، تاتی، هرزنی، ارزینی، کردی، مازندرانی گیلکی، خلخالی، ارمنی، پهلوی و ترکی آذری میباشند.

۲- اوستائی: مرتة *mareta*، پارسی باستان: مرتیة *martiya*

۳- اوستائی: ژنی *jani* ۴- اوستائی: پوثره *puθra*، پارسی باستان: پوثره *puθra*.

۴- فا - دختر - دخت	۶- فا - مادر
تا - کینا	تا - ننا (بفتح ن)
هر - کینه	هر - دده (بفتح د)
ارز - کینه	ارز - نه نه
کر - کیج	کر - دایک
ما - کیجا	ما - مار
گ - دوختر	گ - مار
خل - کیلمیک	ار - مایر (بسکون ی ، ر)
ار - آخجیک	خل - نه نه
په - کینک - دوح - دخت -	په - مات ، ماتر
دوخیژک - دوختر	تر - نه نه ، آنا
تر - قیز (۱)	

۵- فا - پدر	۷- فا - برادر
تا - ددا (بفتح د)	تا - برو (بکسر ب)
هر - آتا	هر - بر (بضم ب ، ر)
ارز - ددا (بفتح د)	ارز - برو (بفتح ب ، ر)
کر - باب ، باو	کر - برا (بسکون ب)
ما - بر (بفتح پ)	ما - برار (بفتح ب)
گ - پر (« »)	گ - برار (« »)
ار - هایر (بسکون ی ، ر)	ار - یخ بایر (بکسر ی)
خل - دده (بفتح د)	خل - برولیک (بسکون ب)
په - پیتر ، پیت	په - برات ، براتر
تر - دده ، آتا (۲)	تر - قارداش (۳)

۱- اوستائی : دوغدر dughdhar و کینینی kaini .

۲- اوستائی و فارسی باستان : پیتر pitar .

۳- اوستائی : براتر brâtar .

۸- فا - خواهر	۱۰- فا - بزړگ- کلان
تا - باجی	تا - کتما (بفتح ك)
هر - هو (بضم ه)	هر - کلمه (بفتح ك)
ارز- باجی	ارز- يکته (بکسر ی)
کر - خوشيک (بياء مجهول)	کر- گه وړه (بفتح و)
ما - خواخوږ (بفتح خ)	ما - کتیه (بفتح ك)
گ - خواخوږ (بفتح خ)	گ - پيله
ار - کویر (بضم ك، بسکون ی)	خل- پيلله
خل- هولیک (بضم ه)	ار - وزوړک ، مدس (بکسر م)
په - خواخوږ ، خواهر	په - وژرکه (بفتح و، ژ) بزورک
تر - باجی (۱)	تر - بيوک - کلمه - أنکه (۲)
۹- فا - بچه ، کودک	۱۱- فا - کوچک - خرد
تا - هردن	تا - گوزدا
هر - هولتر	هر - ودي
ارز- هردن (بکسر ه ، بفتح د)	ارز- گوت
کر- موندال	کر- چکولا (بسکون چ)
ما - وچه (بفتح و)	ما - کيچيک
گ - بچه	گ - کوچی
خل- هوردن (بضم ه ، بفتح د)	خل- گينه (بشد ن)
ار - یرخا (بکسر ی ، ر)	ار - بوکر (بسکون ك ، ر)
په - وچک	په - خورتک
تر - اوشاق	تر - کيچيک ، خیردا ، جیکلمی
	(بشد وسکون ك)

۱- اوستائی : xvanhar

۲- پارسی باستان : vazraka

۱۲- فا - پا	۱۴- فا - چشم
تا - لنگ (بکسر ل)	تا - چاش
هر - ینگ (« ی)	هر - کوش ، چوش
ارز - ننگ (« ن)	ارز - چاش
کر - لك (بفتح ل) ، پ	کر - چاو
ما - لینگ	ما - چش (بکسر چ)
گ - پا	گ - چش (« «) ، چوم
خل - پا	خل - چش (بفتح «)
ار - وود	ار - آچیک (بیاء مجهول)
په - پاژ ، پای	په - چشم
تر - ایاق - لینگ (۱)	تر - گوز (بواو مجهول) (۳)
۱۳- فا - دست	۱۵- فا - دهان
تا - داست	تا - گو
هر - دوست	هر - گو
ارز - داست	ارز - گو gav
کر - دست (بفتح د)	کر - زار
ما - دست (« «)	ما - دهون
گ - دس (« «)	گ - دهان
خل - دست (« «)	خل - دهان
ار - جر (بکسر ج)	ار - بران (بکسر ب)
په - دست	په - دهان
تر - آل (۲)	تر - آغیز

- ۱- ایرانی باستان: pâd ، اوستائی: pâda
 ۲- پارسی باستان: hâsta ، اوستائی: zasta
 ۳- اوستائی: câšman

۱۶- فا - بینى	۱۸- فا - ماه (زمان)
تا - ونا (بکسر و)	تا - مو
هر - وزه (بکسر و)	هر - مو
ارز - ونا (بکسر و)	ارز - موه (بفتح م)
کر - کپو (بفتح ک پ)	کر - مانگ (بسکون ن)
ما - ونى (بکسر و)	ما - ماه
گ - دماغ	گ - ماه
خل - وینى	خل - مة
ار - کیت (بکسر ک)	ار - آمیس
په - وینیک	په - ماس
تر - بورون (۱)	تر - آى

۱۷- فا - سر - کله (بشد ل)	۱۹- فا - سال
تا - سر	تا - سور
هر - سر	هر - سور
ارز - سر	ارز - سور (بفتح س)
کر - سر	کر - سال
ما - سر	ما - سال
گ - کله (بشد ل)	گ - سال
خل - سر	خل - سال
ار - قلوخ (بسکون ق)	ار - داری
په - سر	په - سال
تر - باش - کله (بشد ل)،	
قیلیخ (بباء مجهول) (۲)	تر - ایل (۳)

۱- اوستائى : vaenâ

۲- اوستائى : sarah

۳- اوستائى : yâra ، sared

۲۰- فا - روز	۲۲- فا - خورشید - آفتاب
تا - روژ	تا - هرشی (بفتح ه - ر)
هر - روژ	هر - هود (بفتح) - روش (بضم)
ارز - روژ	ارز - روژ
کر - روژ (بفتح ر)	کر - تَقو ، روش (بفتح ر)
ما - روز	ما - آفتاب ، خور
گ - روز	گ - آفتاب
خل - روز	خل - آفتاب
ار - اور (بفتح ا)	ار - آرو (بکسر ر)
په - روچ - روژ	په - خورشید - خورشید - خورشیت
تر - گون (۱)	تر - گون - گونش (۳)

۲۱- فا - شب	۲۳- فا - ستاره
تا - شو (بوزن شب)	تا - اوستورا
هر - شو (« «)	هر - الدوز
ارز - شو (« «)	ارز - اوسدوره
کر - شو (« «)	کر - اُسْتِرا (بفتح ا ، بکسر ت)
ما - شو (« بو)	ما - سیتاره
گ - شب	گ - ستاره
خل - شب	خل - قنشر (بفتح ق ش)
ار - قیشر (بکسر ش)	ار - آستِیخ (بیاء مجهول)
په - شب	په - ستارک
تر - گجّة (بکسر گ) (۲)	تر - اولدوز (۴)

۱- پارسی باستان : raucāh ، اوستائی : raocah (روشنائی)

۲- پارسی باستان : xšapa

۳- اوستائی : hvare-xšaet (خور - رخشان)

۴- اوستائی : star

۲۴- فا - ماه (آسمانی)	۲۶- فا - خر
تا - او شما	تا - هر
هر - أشمة	هر - هر
ارز- أشمة (بضم أ)	ارز- هر
کر- مانگ (بسکون ن)	کر- کر (بفتح ك)
ما - ماه	ما - خر
گ - ماه	گ - اولاغ
خل- ماه	خل- هر (بفتح ه)
ار - لوسین (بکسر س)	ار - آواناک
په - ماس	په - خر
تر - آی (۱)	تر - إشک (بفتح وشدش) (۳)

۲۵- فا - اسب - باره	۲۷- فا - گاو
تا - آسپ	تا - گو
هر - اوسب	هر - گوو
ارز- آسپ	ارز- گو (بضم گ)
کر- آسیب (بفتح أ)	کر- گا
ما - اسب - اسپ	ما - گو (بضم گ)
گ - اسب	گ - گاو
خل- آسب	خل- گوو (بفتح گ)
ار - جی	ار - گوو (« »)
په - اسپ - بارک	په - گاو
تر - آت (۲)	تر - آکو ز (بضم أ) (۴)

۱- ایرانی باستان: mâha

۲- اوستایی: aspa ؛ پارسی باستان : âs

۳- اوستایی: xara

۴- اوستایی: gâv ، gaö

۲۸- فا - گاوماده	۳۰- فا - بز
تا - ماگو	تا - بز (بکسر ب)
هر - مرّی (بضم م ، ی)	هر - بز (« «)
ارز - مورّگو	ارز - بز (« «)
کر - مانگا	کر - بزین (بسکون ب، یاء مجهول)
ما - مانگو	ما - بز (بضم ب)
گ - گاوماده	گ - بز (« «)
خل - ماگوو	خل - بیز
ار - گو میش (بفتح ّ)	ار - آیتس (بسکون ی ت)
په - ماتک گاو	په - بوژ - بوج
تر - اینک (بفتح ن)	تر - گچی (۲)

۲۹- فا - گوسفند	۳۱- فا - شتر
تا - پس (بفتح پ)	تا - دوا
هر - پس (بفتح پ)	هر - دوة
ارز - پس (بفتح پ)	ارز - دوة
کر - مر (بفتح م)	کر - ویشتر
ما - گیسبند (بفتح ب)	ما - شتر
گ - گوسفند	گ - شتر
خل - پس (بفتح پ)	خل - دوة
ار - ووچخر (بفتح و خ)	ار - اوخت
په - گو سپنت - گوسپند	په - اشتر
تر - قویون (۱)	تر - دوة (۳)

۱- اوستائی: gaö (چهارپا) ، spentâ (مقدس) . اوستائی: fšu (چهارپا) ، ایرانی باستان: fšu (چهارپا)

۲- اوستائی: büza

۳- اوستائی: uštra

۳۲- فا - بره	۳۴- فا - گربه
تا - ورا	تا - کتا (بکسر ک)
هر - ورة	هر - کته (« »)
ارز- ورة	ارز- کته (« »)
کر- برخ (بفتح ب ر)	کر- پیشلا
ما - ورة (بفتح و)	ما - بامشی
گ- برة (« ب)	گ- پیچا
خل- ورا (« و)	خل- کلاک (بفتح ک بکسر ل)
ار - گار	ار - گادو (بضم د)
په - ورك	په - گوربا (بضم گ)
تر - قوزی (۱)	تر - پیشیک

۳۳- فا - سگ	۳۵- فا - من
تا - پا	تا - مون
هر - إسبا	هر - من
ارز- إسبة	ارز- مون
کر- سگ	کر- امین
ما - سگ	ما - من
گ- سگ	گ- من
خل- سگ	خل- أزی
ار - شون (بضم ش)	ار - یس (بکسر ی)
په - سک - سگ	په - از - من
تر - ایت (۲)	تر - من (۳)

- ۱- ایرانی باستان: *varmaka*
 ۲- پارسی باستان: *saka* ، ایرانی باستان: *spaka* ، مادی :
spâxa ، آریائی : *suaka* .
 ۳- پارسی باستان: *adam* ، (*maiy* بمن ، *manâ* مال من)

۳۶- فا - ثو	۳۸- فا - ما
تا - تہ	تا - اُمی
هر - تہ	هر - آما
ارز - تہ	ارز - اُمی
کر - اُتو (بفتح اُ ت)	کر - اُمة
ما - ت (بضم)	ما - اُما
گ - تو (بضم ت)	گ - اُمة
خل - تو (بفتح ت)	خل - اُمی
ار - دو (بضم د)	ار - منک (بفتح م سکون ن)
په - تو	په - اُما
تر - سن (۱)	تر - بیز (۳)
۳۷- فا - او- وی	۳۹- فا - شما
تا - اُوة	تا - شمی (بکسر ش)
هر - اُة	هر - شمة (« »)
ارز - اُوة	ارز - شمی (« »)
کر - اُو	کر - اُنکو (بفتح اُ گ)
ما - وہ	ما - شما
گ - اُون (بضم اُ)	گ - شما (بضم ش)
خل - او (« »)	خل - شمی (بکسر ش)
ار - نا	ار - دوک (بضم د)
په - اوش - او	په - شماخ - شما
تر - او (بفتح اُ) (۲)	تر - سیز (۴)

- ۱- پارسی باستان : *tuvam* ، اوستائی *tu* ، *tvâm* ، *tüm* ،
ایرانی باستان : *tava* .
- ۲- ایرانی باستان : *ava* ، پارسی باستان : (اورا *šim* ، باو *šaiy*)
- ۳- پارسی باستان : *vayam* ، (بما و مال ما *amâxam*)
- ۴- اوستائی : *yušmâk* و *xšmâka* .

۴۰- فا - ایشان	۴۲- فا - بیرون
تا - آوون	تا - بیی (بفتح ب)
هر - آووی	هر - مهله (بفتح م ل)
ارز- آوون (بفتح ا ، بضم و)	ارز- بیی (بفتح ب)
کر- آوان	کر- در (« د)
ما - ویشون (بضم ش)	ما - بورده - بروم (بضم ب)
گ - آشن (بکسر ش)	گ - بیرون
خل- آوی (بکسر و)	خل- برون (بسکون ب)
ار - نرانک (بسکون ن ن)	ار - دورس (بضم د سکون باقی)
په - آوشان	په - بیرون
تر - اولار (۱)	تر - إشیک

۴۱- فا - خانه	۴۳- فا - پیش
تا - کا	تا - ور (بفتح و)
هر - کر	هر - پش (بکسر پ)
ارز- کة	ارز- ور (بفتح و)
کر- مال	کر- پش (بکسر پ)
ما - خنة	ما - پیش
ک - خانه	گ - پیش
خل- کة	خل- پارون
ار - دون	ار - آرچ (بفتح ر)
په - خانک	په - پیش
تر - إو (۲)	تر - پش (بکسر) ، قاباخ (۳)

۱- پارسی باستان: avaiy ، (šām - بایشان) ، (که بایشان
 . (tya šām)

۲- ایرانی قدیم: āhana .

۳- اوستائی: paitiš ، پارسی باستان: patiš (مقابل).

۴۴- فا - پس - پشت - پی	۴۶- فا - خوب - نیک
تا - پش (بفتح پ)	تا - چوک
هر - پش (« »)	هر - چک
ارز - پشو (بفتح پ ش)	ارز - چوک
کر - پیش	کر - چاک
ما - دنبال	ما - خار
گ - پشت	گ - خوب
خل - پش (بفتح پ)	خل - چاق
ار - هتو (بکسر ه)	ار - لاو
به - پس - پندی - پی	به - نیوک - خوب - هوپ
تر - سورا - دالی (۱)	تر - چاغ - یاخشی (۳)
۴۵- فا - زمی - کشتزار	۴۷- فا - بد
تا - زمی	تا - پیس - غیرخ
هر - زمی	هر - بۆچ
ارز - زمی	ارز - غیرخ
کر - مزرا (بفتح م)	کر - خراب
ما - زمی	ما - نەخش
گ - بیجار	گ - بد
خل - زمی	خل - بد
ار - آرد	ار - واد
به - دمیك - زمیك	به - وت (بفتح) ، دوش
تر - زمی (۲)	تر - بد - پیس (۴)

- ۱- اوستائی: pasca ، پارسى باستان: pasâ .
- ۲- اوستائی: zam .
- ۳- اوستائی: hu ، پارسى باستان: u (اسب خوب را uva spam)
- ۴- اوستائی: duš (دشمن duš manah)

۴۸- فا - آمدن	ک - شئون (بضم ش)
تا - اومی ین	خل - شی ین
هر - آماره	ار - یرتال (۱)
ارز - اومی ین (بضم ا)	په - رفتن
کر - باتین (بیاء مجهول)	تر - گتماخ (۲)
ما - بو (بکسر ب ، بضم و)	
ک - آمدن	۵۰- فا - دانستن
خل - اومی ین (بفتح ا)	تا - ذونستن
ار - کمال	هر - ذونوسته - ذونسته
په - آمتن - متن	ارز - ذونستن
تر - گلماخ	کر - دانستن
	ما - دونه (بشده کسر ن)
۴۹- فا - رفتن - شدن	ک - دانستن
تا - شی ین	خل - ذامستن
هر - شریه	ار - ایمانال
ارز - شی ین	په - ذانستن
کر - رویشتن	تر - بولماخ (۳)
ما - بوردن (بضم ب)	

- ۱- این حرف : (ا) بجای همزة مکسور ، و این حرف : (أ) بجای همزة مضموم و مفتوح بکار برده شده است .
- ۲- اوستائی : šav ، پارسی باستان : šiyav .
- ۳- پارسی باستان : adânâ (اومیداند) ، آریائی : zhan استائی : zan .

مقایسه حروف واژه های فارسی دری

با لغات تاتی و هرزنی

گرچه واژه نامه طوری تنظیم شده که هر بیننده می تواند باسانی به تغییر و تبدیل حروف و کلمات آنها پی برد و خصوصیات لغات لهجه های تاتی و هرزنی را دریابد ولی باز بطور اجمال و نمونه به تغییر صورت چند حرف ذیلا اشاره میشود :

الف (â) مبدل به (o یا u) شده است مانند :

هر	تا	فا
اوتش	اوتز	آتش
بور	بور	بار
بون	بون	بام
دیوون	دیوون	دیوان
زوهنا	زونا	زانو

حرف ب (b) به م (m) و پ (p) و و (v) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
مشته ، نسو	مشته	بیشه
ماهانا	ماهانا	بهانه
اوسپ	آسپ	اسب
تورب (پ)	تورپ	تورب
وڼه	ونا	بینی
ورون	وورون	باران

حرف ت (t) به د (d) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
شفقالو	شفدلی	شفدلی
گوشت	قوژد	قوژد

حرف ج (g) مبدل به ژ (j) شده است مانند :

فا	تا	هر
تاج	تاژ	تاژ
باج	باژ	باژ ، آستار

حرف خ (x) به ه (h) و (v) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
خر	هر	هر
خمیر	همیر	همیر
خشت	هش	هشت
خشك	هشك	هشك
خون	وون	وون
خونین	وونین	وونین

حرف د (d) به ر (r) ، ت (t) و ذ (z) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
سبد (سبدك)	سورا	سورة
نمد	نمر	نمر (۱)
مرد	مرت (د)	مرت (د)
دایه	تایا	تایا
دانستن	ذونستن	ذونسته

حرف ذ (z) به ت (t) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
کاغذ	کوغات	کوئت

حرف ز (z) به ژ (j) و ی (y) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
روژا	روژا	روزه
یر	یین	زین
ین	ین	زن

حرف ژ (j) به ج (ç) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
ول ، جنده	جند	ژنده

حرف ش (š) به ژ (j) و ر (r) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
ققژد	ققژد	گوشت
دژنم	دژمون	دشنام
مورا	مورا	موش

حرف ض (z) به ت (t) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
قرت	غرت	قرض
-	مرغوت	مقراض

حرف ف (f) به ه (h) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
آییشه	هاییشه	فاحشه
هورته	هیریشتیین	فروختن - فروشیدن

حرف گ (g) به و (v) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
ول	ول	کل (بضم)
ورتیه	ورتیین	گریختن

حرف ل (l) به ر (r) مبدل شده است مانند :

هر	تا	فا
سور	سور	سال

حرف م (m) به ن (n) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
بام	بون	بون

حرف ه (h) به همره (ه) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هرم
هسته	آستا	اوسدا
هیزم	ایزم	ایزم

حرف او (u) به او (ii) و ای (i) مبدل شده است مانند :

فا	تا	هر
پول	پول	پول
پوست	پوست	پوست
هلو	هولی	هولی
آلو	آلی	آلی

۱- namar



فصل دوم

نمونه‌ای از جملات تاتی :

تاتی

علی ای غیسا بیژووش (ووژ)
 حالن چله ؟
 چمن حال چوکه .
 گلما اوکا نون فا .
 مون نون هاردم بییه .
 پشی ته اینگو نشین مون نون
 فارانی .
 مون نونم هاردی .
 ته نوم چیه ؟
 چمن نوم صادقه .
 ددم نوم آغا رضایه .
 چمی دی کرینگانه .
 علی منیه نصیحت کا .
 هیشوخ سوقند مه فا .
 سوقند هاردن پیسه .
 اودمی کشتن غیرخه .
 حسن مسدغونی یووسته .
 ته مسدغونی مه یوو .
 دژمون مه‌ده همیشه روست بیژووش .
 پیسه غیسا ته مه‌ووش .
 ویندی جررتن بیژووشه .

فارسی

علی سخنی بگو .
 حالت چطور است ؟
 حال من خوب است .
 سفره را باز بکن نان بخور .
 من نان خورده‌ام .
 پس تو اینجا بنشین من نان
 بخورم .
 من نان خوردم .
 نام تو چیست ؟
 نام من صادق است .
 نام پدرم آقا رضا است .
 ده ما کرینگان است .
 علی مرا نصیحت کن .
 هرگز سوگند مخور .
 سوگند خوردن بد است .
 آدم کشتن کار نا صواب است .
 حسن ژاژ می‌چود .
 تو ژاژ مجو .
 دشنام مده همیشه راست بگو .
 حرف بد را تو مگو .
 بگذار دیگری بگوید .

فارسی

تاتی

فرهاد تنبل است .	فرهاد تنبله .
مواظب باش با او همراهی نکنی .	چاش دیه او هوون مة شه .
خانه را خراب مکن .	کایه خروب مة کا .
داس را بردار گندم را درو کن .	درویه بیژگی گاندومه دری (بیژدر) .
امسال باران بسیار بارید .	امسور هوو غین وورسته
سیل آمد گندم هارا خراب کرد .	سئل اوما گاندوم شه خروب بکرد .
شب ماه گرفته بود .	شو او شما به بییه گتا .
تودانستی یانه ؟	تیه ییه ذونستی ییه یانه ؟
امشب زلزله شد .	امشو زلزلا بییه .
تازه خوابیده بودیم ، حسن آمد .	نووة هتا بییه ، حسن اوما .
شما درس خوانده اید یانه ؟	شمی درسونا هوندا یانه ؟
خدا ترا نگاه دارد .	خوو تیه نوگی دنی .
بیا بیازار برویم .	بورا شومیه بازار .
پسر آبرا بیاور بخورم .	زووا اوویه بین فارانه .
دیروز من به نعمت آباد رفته بودم .	زیرمون شیم بییه نعمت آوا .
پنج ساعت آنجا ماندم .	پینج ساهات آة گو موندمه .
پس از آن بتبریز آمدم .	پشی اومارمه توریز .
آیا حالت خوب است ؟	خشیه مشیه ؟
حالت خوب باشد .	خشیه چوک به
در ده شما چه هست و چه نیست ؟	در دیاندا چه هاستا چه نیا ؟
سلامت و خوشی تو .	تیه سولومن تیه خشی .

نمونه ای از جملات هرزنی :

فارسی

هرزنی

اسم تو چیست ؟	اشته نومیر چه چی یه ؟
اسم من حسن است .	چمن نومیم حسنة .
اسم پدر تو چیست ؟	آتیر نومی چه چی یه ؟
اسم پدرم محمد است .	آتیم نومی محمده .

فارسی

اهل کجا هستی ؟

من خودم اهل گلن قیه هستم .

متاهل هستی یا مجرد ؟

فرزند داری یا نه ؟

بلی سه پسر و یک دختر دارم .

این زبان را در چند ده میدانند .

در هفت ده میدانند .

نام آنها چیست ؟

نام آنها کوهورزان (هرزن) ،

بیره ، قشلاق ، ایرۆن بن ،

کورۆ ، گلن قیه ، زال است .

علی صحبت کن .

علی حرف مزین .

حالت چطور است ؟

حالم خوبست .

سفره را باز کن نهار بخوریم .

من نهار خورده ام .

تو خودت بخور .

پس تو اینجا بنشین من بخورم .

من هم خوردم پاشو برویم .

علی مرا نصیحت کن .

هرگز دروغ مگو .

هرگز قسم مخور .

همیشه بر مردم نیکی کن .

هرگز بدی مکن .

بهیچ کس دشنام مده .

حرف بد را تو مگو بگذار .

دیگری بگوید .

هرزنی

کته ایژی ؟

من ایشتن گلن قیه ژین .

کرینی یا کرین نی بی ؟

هلتلر هسته یا چی نی ؟

بلی هسته مه هری زره و ای کینه .

إن لو؟ چوند دینه ذونوسنود ؟

هوف دینه ذونوسنود .

أوون نومی چه چی یه ؟

أوون نومی Kohorzân و

Böbira ، قشلاق ، Ayrünöben

Kuru ، گلن قیه ، Zâl آة .

علی غیسا کة .

علی غیسا مه کة .

حلر نه نی یه ؟

حلقوم چکة .

شله آکة (۱) ناهار کنوم .

من ناهار هورده مه .

ته ایشتن هن .

پش ته إتنا نشی من هنین .

من جی هورمه بشونوم .

علی منه نصیحت کة .

هیشوخ درومه ده .

هیشوخ سیوند مه هن .

همیشه مخلوقه چکیگری کة .

هیشوخ بوچیگری مه کة .

هیشکسه بدمه آسه .

بدی ته مه آسه ، هر (بضم)

جر تن آسینی .

فارسی

با اشخاص بد مراوده مکن.
 با اشخاص خوب افت و خیز
 کن تا سعادتمند شوی.
 هرگز خدا را فراموش مکن،
 و باو توکل نما.
 او به کار قادر است.

هرزنی

بوچون هون آماره شریه مه کف.
 چکون هون نشی به تاجک بونی .
 هیشوخ خوبوره و یللیری مه وه.
 و آوه توککول که.
 آه کرون هممیله قادیره.

۱- آکه = ö-ka



اهمیت گردآوری لغات و تدوین دستور

لهجه‌های تاتی و هرزنی و سود فراگیری آنها

گردآوری لغات و تدوین دستور لهجه‌های تاتی و هرزنی از چند لحاظ سودمند و حائز اهمیت است :

نخست - اینکه بدین وسیله از نابود شدن دولهجه باستانی که در شرف از بین رفتن است جلوگیری بعمل می‌آید ، و آن دولهجه چنانکه اکنون هست برای آیندگان بیادگار گذاشته میشود .

دوم - اینکه معنی و اصل قسمت زیادی از لغات مصطلح ترکی آذری که امروز ترکی بنظر میرسد روشن میگردد و معلوم میشود که ریشه آنها آذری و بسیار نزدیک بزبان فارسی بوده است مانند :

واز - این کلمه در زبان کنونی آذربایجان بسیار مصطلح است و هر کس را که بخواهند از دخالت در کاری منع کنند ، و یا بعفو و اغماض وادارند میگویند : « بواشدن واز گچ » یعنی از روی این کار پای نهاده بگذر ، بعبارت دیگر در این کار دخالت مکن ، شاید هزاریک اشخاصی که این کلمه را استعمال میکنند تصور نمی نمایند که این کلمه دارای ریشه آذری است ، ولی بطوریکه در گفتار سوم اشاره شد « واز » دوم شخص مفرد فعل امر از مصدر « واشتی‌ین = چپیدن » یعنی « واز = پیر ، بجه » میباشد .

بوتاق - کلمه بوتاق را نیز هر کس بیک صورت مانند « بوتاخ ، بوداق ، بوداخ ... » تلفظ و آنرا معادل ترکی « شاخه » تصور میکنند . در صورتیکه بادر نظر گرفتن معادل تاتی و هرزنی آن بخوبی معلوم میشود که این کلمه ترکی نیست بلکه آذری و هنوز بصورت « بوته » در فارسی دری موجود و مصطلح میباشد ، و تغییر و تحریف آنها بدین طرز بوده است : « بوته - بوتک - بوتاک - بوتاک - بوتاق - بوداق ... » و همچنین است « تاک - تاگ - تاق - تاغ » .

جهره - در ترکی آذری «دوک» را «جهره» میگویند و واقعاً هم بین «دوک» و «جهره» مغایرت بیشتری موجود است ولی با وجود این «جهره» ترکی نیست، و ملاحظه معادل تاتی این کلمه طرز تحریف و تحول و پیدایش آنرا بخوبی نشان میدهد: «چاهرا - جهره - چره - چرخه» در لهجه‌های تاتی و هرزنی غالباً «خ» به «ه» بدل شده است مانند «خر = هر»، «خوردن = هاردن»، «هورد»، «خمیر = همیر» و میان «ه» و «ر» قلب مکانی بعمل آمده (۱) و بالتجیه «چرخه» بصورت «جهره و جهره» درآمده است. البته این نکته معلوم است که هر آلت نخ ریزی «دوک و چرخه» دو قسمت جداگانه و مشخص دارد، یکی چرخ و پایه و دسته آن که رویهم «چرخه» نامیده میشود و آنرا بتاتی «چاهرا و جهره» و ترکی آذری «جهره» گویند. دیگری میله نازک که بوسیله چرخ چرخانیده میشود و آنرا بفارسی «دوک» و بتاتی «دوک» و هرزنی و ترکی آذری «میل یا ای» نامند.

یيجن (yeycan) - غالب روستائیان و حتی اهالی تبریز بجای کلمه «همه» و «همه بیک اندازه» کلمه «یيجن» را استعمال میکنند این کلمه در تاتی بشکل «یی چند» دیده میشود و این همای کلمه «یکچند و یکچندان» فارسی است. مثلاً میگویند: «باغدا گت لار یيجن گوزلیدی» یعنی در باغ گلها همه (بیک اندازه) زیبا بود.

لینگ - کسی که بلسنگ در اصطلاح ترکی آذری او را میگویند: «لینگین چکیر» یعنی بایش را میکشد، کلمه «لینگ» نیز از کلمات بسیار قدیم آذری است که نه تنها در لهجه‌های تاتی و هرزنی و ترکی آذری مستعمل است بلکه در غالب لهجه‌های شمالی نیز هنوز بهمان صورت باقی و متداول میباشد.

سوم - اینکه معانی پاره‌ای از لغات و فہلوپاتی را که در ضمن آثار و اشعار نویسندگان و گویندگان قدیم آذربایجان چون خواجه‌همام و شیخ صفی و روحی انارجانی و یعقوب اردبیلی و دیگران آمده است روشن

۱- در واژه‌های تاتی و هرزنی نسبت بواژه‌های فارسی دری قلب و حذف زیاد مشاهده میشود و این امر با مراجعه بواژه‌نامه بهتر معلوم میگردد.

يك دو بيتی از شيخ صفی اردبیلی

سخن اهل دلان در بگویشم دو کاتب نشسته دائم بدوشم
سو گندم هرده بدل چو مردان بغیر از تو بجای جش نروشم (۱)
در - برای افاده معنی و درست شدن وزن شعر اصولاً بساید آخر
«در» مکسور یا مفتوح ذکر شود .
کاتب - بعید نیست آخر کلمه کاتب نیز مکسور یا مفتوح بوده و معنی
«کاتب است» میداده است .

نشسته - بمعنی نشسته و هنوز بهمین صورت در تاتی و هرزنی باقی است ؛
سو گندم هرده - بمعنی «سو گند خوردم» است . چنانکه در گفتار
اخیر ضمن جملات تاتی آمده است اگر فعل ماضی مطلق تنها ذکر شود ضمیر
متصل را بآخر فعل میآورند ، مانند : «مون هاردمه» یعنی من خوردم ،
ولی اگر بامفعول صریح گفته شود ضمیر متصل بفعل را بآخر مفعول صریح
میافزایند و سپس ریشه اول فعل را اذکر میکنند مانند : «من نان خوردم»
من نونم هاردمه ، جمله «سو گندم هرده» همین ترکیب را دارد .
بجای - ظاهراً این کلمه بجائی بوده است . (اذ - ك)

جش - «جش» و «جش» هر دو يك کلمه و بیک معنی میباشد
چنانکه اکنون در تمام لهجه های آذری بمعنی «چشم» دیده میشود .
نروشم - ظاهراً در استنساخ و طبع این کلمه اشتباه رویداده است
چه شرح ذیل این دو بیتى که در کتاب سلسله النسب آمده خود تأیید میکند
که درست این کلمه باید «نووشم» یا «نووژم» از مصدر «ووژدیا
ووشتن» انداختن باشد .

ترجمه دو بيتی :

سخن اهل دل در گوشم (گوشواره) درى است . دو (ملك) کاتب
همیشه در دوشم نشسته است . مانند مردان سو گند خوردم ، جز تو بجائی
چشم نیندازم .

يك بيت از همام تبریزی :

وهار و ول و دیم یارخوش بی اوی یاران مه ول با مه وهاران (۱)
 وهار - بمعنی بهار است و حرف «ب» فارسی در بسیاری از کلمات
 آذری به «و» بدل شده است .
 ول - در لهجه های تبریزی و تاتی و هرزنی و ارزینی بمعنی گل
 می باشد .

دیم - این کلمه بمعنی روی و صورت ، و هنوز در آذری و غالب لهجه
 های شمالی و غربی ، حتی خود فارسی دری باقی است .
 بی ، با - کلمه «بی» بمعنی «باشد» و کلمه «با» بمعنی « باد
 و بادا» میباشد که مصدر آن در فارسی و تاتی و هرزنی بترتیب بصورت
 « بودن ، بی بن ، بره » دیده میشود .
 اوی - بمعنی «این ، بی » میباشد و در لهجه تاتی بصورت «وی»
 استعمال میشود .

ترجمه بیت :

بهار و گل و روی یار خوش باشد . بی یاران (بدون یاران) نه گل
 باد و نه بهاران .

چهار بیت از ملمع مشهور همام تبریزی : (۲)

دلم خود رفت و میدانم که روزی	بمهرت هم بشی خوش کیانم از دست
بآب زندگی ای خوش عبارت	لوانت لاود چمن دیل و کیان بست
دمی برعاشق خود مهربان شو	کزی ور مهرورزی (۳) کست بی کست
بمشقت گر همام از جان بر آید	موازش (۴) کان یوان بمرت وارست

۱ - به ص ۱۳ رجوع شود .

۲ - این ملمع شش سطر و مطلع آن :

بدیدم چشم مست رفتن از دست کوام واذر دلی کو یا بی مست
 و مقطعه : گرم خاوا بری بشنم بونی بیویت خته بام زاهنام سرمست .

است - رجوع شود بقسمت (۱) ذیل ص ۱۳ .

۳ - در نسخه متعلق به آقای سعید نفیسی (که اج ای ورمهروانی) است .

۴ - در نسخه اخیر (مواجش) است .

خوذ - بمعنی «خود» واژه فارسی دری است .
روژ - بمعنی «روز» و هنوز در غالب لهجه های آذری بهمین صورت باقی است .

بشی - بمعنی «برود» ، مصدر این فعل در فارسی دری «شدن» در تاتی و خلخالی و ارزینی «شی-ین» و در هرزنی «شره» است .
کیان - از فحوی کلام مستفاد میشود که این کلمه همان «گیان» بمعنی «جان» میباشد که در پهلوی شمالی مستعمل بوده است .

اژ - کلمات «اژ-اچ-اش-هچ-اج-ژ-چ-ج» که در لهجه های مختلف آذری ملاحظه میشود بمعنی «از» میباشد .

لوانت - یعنی لبان تو، چه واژه «لو» در فارسی دری و پاره ای از لهجه های آذری بمعنی «لب» است .

لاود - یعنی ربود ، مصدر «لاودن ، لاویدن» بمعنی «ربودن» است و واژه «لاو ، لو» هنوز در فارسی دری و ترکی آذری موجود و مصطلح است .

چمن - بمعنی «ازمن ، مال من» ، این واژه هنوز در لهجه تاتی و هرزنی بصورت «چمن» باقی است .

دیل - بمعنی دل و قلب است . **کیان** - بعید نیست این کلمه همان «کیا = دهان و زبان» باشد که در برهان قاطع نیز آمده است .

کزی ور - واژه مرکب «کزی ور ، کاج ای ور ، کزی ور» بمعنی «که ، از ، یک طرف» میباشد چه واژه «ای» در تمام لهجه های آذری بمعنی «یک» و کلمه «ور» بمعنی «بر ، طرف» است .

مهرورزی - واژه مهرورزی و مهرروانی در فارسی دری نیز بهمین صورت و بمعنی بکار برده میشود .

گست - این کلمه در فارسی دری بصورت «گست = زشت و نازیبا» استعمال میشود (۱)

۱- «اگر بهتر نگریسته شود خبت عقیدت او در طلعت گست و صورت نازیباش مشاهدت افند...» ص ۸۷ کلبله و دمنه چاپ پنجم- تهران ۱۳۲۷ ش.

مواژش - بمعنی «مگو باو» از مصدر «واجبتن، واژیتن = گفتن»
 که در تائی بصورت «ووتن» باقی است .
 یوان - بمعنی جوان است. در پهلوی شمالی هم این کلمه دیده میشود.
 بمرت - یعنی بمرد.

ترجمه چهار بیت ملمع :

« دل من خود رفت ، و میدانم که جان خوش (و شیرین) من نیز روزی
 از دست خواهد شد . ای خوش عبارت لبانت با آب زندگی دل مرا ربود و
 دهان مرا بست (یعنی اختیار دل و زبان مرا از دستم گرفت.) با عاشق خود
 اندکی مهربانی کن، که مهرورزی یکطرفی زشت و ناستوده است. اگر هم
 با عشقت بمیرد ، مگو که آن جوان مرد و آسوده شد. »

يك دوبیتی از یعقوب اردبیلی :

رشته دست بلا کلگون کریمه تو بدستان هزاران خون کریمه
 در آینه نظر کن تا بویی که وینم زندگانی چون کریمه
 رشته دستت - واژه «رشته» در اصل «اشته» بوده و شاید اشتباه
 استنساخ کننده آنرا بدین صورت در آورده است ، چه هنوز ضمیر ملکی دوم
 شخص مفرد در تمام لهجه‌های آذری «اشته» میباشد مانند «اشته دوستیر» که
 در هر زنی معنی «دست تو» را میدهد . پس معنی «اشته دستت» نیز در لهجه
 اردبیلی همان «دست تو ، دستت» میباشد .
 کریمه - این واژه در نسخه دیگر (۱) بصورت «کرده» است و
 بدین طرز معنی آن روشن میشود .

بوینی، وینم - بمعنی «ببینی ، بینم» است و ریشه این دو فعل در
 فارسی دری «بین» و در تمام لهجه‌های آذری «وین» میباشد .
 ترجمه دوبیتی :

ای آفت (دل) تو دست را کلگون، و بادستان هزاران خون کرده‌ای،
 من چگونگی زندگی‌تر از رویت در میابم، بآینه نگاه کن تا خودت نیز ببینی.

پایان

والله المستعان وعلیه التکلان

مأخذ کتاب

- ۱- ابن اثیر - ابوالحسن علی بن ابی الکریم، الکامل - مصر ۱۳۴۸ ق.
- ۲- ابن اثیر - ابوالسماعات مبارک بن محمد، النهاية - مصر ۱۳۱۱ ق.
- ۳- ابن بزاز - درویش توکللی، صفوة الصفا - بمبئی ۱۳۲۹ ق.
- ۴- ابن عبری - ابوالفرج ملاطی، تاریخ مختصر الدول - بیروت ۱۸۹۰ م.
- ۵- ابن النديم، الفهرست - قاهره ۱۳۴۸ ق.
- ۶- اقبال آشتیانی - عباس، مجله یادگار تهران ۱۳۲۴ ش.
- ۷- بار تولد - و. تذکره جغرافیای تاریخی ایران (ترجمه سردادور) تهران ۱۳۰۸ ش.
- ۸- برهان - محمد حسین، برهان قاطع - (باهتمام دکتر معین) تهران ۱۳۳۰ ش.
- ۹- بهار - ملک الشعراء، سبک شناسی (سه جلد) - تهران ۲۶-۲۷-۱۳۲۱ ش.
- ۱۰- بهیار - م. مقاله زبان فارسی و آذربایجانی در مجله شیوه - تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۱۱- پوردادود - ابراهیم، خرده اوستا - بمبئی ۱۳۱۰ ش.
- ۱۲- « « « - فرهنگ ایران باستان - تهران ۱۳۲۶ ش.
- ۱۳- « « « - گاتها - بمبئی ۱۳۰۵ ش.
- ۱۴- « « « - یسنا (ج ۱) - بمبئی ۱۳۱۲ ش.
- ۱۵- « « « - یشتها (ج ۱) - بمبئی ۱۳۰۷ ش.
- ۱۶- پیرزاده - شیخ حسین، سلسله النسب صفویه - برلین ۱۳۴۳ ق.
- ۱۷- پیرنیا - حسن، تاریخ ایران باستان (ج ۱) - تهران ۱۳۳۱ ش.
- ۱۸- پیرنیا - حسن، تاریخ ایران قدیم - تهران ۱۳۰۹ ش.
- ۱۹- تربیت - محمد علی، دانشمندان آذربایجان - تهران ۱۳۱۴ ش.
- ۲۰- توفیق - محمد، تلخیص تاریخ عثمانی - استانبول ۱۳۰۵ ق.
- ۲۱- جوالیقی - ابو منصور موهوب بن احمد، المعرب من الکلام الاعجمی

- ۲۲- حمیب - اسماعیل ، تورك تجدد ادبیاتی تاریخی - استانبول ۱۹۲۵ م.
- ۲۳- حموی - یاقوت ، معجم الادباء (ج ۱) - مصر ۱۹۲۳ م.
- ۲۴- حموی - یاقوت ، معجم البلدان - لندن.
- ۲۵- خیامپور - دکتر عبدالرسول ، مقاله کلمات و اشعار ترکی مولانا - نشریه دانشکده ادبیات تبریز - سال چهارم ۱۳۳۰ ش.
- ۲۶- داداش زاده و اردو بادی ، مجله آذربایجان (شماره ۳-۴-۵) باکو ۱۹۴۵ م.
- ۲۷- دولتشاه سمرقندی ، تذکره الشعراء - بمبئی ۱۳۰۵ ق.
- ۲۸- دهخدا - علی اکبر ، لغت نامه (ج ۱) - تهران ۱۳۲۵ ش.
- ۲۹- رازی - امین احمد ، هفت اقلیم (نسخه خطی) ۱۲۰۰ ق.
- ۳۰- رفعت (ناشر) ، دده قورقود - استانبول ۱۳۳۲ ق.
- ۳۱- رفیععلی - پروفیسور میکائیل ، مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی (ج ۱) - باکو ۱۹۴۳ م.
- ۳۲- رفیق - احمد ، بیوک تاریخ عمومی (ج ۵-۴) استانبول ۱۳۲۸- ۱۳۲۷ ق.
- ۳۳- روحی انارجانی ، رساله (شماره ۱۰ ایران کوده) - تهران ۱۳۲۷ ش.
- ۳۴- سامی - شمس الدین ، قاموس ترکی - استانبول ۱۳۱۷ ق.
- ۳۵- سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران (ج ۱) - ترجمه فخر داعی گیلانی تهران ۱۳۲۳ ش.
- ۳۶- سعید پاشا (دیاربکرلی) ، مرآت العبر (ج ۸) - استانبول ۱۳۰۶ ق.
- ۳۷- صفا - دکتر ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران - تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۳۸- طبری - ابو جعفر محمد بن جریر ، تاریخ الامم والملوک (ج ۷) مصر ۱۳۵۸ ق.
- ۳۹- فیومی - احمد بن محمد ، مصباح المنیر - بولاق مصر ۱۳۱۶ ق.
- ۴۰- قبادیانی - ناصر خسرو ، سفر نامه - بمبئی ۱۳۱۴ ق.

- ۴۱- قزوینی - میرزا محمدخان ، بیست مقاله - بمبئی ۱۳۰۷ ش.
- ۴۲- قزوینی - میرزا محمدخان ، یادداشتها - تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۴۳- قطران تبریزی ، دیوان - تبریز ۱۳۳۱-۱۳۳۳ ش.
- ۴۴- کاتب چلبی - حاجی خلیفه، تاریخ جهان نما - استانبول چاپ اول.
- ۴۵- کاتبی - حسینی ، آذربایجان و وحدت ملی ایران - تبریز ۱۳۲۱ ش.
- ۴۶- کاشغری - محمود ، دیوان لغات الترك - استانبول ۱۳۳۳ ق.
- ۴۷- کسروی تبریزی - احمد ، آذری - تهران ۱۳۲۵ ش.
- ۴۸- « « « ، نامهای شهرها و دیه های ایران (۲ جلد) تهران ۱۳۰۳-۱۳۲۳ ش.
- ۴۹- کوچرلی - فریدون بک ، آذربایجان ادبیاتی تاریخی (ج ۱) باکو ۱۹۲۵-۲۶ م.
- ۵۰- کیا - دکتر صادق ، واژه نامه طبری - تهران ۱۳۱۶ یزدگردی.
- ۵۱- « « « ، واژه نامه گرگانی - تهران ۱۳۳۰ ش.
- ۵۲- لوائی - محمدعلی ، وندهای پارسی - تهران ۱۳۱۶ ش.
- ۵۳- میرد - ابوالعباس محمد بن یزید ، الکامل فی اللغة و الادب (ج ۱) مصر ۱۳۵۵ ق.
- ۵۴- محیط طباطبائی - مجله آموزش و پرورش (ش ۱۰) - تهران ۱۳۱۷ ش.
- ۵۵- مستوفی قزوینی - حمدالله ، نزهت القلوب - لیدن ۱۹۱۳ م.
- ۵۶- مسعودی - ابوالحسن علی ، التنبيه والاشراف - قاهره ۱۹۳۸ م.
- ۵۷- مشکور - محمدجواد ، تاریخ ایران باستان بروایت ابن عبری تهران ۱۳۲۶ ش.
- ۵۸- مشکور - محمد جواد ، (ناشر) کارنامه اردشیر بابکان - تهران ۱۳۲۹ ش.
- ۵۹- میرزه ابراهیموف ، آذربایجان دیلی - تبریز ۱۹۴۵ م.
- ۶۰- مینوی - مجتبی ، مقاله زبان فارسی (سخن ش ۳-۴-۵) تهران ۱۳۳۲ ش.

- ۶۱- نادر میرزا - تاریخ تبریز - تهران ۱۳۲۳ ق.
- ۶۲- نباتی - ابوالقاسم ، دیوان - تبریز ۱۳۰۵ ق.
- ۶۳- نظامی - ابومحمد الیاس بن یوسف ، خمسه - بمبئی ۱۳۱۱ ق.
- ۶۴- « « « « « لیلی و مجنون (تصحیح وحید دستگردی) - تهران ۱۳۱۳ ش.
- ۶۵- هدایت - صادق ، زندو هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان تهران ۱۳۳۲ ش.
- ۶۶- یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب ، کتاب البلدان - نجف ۱۳۳۷ ق.

تشکر

با یاری خدای بزرگ و توانا چاپ کتاب تاتی و هرزنی
پایان رسید. لازم میدانم بحکم من لم یشکر الناس لم یشکر الله
از دوستان فاضل ارجمند آقایان مهدی و رقایمی و محمد حسین تأملی
که مدتی وقت عزیز خود را صرف تصحیح قسمتی از کتاب نمودند،
و همچنین از محبت های آقای حسین سلیم النفس مدیر محترم چاپخانه
شفق که در حق نگارنده فرمودند ، و از زحمات آقایان حسین
آلاندوزی ماشینچی و ایوب آقا و مقصود آقا ایرانی پور که در
چیدن حروف و چاپ کتاب کوشیدند تشکر نمایم .

عبدالعلی کارنگ

فهرست مندرجات

ج	ص	هـ مقدمه ناشر
هـ	ص	هـ مقدمه مؤلف
گفتار نخست :		
۱	ص	فصل اول - زبان آذربایجان در سالهای پیش از اسلام
۶	ص	فصل دوم - زبان آذربایجان در سالهای پس از اسلام
گفتار دوم :		
۲۷	ص	فصل اول - کرینگان - تات - هرزن
۳۶	ص	فصل دوم - الفباء - واژه نامه - اعداد اصلی لهجه های تاتی و هرزنی
گفتار سوم :		
فصل اول - دستور لهجه تاتی - اسم - کنایه - صفت - عدد - قید - شبه جمله -		
۸۲	ص	حرف - فعل - صرف افعال - نفی - نهی .
فصل دوم - دستور لهجه هرزنی - اسم - کنایه - صفت - عدد - قید		
شبه جمله - حروف - فعل - صرف افعال - نفی - نهی - استفهام. ص ۱۰۴		
گفتار چهارم :		
فصل اول - بحث کلی در واژه های تاتی و هرزنی - مقایسه حروف واژه -		
۱۲۸	ص	های فارسی دری با لغات تاتی و هرزنی .
فصل دوم - نمونه ای از جملات تاتی - نمونه ای از جملات هرزنی ص ۱۴۶		
اهمیت گردآوری لغات و تدوین دستور لهجه های تاتی و هرزنی و سود		
۱۵۰	ص	فراگیری آنها
۱۵۶	ص	مآخذ کتاب
۱۵۹	ص	تشکر
۱۶۰	ص	فهرست مندرجات

